

کتابخانه
مکتبه

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

۱۷۰

کتابخانه
مکتبه

بازرسی شد
۱۳۵۰ - ۱۳۴۹

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

بازرسی شد
۱۳۵۰ - ۱۳۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

مجموعه

تجدید بنای

مؤلف

موضوع تألیف

شماره ۳۲۹۹

۱۳۴۳ - ۱۳۴۴

۲۵۲۶

شماره دفتر

۲۲۵۰۶

خطی - فهرست شده
۲۰۶۲

کتابخانه
موزه
تاریخ

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۱۷۰

کتابخانه
موزه
تاریخ

بازرسی شد
۱۳۶۰



کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: تجرید عمای
مؤلف: بروجردی
موضوع تألیف: ۲۳۹۹
شماره: ۲۳۹۹
تاریخ: ۱۳۶۴

شماره دفتر: ۲۲۵۰۶

۴۵۶۲



و باقی آثار که حضرت پروردگار که درین آیه بدان اشارت فرموده ذکر نمی‌نمایم
که مناسب زیاده بصیرت در طریق معرفت گردد و الله المستعان **فصل**
ششم از حکمت های آسمانی آنکه پروردگار بی طناب و ریسمان از اخیام و انصب
و با انواع ستارگان شریفین ساخته و هکلی با کبره شد را آورده و بحکم کماله
کبود رنگ آفریده که با نظاره اش چشم خیره نشود و ستارگان را بر یکایک خلق
و اقبا بر اخصیت کرده و ماه را خنکی بخشد و سیراقاب در دوازده برج
بهار و فصل رتیب و در سیراقاب در برج حمل و ثور و جوزا چهار است و در برج
سرطان و اسد و سنبله و عقرب و در برج میزان و عقرب و قوس پاییز است
و در برج جد و دلو و حوت زمستان است **که پرسند** که فایده این چهار فصل چیست
بگو که فایده این چهار فصل بسیار است و بیرون از شمار است و شبهه از فایده
چهار فصل آنکه در فصل بهار که سرمد و ترست ماده وجود در رعنا و کلاه
و کلاه میوه ها در باطن زمین و در رختان در آب بر ف و باران و حرارت که
باطن زمین و در رختان از سر که هوا بهم میرسد تر بیت یا بد چنانچه نقطه در
نکته ماده رخنه حیض تربیت می یابد و در فصل بهار که کرم و ترست و موسم
اعتدال هواست زمین و در رختان وضع حمل نموده انواع زرعها و کاهها و گیاهها



و میوه بهم رسد و بفرمان پروردگار بر باد و ماه و خورشید اطفال بنا
 تربیت نمود و بحر کمال رسانند و فایده در عمارت و کمال و کمال از برای
 بسیار است و انشاء الله تعالی بعضی از فایده آنکه میوه صلیب خیز کرده و غله با مثل
 کند و جو و غیر آن بکمال رسد و خشک شوند فایده دیگر آنکه رطوبت را که
 در دستان و چهار در بدن انسان و حیوان جمع شد بحار است تابستان ^{تخلیل}
 تابعت مضرا و علتها شود و فایده پانزدهم آنکه هوای آنک اندک خشک شود
 و نکند که بسیار حرارت میوه تا رسیدن بماند و غله با در بحر است
 انسان و حیوان از حرارت تابان داخل دستان شوند مضرا و در دستان
 بهم می رسند مانند کسی از کربا به یکبار بموضع سرد رود و دیگر آنکه در دستان
 در دوازده برج است که ماه و سال بهم رسد تا مردمان مقلد را بهر کاشنه
 بدانند و حساب غرض و معاملا را نگاه دارند و از حکمت های اقیانوس
 هر روز او را مشرقی و غربی دیگر است و از پنجم شب و روز زیاده و کم میشود
 و بدانکه در آخر قوس روز نه ساعت و شب پانزده ساعت و از اول جد
 که اول زمستان است هر روز یکدگر بر روزی افزاید تا آنکه در آخر حوت شب
 بر او شش و باز در اول حمل روز زیاده میشود تا که در آخر جوزا که آخر بهار است

روز پانزده ساعت میشود و شب نه ساعت و در اول سرطان روز شش و
 نقصان میکند تا آنکه در آخر سنبله تابستان است روز و شب برابر میشود و در
 بحالت کامله شب و روز زیاده از پانزده ساعت و کمتر از نه ساعت نکند این
 تا آنکه زیاده و کمی که او را باعث فساد مزاج انسان و حیوان و نباتات شود و از
 حکمتها و عجایب اسمان آنکه بعضی از کواکب میرجانب مشرق مینماید و از برخی
 میروند و فایده این از اینجانب مغرب می برد پس این ستارگان از حرکت
 یکدگر بجانب مشرق و یک حرکت بجانب مغرب مینماید و که در سنک آسمان
 چپ رود و سنک آسمان راست حرکت کند و او را بجانب راست حرکت
 و بجانب راست برد و بسیار از ستارگان از مرکز خود حرکت نمی نمایند **مگر**
 نه فایده آنکه بسیاری از ستارگان ثابت اند و از مرکز خود نقل نمی نمایند
 بگو که اگر همه ستارگان حرکت مینمودند و از مرکز خود انتقال میکردند شایان و
 بروج کواکب از یکدیگر متمایز نمیشدند **اگر پرسند** که چو نیست که بعضی از ستارگان
 همیشه در شب نمودارند مثل جلدی و فرقلین و نبات النعش بگو که این ستارگان
 دلیلند از برای مسافران و راه روان و طالبان سمت قبله **اگر پرسند** که چرا
 بعضی از کواکب در همه سال نمودارند و بعضی را سال نمودارند و بعضی

از سال عجایب اند مثل تریا و جوزا و شعرا و سهیل بگو که طلوع هر یک از این ستار
 قناره و علامت چیست پس اگر همه سال ظاهر باشد نشانه و علامت نخل هفت
 و از عجایب و حکمها حرکت اسماء است و در خبر آمده که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله انجیر میل پر سید که وقت پیش شد جبریل در جواب گفته
 از پی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون گفتی و بعد از آن که
 جبریل گفت که از آن وقت که گفتیم تا آن زمان که گفتیم ای اقباب بانصل از راه
 حرکت کرد و وقت نماز پیش شد و دلیس بر سر فلک همین است که اقباب
 زیاد و از صد و شصت بر این زمین است در وقت طلوع چو کوه نشانی شود
 بعد از آن که لحظه کوشیده دیگر تمام شود و این دلیل بر وقت است
 فلک و از جمله حکمهای اسماء اختلاف و حرکت چنان یافته اند که حرکت در میان
 یکد و تمام میکند و فلک اقباب در یکسال و فلک مشرق در دو و از راه
 و در محل در سی سال و دیگر از جمله حکمهای اسماء اختلاف و فلک کواکب عطا
 نردی نیزند و در هر بسفیدی مایل است و میرنج شرح نیست و شریک است
 و در حل تاریکی مایل است پس هر که بخندد از عجایب و غرائب نظم و نظم اسماء
 علم یقین بوجود پروردگار دانا و توانای مبین میرسد که در هر یک از اینها

در نظم و نظم

از نظم و نظم محال عقلست که انجاء و عاجز ترند **فصل** ششم از حکمهای زمین
 آنکه پروردگار از راه زمین مثل آب و خاکی که در آنجا قرار دارد و ممکن باشد و مثل سنگ
 نکره آید تا آنکه در ابعث و عمارت را میسر کرد و در سفر و حرکت و شوار و پاشند
 زمین بسیار سرد شود و در تابستان بسیار گرم شود و در زمستان زمین را برف بپاشد
 شمال و ابدن تر از جنوب کرد آید تا آنکه در هر دو وجه و کار و از آنجا که شمال
 جنوب روان شوند مانند آب و یکی از این ابدن تر از جانب دیگر میبارند تا آنکه در
 در آن جمع گردد و از راه افرو و برود **فصل** هفتم از حکمهای زمین که در
 کوهها که پروردگار در زمین افروید چیست بگو از جمله فایده آنکه در قله اش
 برهنا ببارد و اندک اندک آب شود و بر دو زمین روان شود و در آنجا
 از برای در دما و مرضها بر وید و بغار و اسکاها آن و حوس پناه برین و در
 آن مردمان قرار گیرند و از شره شمنان اینی کردند و بسنگهای آن مردمان
 و عمارت نمایند و در آن انواع معادن بحدیست مثل کچ و اهلك و ذنخ و قطعی
 و آهن و مس و سرب و نقره و طلا و زبرجد و یاقوت و زمرد و الماس و ...
 و زین و سگ آهن و یا و کبریت و غیرها از انواع معادن و از هر یک از اینها
 برای عالمیان فایدهای عظیم دارد که بر اهل بصیرت پوشیده نیست **فصل** هشتم

فصل هشتم

کشد اهن را به فایده دارد و اگر نباشد نقصانش چیست بگو که از جمله فایده
آنکه دلیلت بر قدرت پروردگار است که بخواهد عجیب که یکی بشعور و یکی
و یا اهن را بجانب خود کشد و از جای بردارد و فایده دیگر آنکه که بدین قطب ساز
و در سفر و بجزایرها که خود کرده اند و اگر چنانچه قطب نامانند کسی فریاد
نمی تواند کرد و عجب حکمت که چون اهن را باهن بیا دهند پوسند و بجانب
می کشد و از جمله فایده های قطب نامانست که قبله را بدین معلوم می توان نمود
و دیگر از فایده های اهن را با آنکه چون سوزنی یا پیکانی در بدن کسی نشسته باشد
آنرا پرون می کند و نموده اند زلف است چون آنرا در دست گیرند زلف پرون
استان شود **که در پیک** که زنی را به فایده است بگو فایده های بسیار از جمله
فایده های آنکه بدین مسدود می سازند و پشت این را بدین بریت می دهند
و اگر زنی نباشد و هیچ بود و شیشه صورت نخواهد بود و بدین مضربا را
علاج می نمایند **بارک الله احسن العالین** پس هر که حکمای زمین را و آنچه در
مشاهده نماید علم این بی وجود پروردگار دانای توانا هیچ بر مریدان و کمال
و هیچ وجهی نمی ماند **فصل** شمر از حکمای اخلاف شب و روز آنکه
در شبایی روز انسان و باقی حیوانات سکته های خود پرون در وقت طلب

در وقت

و ضروریات خود را تحصیل نمایند و در شب که هنگام خواب او استراحت نماید
خود رفته استراحت کند تا آنکه صبح برانگیخته شود و غذا هضم شود و بدن
نوعه نماید و اگر چنانچه همیشه روز می شود اهل حرص اعتدال طلب نمایند
که بدن ایشان کار می افتاد بلکه اگر پوسه روز می شود انسان از بسیار
کرازندگانی می توانستند نمود و درخت و گل و گیاه و انواع میوه ها و در
حاصل نمیشد و پروردگار بر رحمت خود در شب که وقت استراحت است
مشغول افتاد چنانچه های سار که از روشن سازد که تا عالم بسیار تاریک
و اگر کسی خواهد که در شب از محلی محلی رود از آن کشد و راه غلط ننهد
و پروردگار از رحمت خویش گاهی چراغ ماه را که نورش از آفتاب کمتر است
و از ستارگان بیشتر است روشن می سازد که تا مردم مان در شب اندوخت و
سفرهای ضروری و گنمایند و بعضی از کارها که در خنکی شب کرده مثل انسان ترا
مثل زمین تیار کردن و غیر آن بجای افتد و پوسه ماه را پر نور می سازد
تا مردم مان کاوش عادت نکند و خواب و استراحت که ضرورت نیست
نمایند تا آنکه در طبیعت در انسان غیر انسان زیاد بگردد و سبب فساد
مزاج شود زیرا که بجز ظاهر شده که روشنای ماه سبب زیادتی طبیعت است

و از اول ماه تا نیمه ماه روز بروز رطوبت در عالم زیاد میشود و بعد از نیمه
روز بروز رطوبت تنزل مینماید تا با اخر ماه پس از چنانچه ماه پوسه نویانی شود
رطوبت عالم از حد اعتدال تجاوز مینماید **تبارک الله** اخلاص القیاس **فان فایده** ای
آنکه بعد از اسراحت در نیمه اخر شب با جمیع خاطر بعبادت پروردگار مشغول
شوید و بصیقل فکر مرکب زنده را که از شعله آذینا هم رسیده بر داید و دیگر از
فایده آنست که از تارکیش مردمان بفرماندگی قیامت و از برای اظلم شدن
فکر چنانچه نمایند و دیگر از فایده آنست که چون مردمان بخواب روند پسند
بفکر مرکب خوشتر افتند چرا که خوابیدن بمنزله مردنست و بیدار شدن بمنزله
کردن است و چنانچه در روز قیامت هر که در جانش بیدار است و بیدار از خواب
بشیر زنده میشود و بخمس که بخوابد از دیگر است در شب بیشتر بیدار میشود و دیگر
فایده آنست که مردمان گاه باشند که احتیاج بکار بیگانه داشته باشند که در روز
میدانند مثل کسب خن از دشمنان و پنهان نمودن مالها از تیرس و زدن غایبان
دنار یکی شب از آنجا آورند پس هر که او را اندک عقلی فیه بوده باشد و در
اختلاف شب و روز فکر نماید در وجود پروردگار دانای صبر بر کاره
نکته نماید **فصل** شمار حکمتها و عجایب کتبها که بر روی دیواران

و از شمال

و از شمال بخوب و از جنوب ببنام میروند آنکه پروردگار بحکمت کلام خود
اسباب کشی را همگی از چوب و آهن غیر از آهن ساخته و انسان را تعلیم کنی ساز
و کتیبائی نموده و دریا و باد را آفریده و باد را از غرض که کشی را بر روی دریا
و لاهر کند و در ادانند و حق طاعت نماید تا بجا رسد شمال را بخوب برید و از
بنام که چنین بود ستاع جنوب در شمال و از شمال در جنوب بغایه کرا
میسود **تبارک الله** اخلاص القیاس **اگر پسند** که دیگر دریا را بچایده است
فایده آنست بسیار است از آنکه دریا را آنچه در دریاست از انواع حیوانات
دلیل است بر قدرت کامله پروردگار و فایده دیگر آنکه دریا منور نماید و جلالت
و غیر است و فایده اینها از برای عالمیان ظاهر است و فایده دیگر آنکه در حقیقت
کیاها و در خان خوشبوی پر مغفعت مثل عود غیر از آن هم میرسد **اگر پسند**
که پروردگار چنانچه آب دریا را شور آفرید بگو که اگر شود نمک و عفو است بهم میرساند
و باعث طاعت و مروتها عظیم میشود **تبارک الله** اخلاص القیاس **پس هر که** شمار
و عجایب کشی و دریا فکر و اندیشه نماید در وجود پروردگار دانای صبر بر کاره
او را اشکی و شیره نماید **فصل** شمار حکمتهای بها که پروردگار از برای
مصلحت علیان آنرا از آسمان از دل میسازد و زمین مردم را بدانان زند

آنکه چون آب سادۀ حیات انسان حیوانات و زمینست و آدمی در خوردن
 و آشامیدن و نشستن و رفتن و بدن و وضو و غسل کمال احتیاج بوی دارد و بنا
 بر و در کار بر حمت خود اینرا فرزان ساختۀ تا آنکه هر کس و همه چیز از آن بهره مند
 توانند شد و از حکمهای عجیب آنکه اهل با آنکه همه یک رنگ و یک طعم و یک خاصیت دارند
 چون در رختان از آن خوردن و سیراب شوند با انواع میوهها و کھها با و در گردن
 و هر کدام با طعم و رنگی خاصیتی دیگر بوده باشند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر
 حکمهای آب وجود انواع در خفاست و شمع از حکمها و عجایب در رختان آنکه
 خیمه را نصب نمایند پروردگار در رختان را بطیاب ریشه را نصب نموده که اگر کسی
 ریشه در رخت هر جانب کشیده شود در رخت در زمین نماند و بپزد
 هوای خواست افتاد و از عجایب حکمهای در رختان برکت که پروردگار در آن
 لکهای بسیار افزوده بعضی بزرگ بعضی کوچک مانند بدن انسان تا آنکه
 غنای آن جای آن برسد که **پسند** که فایده بزرگ است و پروردگار از آنرا
 انبهر چنانچه بگوید فایده بزرگ آنکه میوه را بپوشد و نگذارد که اقباب از آن
 و سر آنرا ضایع سازد و باد از آن بر مرد نکند و پروردگار بزرگ است که از
 چنان نکرده که میوه را بپوشد تا کاهی هوا بر آن بوزد تا متعفن نگردد

قار

اقاب بر آن بتابد تا خام و با پنجه نماید تبارک الله احسن الخالقین چنانچه در
 محتاج بقدرت و هوشی ندارد که غل را نشاول نماید از ریشه آب و لعاب خاک
 میمکن چنانچه طفل در شکم مادر از راه ناف خون حیض را جذب نماید و دیگر از
 حکمهای در رختان آنکه از پنج در رختان در رختهای کوچک تازه غلای میزند
 چنانچه اطفال از مادر رسول میشویند که مادر رختان بزرگ را افعی رسیده از
 مصلحتی بریده شوند در رختان کوچک باشند و نسل و بقای در رختان منقطع
 و دیگر از حکمهای در رختان آنکه با انواع میوهها با و در یک رنگ و هر کدام را
 و بوی و طعم و خاصیتی دیگر است و پروردگار بزرگ است که از آنرا استفاده
 از آنرا که تا میوه را نگاه دارند و نگذارند که ضایع شود و دیگر آنکه چنانچه در
 دق نمایند بر شویند و در رخت کردند و فایده دیگر آنکه از غرضش بپزد
 و در رختها و غلها با و بپزد و دیگر از حکمهای در رختان آنکه پروردگار
 از آنرا مثل خربزه و هندوانه بزرگ ساختۀ که تا بافتادن شکسته و ضایع نشود
 و در رختان از آنرا می کشند و اگر بر کسی افتد شکند و او را ملاک سازد
 و بزرگ است که در خربزه و هندوانه بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 همین شود تبارک الله احسن الخالقین و بدانکه از جمله در رختان بر نفع

انما است پروردگار که آنها را مانند یاقوت آفریده و در حبس لطیف
مانند یاقوت بنشیند چنانچه یاقوت را بقره نشانند چون دانه احتاج
پروردگار دارد و حکمت مانند رسته آفریده که یکیش متصل بدانه آرد
و دیگرش متصل به پیه انار و از راه رسته غذا بدانه های او میرسد و چون
دانه ها در کال لکها اند پروردگار پرده در کال لطاف آفریده و از هر کجای
برازد آنها بحد و چون دانه از غایت لطاف تاب سرا و گزینداری پرورد
گاری حکم بر گردان کشید و چون کل مد و دانسته شکله و ارجح ترست و از
دور ترست بنابرین پروردگار از آمدن و رافیدن و هر یک از دانه و تخم و بوی
از اخصای او منفعتی داده تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمت های وجود اب آنکه انواع کل و دانه را
بر فایده بارکها و طعمها و طبعا مختلف در کوه و دشت و بیابان سرزند و در
زمین را سبز و خرم کرد اند **اگر پرسند** که فایده اینهمه کل و گیاه که از زمین می
جست یکو که از فایده آنکه خلقت این کلها و گیاهای مختلف از آب بی رنگ و
دلیلت روشن و واضح بر حکمت کمال و قدرت شامه پروردگار جل جلاله و
فایده ها آنکه چون مردمان از آنها مشاهده نمایند ایشان را در وقوع خیر و شر شکی
و دیگر از فایده آنکه بعضی از آنها را حیوانات قوت خود سازند و بعضی را غنای
بنای ایشان کنند و بعضی مردم را از مرضها و غلبه ها خود را بدار علاج نمایند

و در ماده در موضع غره که بزرگه رحمت باشد و نخل را فایده بسیار است غره
میخیزند و کرم میکنند و در شب میسازند و از چوبش در و پنجره میسازند
و بدان خانه را میسازند و کشتی میسازند و از بک و شاخ او حصیر میسازند
و طبق و بادزن و زنبیل و جار و پیسازند و جریله را عصا میسازند و
همه اش میسوزانند و لینی از آن هم میسوزانند مانند شمع و از آن ریمان میسازند
برای آب انچه کشیدن و غیر آن و از حکمت های خرد آنکه چون خواص طبیعتش
و طبیعت اهل کرم میسر است بنابرین پروردگار از آنجا که خواص و بیاد کرم
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمت های وجود اب آنکه انواع کل و دانه را
بر فایده بارکها و طعمها و طبعا مختلف در کوه و دشت و بیابان سرزند و در
زمین را سبز و خرم کرد اند **اگر پرسند** که فایده اینهمه کل و گیاه که از زمین می
جست یکو که از فایده آنکه خلقت این کلها و گیاهای مختلف از آب بی رنگ و
دلیلت روشن و واضح بر حکمت کمال و قدرت شامه پروردگار جل جلاله و
فایده ها آنکه چون مردمان از آنها مشاهده نمایند ایشان را در وقوع خیر و شر شکی
و دیگر از فایده آنکه بعضی از آنها را حیوانات قوت خود سازند و بعضی را غنای
بنای ایشان کنند و بعضی مردم را از مرضها و غلبه ها خود را بدار علاج نمایند

بعضی رطب است و بعضی بابس و بعضی سهل است و بعضی قابض و بعضی ^{شکفت}
و بعضی یاد فراموش و هر کدام از اینها نوعی از مضام و دردها را علاج مینمایند
تبارک الله احسن الخالقین و دیگران فایده وجود آب حصول انواع گسترده
و در غایت و همه از حکمای ذریع چون یکانه را در حال کند صد و اندیشتر
بهم رسد و ممکن بود که یکانه بیشتر از یکانه بهم نرسد پس پروردگار از رحمت
خود یکانه را چندین یکاراند تا آنکه بعضی را قوت خود سازند و بعضی را بفقیر
بکشت و ذریع دهند و بعضی را از برای تخم نگاه دارند و از زمان آدم تا این
پروردگار از رحمت خود کی غله را بجهت برسانید که از برای خوری باقی ماند
و از حکمهای پروردگار آنکه از برای بعضی از آنها غلهها آفرید که از آنها محفوظ
مانند مثل اقلاد و عدس و غیر آن چنانچه در درجهم ماده را از برای طفل آفرید
که بطفل آفت نرسد و از برای گندم و جو و یونست صلی آفرید که احتیاج بعلاف نیاند
و سرگی گندم و جو را مانند سنان نیز آفرید که نامرغان از آنها بسیار تلف نمایند
که باین حال می بینیم که مرغان را ضایع میسازند بگو که مرغان نیز نصیبی در
زراعتها میباشد و طلب آنها ضایع است که ایشان زیاد از نصیب خود تلف
تبارک الله احسن الخالقین پس هر فکر در حکمهای لطیف و انچه از آب حاصل میشود

از درخت

از درخت و کل و گیاه و کشت و ذریع نماید و او عالم بوجود پروردگار عظیم مدح
قادر بهم میرسد **فصل** ششم از حکمهای عجیب خلق حیوانات آنکه چون
حیوانات تدبیری و عقلی ندارند که متوجه ضعفها شوند بنا برین پروردگار
ایشان را کف و انگشتان نداده چون قادر بر جاسایافتن کفش و حتی پیشند
پوششی داده که هرگز کهنه نمیشود و بعضی را چشم داده و بعضی را موی شبانه و
کسوت بر غایت فرموده و ایشان را کفشها پوشانیده که کهنکی ندارد و دیگران
کامله آنکه چون حیوانات را انگشتان نیست که بدان توانست خورد و آشامید بنا برین
پروردگار روهای ایشان را دراز و کشید ساخته و دهنگها ایشان را در پایین
کشاده و فرایح گردانید و کرمها را بندگان آفرید که با باستان توانست خورد و آشامید
فیصل دیگر در نیست بنا برین پروردگار او را خرد و طوم داده تبارک الله احسن الخالقین
و پروردگار حیوانات را در قیاس آفرید بعضی گوشت خوارند و بعضی علف خوارند و بعضی
اسباب و آلات مناسب داده مرغان گوشت خوار را استقرار و چنگها داده که بدان
صید نمایند گوشت خورند و غیر مرغان را از دانههای نرود و هتکافراخ و پنجهها
مناسب داده و حیوانات علفخوار را پروردگار بعضی از برای آن آفرید که مردم را
از گوشت و شیر و پنیرش منتفع شوند و از موی پیشانی طبعه باقی و صفتش

از هر خود خیمه سازند و بعضی با انهر سوگ و بار کشیدن و زمین بکار
 آفرین و پروردگار ایشانرا بحکمت کامله چهار دست و پا داده مانند کرمی که
 برایشان سوگرتوان نموده و بار توان کرده که اگر چنین نبوده قابلیت سواری
 و بار کشیدن نمیداشتند و از حکمت کامله که چنانچه ایشانرا سواری و بار
 آفریده که تا این و کلام توان بران حکم خود و باستانی توان سواری و بار
 حکمت کامله حیوان را در هر حال و مکان فایده است و از جمله این
 و غیر آن از خود برانند و در بر و فرجشان پیونده مایند و در محبت
 از برای تسلی آنرا بسیارند و در هر کجای که فرودند از یکدیگر جدا
 اند و زمین و پادشاهان حکم مایند و اگر چه نباشند زمین و پادشاهان
 چهار پایان حکم خود و تبارک الله احسن الخالقین و دیگر پروردگار رحمت بی
 خود چهار پایانرا با کمال قوت منحصر انسان ساخته و اگر چه این حیوان را
 نمیشوند آدمی را در سفر تعبیه امیر پاده بایستی رفت و بار بایست
 سپاس کشید و از ده انسان کار بیشتر نماید تبارک الله احسن الخالقین و از
 و حکمهای مغان که پروردگار مرغ را داده که در هوا پرواز کند و در
 انواع حکمت بکار برده در آن قلمی حکم آفرین و در طفره از اینها باریک مایند

هر بر بافته و قلم را میان قلمی آفریده که تا سگین نباشند و بدش را بر از پر خسته
 که تا هوادان داخل شود و با سگین شکافند چنانچه کتی برایشان شکافند
 راهی که از آنجا طعام بشکند آن مرغان میروند شکست و در طعام فرو میروند
 و ایشانرا از دشمنان ترس بسیار است بنا برین پروردگار حکمت کامله ایشانرا
 چینه دانی داده مانند کرم که زنده قوت خود را و فرزند خود را در آن جمع
 و در ایشان خاطر جمع از امر خود و فرزند خود مایند تبارک الله احسن
 الخالقین و از حکمت کامله که اگر مرغ از تخم بکشد و در آن تخم پرورند و بمانند
 آبتن میشوند تا پریدن برایشان دشوار نباشد و بعضی از مرغان که تخم
 در نعل میکنند و بعضی در هفت و بعضی در هفت تا آنکه جوجه از تخم پرورند
 پر باد در خلق جوجه کند تا آنکه چینه دانش از برای غذا فراخ شود و بعد از آن
 برایش مشغول شود و غذا را در مبدع حاضر نماید تا آنکه بچ پروراند و
 پروردگار این نوع مرغانرا تخم بسیار و جوجه بسیار میدهد تا آنکه از ترس
 دشمنان قوت عاجز نشوند و چون جوجه یک و مرغ خاکی از تخم پرورند
 خود برادر میروند و تحصیل قوت میکنند بنا برین جوجه بسیار بر میروند و از
 عجایب مرغ خاکی آنکه در میان جوجه بر آوردن مست میند و بچون مرغ خاکی

در می آید و فریاد های بی تابانه میکند و چیزی نخورد و خاموش میشود مانند
تخم برای او جمع نمایند و او را بر تخم خوابانند و بعد از چند روز که تخم را در
از زرده و سفیده تخم با جوجه های پر خط و حال پر نقش و نگار بعضی بر روی
پیدا میشوند و بنقار تخم را شکسته پر و فانی می کنند و با ماد و مهران بطل قوت
مشغول می گردند و از عجایب آنکه چون مرغ بر تخم خوابد که بایک روز در تخم
فاسد شود و آن تخم مرغ پر جوجه حاصل میشود زیرا که جوجه از سفیده تخم حاصل
و زرده غذای آن میشود و چون تخم مرغ پر زرده اش کشته و فانی می شود
بنابراین جوجه از آن حاصل میشود و در مرغ خاکی خاصیت است از آنجمله آنکه اگر
زهره اش در تخم کشته دفع زوال کند و اگر سنگدان او را بجای دهند که بزرگ
و بخورد زایل شود تبارک الله احسن الخالقین و از حکم های پروردگار آنکه مرغ را
که ساق بلند داده متعارف دارد از او مرغ که ما از زمین قوی شویم را توانست
تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب جانوران برنده تعجب و گفته اند که بغا
غریب و نقلت که خطبه داود علیه السلام در مساجد کعبه را از قافله غارت
یعنی ای دو کوه غراب در آشیان نشینت که چون بچه غراب از چینه
سفید رنگ باشد و چون غراب بچکان خود را سفید پند و بزرگ خود پند

خویش

نقش کند و با ایشان نیاید و از برای بچکان قوت یاور در پس پروردگار حبس
پشمار خود ایشان را ملهم سازد که دهن بکشایند و پشه را فرایند که بدهن ایشان برود
و خود را قوت ایشان سازد تا چند روز احوال ایشان بدین منوال بوده باشد تا
بیاید و بپند که ایشان رنگ گردانیده سیاه شده اند پس در مقام مرخصه راید
و قوت از برای ایشان یاورد و دیگر از عجایب طيور جانوران برنده خطاف است
که بفارسی او را پرستار گویند و گفته اند که چون جمعی خواهند که تحصیل مرغی را
نمایند بچه خطاف را بر غفران زرد کنند و چون خطاف آید و بچه خود را
بیند گمان میکند که بر قانیم رسانیده اند پس میرود و مهر بر قان را از معدن
می آورد که بچه های خود را معالجه نماید پس می روند و آن مهر را از آشیان خطاف
بر می دارند و چنین نقلت که در میان خطاف و خفاش که بفارسی نامش
عل و نعلت و از بچه است که خطاف در آشیان خود که فرس می گذارد ناخفای چون
بوی کفرش شود نیاید و بچکانش را از آنجا که تبارک الله احسن الخالقین و بچکان
عجایب جهان مرغیت که پوسه در دیاسپاشند و در زمین مسکن می سازند و یکی
از دستان که در دره ریافته است بر قوتش کل القمار است گفته اند که از کشتی
پرسیدم که این مرغ که پوسه در دیاسپاشد و زمین را ماکو آغوش می سازد

چون یکدارد و از آن چه چون بر می آید و جوار گفت که ماده بر پشت نو می نشیند
پخته یکدارد و چندان بر سر خیزد می نشیند که جوجه از پیچید و از پند و با
داخل شوند **بسم الله الرحمن الرحیم** و دیگر از عجایب و آیات پروردگار خفایا
که انرا شب بره گویند و آن هم شباهت مرغ دارد و هم چهار پا اما شباهت مرغ
بشتر است چرا که دو کوش دارد مانند کوش چهار پا و صاحب ندان و پشت و
چهار پا چهار دست و پا بر او می رود و این چنین شود و نیز این مرغ **که در هند**
قوت او چست بگویم و امثال آن و این که گفته اند که قوت او عسل است چرا
از هواد صله و شیر هم نمیرد و اگر چنانچه خوش هوا می شود پروردگار حکیم و در آن
غیداد و دیگر از عجایب پروردگار مگر عسل است که انرا جری نعل گویند و در کوه
از نعل را می بیند که هر طرف که می رود همگی از پیش می روند و این را ایشان **بسم**
و امیر زاده ایشان می باید امیر باشند **که در هند** که چار پروردگار در میان می آید
از برای نعل این تعیین فرموده که بگویم مطلب از وجود نعل شصت و عسل است که ایشان
امیر باشند بر آنکه خواهند شد مانند کمر پروردگار کسی از شیخ ایشان فایده خوا
برد و از نعل های پروردگار در نعل است که ایشان را ملهم ساخته که موم بسیارند
و کسی بدان مطلع شود و بنامها ترتیب **که در هند** خانه را چهل و هفت

بگو

بگو که خانه را اگر از غیر موم بسازند عسل را ضایع خواهد ساخت و باسانی از عسل
نخواهد شد و موم را منفعت بسیار است و از جمله منفعتها آنکه در اشبع بسیارند
در مجالس و نهائات خوش می نمایند و از جنگ پروردگار را ضایع خواهد ساخت
که مهندسان از ساختن مثل آن عاجزند و از میان شکلهای مسدود **بسم**
زیرا که بعد از مدتی و در فراخ ترین شکلهایست و چون چهره را با نعل گویند
پیکار باشد بخلاف مثلث و مربع که کوشهای آن خالی می ماند و اگر مسدود باشد
خانه را بر عسل مثل شود بلکه در میان خانه را فرجه بسیارند بخلاف در بعد
خانه را بنا نهادند باهام المی بگویم و چهار و باغبان خود از کل گیاه خوشنما و این
و بخاک خود بر کشند و با طرود عسل خالص پروردگار دادند تا آنکه در **بسم**
خود را از عسل پر نمایند و کوههای پر عسل را به پوششی از آن پوشانند
در آن داخل نمایند و بخاک را در داخل شود و از عجایب نعل آنکه پیش از عسل سار
خانه را بکند و چنانچه خوشبوی تر کند اند و در میان تا کسی بر احوال ایشان
مطلع شود و بعد از آن شروع در عسل سازی می کند و نهیست که یکی از بزرگان
که بدان نعل چگونه عسل بسازد فرموده که گدایی از شیشه یا خشت و نعل را در آن
جاء دادند و خواستند که از پر و ن شیشه به بینند که چه می کنند پس کسانی پیش از

پیش از ساختن غسل کند و در اندود نمود و تار یک ساختند و
کسی بر احوال ایشان مطلع شود و از حکمهای محل آنکه در کف و روضه غنی اند
که بهاد غسل الوده و ضایع شود و از حکمها آنکه در زمستان که مو غسل
نیست ساکن و خاموشند و باندک علی که از برای ایشان گذاشته اند عفت
مینمایند و در سالی ده بار غسل میسازند و روضه غنی و قوت ایشان در
از غسل چهار است و در زمستان از غسل پانزی و از عجایب محل آنکه از برای
خود خا بنام میکنند و چون یکسان ترک میکنند و از ایشان بزرگواران
ساده از برای ایشان خانه میسازند و چون خانه را بسازند تخم میکنند و
تخم مقدار میخواهند که تا از تخمها که هارون آیند و کرده از قفسه باره از شوند
و پرواز نمایند و از حکمها آنکه در بعضی از خانهها غسل میسازند و بعضی
بچه را تربیت مینمایند و از عجایب آنکه چون در امیر ایشان فساد ظاهر
اورد میکنند یا غسل مینمایند و دیگر از عجایب آنکه اگر قلهاد پرواز کنند و
مینمایند کار خاص حیات امیر آنکه از کند و پرواز نمایند که با جمیع
امیر از پریدن عاجز شود و او را بر میدارند و از عجایب آنکه مکرکام با امیر
خود بکاری مشغول میشوند بعضی غسل میسازند و بعضی تحصیل موم مینمایند و

خاتمه

خاها بنام میکنند و بعضی آب میکشند و از عجایب آنکه در بانی برد کنند و در
که تا هر کسی که بر نجاست نشسته باشد و با قبل رسد و کند از کف داخل شود
و از عجایب آنکه چون امیر ملاک شود مکان تمام هلاک شوند زیرا که خا
بنامند و غسل میسازند تبارک الله اصل الحاقین پس هر که در علم و تقوی عمل کند
و بر اعلم منزه برود که در عظیم قدس و در آیه شریفه و دیگر از عجایب
حیوانات کرم این ششم است بدانکه تخم کرم این ششم مانند تخم انجیر است مقدار آن
تخم در یکباره میکنند و در زیر بغل اعتماد میکنند تا به بخاریدن از تخمها کرمها
میشود و بکشد در نمایند پس کرمها را در موضعی پاک گذارند و بر وقت از
وقت ایشان میسازند تا آنکه زهره زخمی شود و چون بخار کال رسد بخار
و آتش سبب چهار دورده خواهد بود و چون پیدا شوند باز شروع در این ششم میکنند
و عاب دهن خود را که این ششم است حکمی چند و خود در میان بدنامی اند
بدنام میشود بعضی از آنها را در اقباب میگذارند تا کرمان در شکم سان میشوند
این ششم نیز بد و بعضی از آن پهلوانان را با تخم در شکم خنک نگاه دارند و
چند روز با مخرج میگذارند تا کرمها در شکم پیدا شوند و از آنجا که
پله را سوراخ نمودند و از آنجا که کرمها در شکم پیدا شوند و از آنجا که

با هم جنب شوند و از ایشان غمزات بخت میشود پس غمزات را جمع نمایند و نگاه دارند
 تا موم بر آن توبت و چون فایده بخراشند کردن ازین پرواها حاصل میشود بنابر
 چون از تخم کردن فارغ شوند بدین بارک الله اخلاص القیاس هر که در عجب غایب
 کرد بر این تخم ملاحظه نماید او را علم جرم بر وجود پروردگار عالم فاد و جمیع صیر می یابد
 بهم رسد و دیگر از عجایب حیوانات نقل است که از انبیا سی مور گویند و مورها
 کویکی و ضعیفی جمیع اعضای ضرورت و اگر چشم و دست و پا و غیر این دارد و خانه او
 چون سالی بود که در آنجا دهلیز بود و صفر و غفر و دالها را در غفر می کند از آن
 بوی می رسد و خانه را در پستی می سازد که اگر آب در آنجا نیخته شود دالها از آب با
 و مانند مردم در حیوان کمال سعی در جمع قوت می نمایند و پروردگار قوت شایدا و را
 قوی گردانیده زیرا که اگر چیزی چرب یا شیرین اندست بقیه فی الحال موزان بودی آنرا
 شیدک مانند خط از خانه بخورد بسوزان کند و اگر موی چری یا بد و تواند که از آن
 و بسوزان برده موزان دیگر بود شری نمایند و پروردگار ایشان را علم ساخته که موی
 دالها کند و موجود را حلقه خود جمع نمایند و پاره پاره کنند تا سبز شود و فکند که
 کثیر را پها حصه میکند زیرا که اگر در حصه باشد سبز میشود و در دستان
 ایشان نم و دار شود و گوشت که آفتاب باشد در شب هفتا همه دار سوزانها برود

مخزن

خشت نمایند و از موضع خود میزد پس هر که فکری در احوال موجودها نماید او را علم
 جفر بوجود پروردگار عالم قادر جمیع بصیر میرسد کار بهم میرسد و دیگر از جمله
 عجب قوت و او کارش اینست که از برای تحصیل معاش خود را غریباوند خود
 در زیر آن قرار گیرد و مکان را بدین صید نماید پس اوضاع غلبه قوت علم و قدرت
 پروردگار و دیگر از جمله حیوانات جانور است که از لیس گویند و پروردگار
 کامله او را بصورتی ازین که کار برای قوت خود مکن و با صید تواند نمود و
 مکن را بدین ساعتی صیر میکند و حرکت نمی باید چنانچه گویا مرد است و چنان
 خاطر از جمیع نماید و غافل نموده است و می رود با چاک که داند که چنان
 مکن را میتوان که شمس چنان نموده خود را بر با مکن می اندازد و او را در میان
 دست و پا گرفته چندان بی فشارد تا ضعیف و مست شود پس او را از تخم
 بخوردنش شروع می نماید و ازین دلیل و افعاست بر علم و قدرت پروردگار و دیگر
 جمله حیوانات مکن است که گفته اند که مکن از عقونست هوا بهم میرسد تا هوا صاف
 با انسان و حیوان شریک می سازد و چون چشم او بپاک نداده دست او قائم مقام
 پوشیده که گویا در از غبار پاک کند و از آنرا خطیست محو و بلان و از آنرا
 بکند و خطی را بر روی او در و باز پس برود و وصل که او از آن خطی بود و ما

صدای گرانمای پرون مجاید و مانند باقی حیوانات برده نمیتواند ^{چهار} ^{دست} و پاد یکبار از زمین بر میدارد و میگذارد زیرا که مفصل ندارد و پرو ^{دک}
 سرپای او را خشن آفریده که تا چون بر چرخهای لغزین نشیند یقیناً ^{دست}
 صید کند و آن چخته است که پشه در روز پرون نیاید و در شب پرون ^{این}
 و خاصیتهای بسیار از برای کس نوشته اند از آنجمله آنکه اگر سر او را از تن ^{جدا}
 کنند و بر موضعی که عقب گردیده باشد بماند در ساکن شود و اگر کس را
 بسایند و در چشم کشند در چشم را نافع است و روشای چشم بفریاد ^{دیگر}
 عجایب حیوانات فعلی است و پروردگار او را از برای اظهار قدرت آفریده
 آن عجایب فعلی آنکه چون او را گردنی نیست که بداند آب و طعام تناول کند بنا
 پروردگار او را خرطوم داده که حاجتهای خود را بداند بر آورد و آب و طعام را
 خرطوم بر دارد و بدین ^{رسالت} ^{رسد} که چهل پروردگار او را گردنی
 دراز نداده بگو سبیش شاید این باشد که اگر گوش بقدر رقاشش بلند نبود
 با بنویس سر کبی بر و سوار نمیتوانست شد چنانکه دست فیل با آن ^{بسیار}
 که بکجک او را برساند و ممکن بود که پیک اشاره فیل با آن را ملاک نمایند
 ممکن بود که با اشاره سر کردن خالها را خبر بکند تبارک الله احسن الخالقین

و دیگر از حیوانات پشته است و پروردگار بکماله هر چه در فیل خلق نموده
 در او آفریده باز یاد فی دو بال و با آن کوچکی و حقارت فیل را عاجز نموده
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات قنفذ است که بقدر
 خار پشت گویند و چون گران را درون کند مانند گوی بر خاریست که ^{فیل}
 با مار عدالت دارد و دم مار را میگیرد و سر مار را درون میکند و دم مار را ^{مخایند}
 و مار خود را چند بر خاری او میزند که هلاک میشود و گویند که بر دشت ^{رود}
 و دانه آنکور را بر خاری خود بند سازد و از برای بچکان خود بر ^{الله}
احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات ذرافراست که پروردگار او را از
 از برای اظهار قدرت آفریده و ماش بقدر سحر کاست و پیک زلف است
 و سرش چون سر سب است و گردنش مثل گردن شیر و پاهایش مانند پای ^{چون}
 سگش در زمینهای حاصل است و در آن زمینها دختانی بلند میساخته بنا بر
 پروردگار او را گردن بلندی داده که تا غره دختانی بلند را قوت خود میسازد
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حیوانات سگ است که با زبان ^{نیش}
 پروردگار بکماله ملأ او را انحصار بخواج خود بجهان میسازد که جان را ندارد
 میکند و صاحب را آگاه مینماید اگر کسی را در حوالی خانه صاحب نیندازد و میگذارد

وقت حرارت و پاسبانی است بر پیداری میکند راند و در روز که حاجت ^{سپاس}
نیست طلب روز میکند و استراحت مینماید و اگر ^{حاجت} سگ باشد غیر فستیان کرد
و پاسبانی بر سر پند و حصص ندارد که بدان احوال خود را محافظت نمایند اما
ایشان بنایاج ذردان روزه و از انواع سگان سگ شکاریست و چون از
برای پاسبانی خلق شده شب و روز اسوده است و زیاد نمیکند و در وقت
شکار مطیع و سعاد است و چون بره ویدن نمایند و از کرده و چون منع
و زجرش نمایند توقف کند و برگردد و پروردگار بحکمت کلمه او را سبک و گاه
میان آفرید که باید دید نسید را بخت تواند آورد تبارک الله اعلم الغیوب
و از عجایب حیوانات بارکش شتر است و پروردگار در دو یا نوع حکم با کار برده
بنابرین در کلام مجید فرموده که اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاَبِلِ كَيْفَ خُلِقَ
یعنی ایانظر نمیکند شتر چون آفریده شد پس بدانکه شتر را پروردگار از برای
سفر و در بارها سکین آفریده بنابرین او را بار کردن دشوار است پروردگار
دست و پای او را بعنوانی آفریده که در وقت بار توان او را بخوابانید و او را
کردنی دراز داده که تا بده کردن با بار کردن برخواستن مجاهدت شود و از آن
نگهد او را رخصت داده و چون اسب او ستر و اخلاص سم داده تا از کوفتی بدن و بار

شکسته نکرد و زمین را بشکافد و اگر کلب بر انسان و حیوان زند حبس ببلان
نشود و چون در سفر و در کام باشد که چند منزل آبادانی نباشد مثل راه که عظمه
بدین شود مانع کرم آید و صبری داده که تا چندین روزی آب نتواند کند و ایند
قناعت تواند نمود و چون در وقت بار کردن و در وقت استراحت سینه را بر زمین
میکند ارد بنابرین پروردگار او را انحنای آفریده که اندک اندک از عقب بول
کند که تا در وقت خوابیدن سینه اش تر نشود و از آنکه تبارک الله اعلم
و دیگر از عجایب حیوانات جراد است که بقاری از املح گویند و بدانکه ملخ
شکر غنیمت پروردگار است و چون قوی ترک زکوة واجب نمایند و یا با شتر
دیگر مشغول شوند پروردگار این شکر را امر نماید که سوخته زراعت و محصولات
ایشان شوند و باینکه فرقی تمام را بخورند و ضایع نمایند و کثرت ایشان بجای
میرسد که کوه و دشت و بیابان را مانند سیلاب فرو بگیرند و در هوا مانند آب
نوبهار آفتاب را میسوزانند و اگر یکی از ملوک دنیا خواهد که با شتر خود این بلا را
دفع نماید از عمره بیرون نیاید و از عجایب آنکه پروردگار در سیم که مایلین
شتر را و اصغر هاست چشمه آفریده و آبش را این خاصیت داده که چون در ظرفی
کنند و بجای برون کند را بخال جمع آید باشد و در آنجا از طرف ابریا ویزند

پس از آن زمان بیایند بعدی که حصاران مکن نباشد فان بلج جله پلان سازند
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب مخلوقات موش است و این است
بسیار فساد و پر جمل که فئله چراغ را بیرون آورد و بدان خاطر را بسوزاند
بنابرین در حدیث آمده که در وقت خوابیدن چراغ را خاموش باید نمود و
و کتابها را بدان ضایع نگذارد و از حیل که او در طلب و زنی که چون روشن
در شیشه سرشک دراز کردن بوده باشد سبک نیز جمع نماید و در شیشه اندازد
تا و غن با آید و بخورد و اگر شیشه بسیار سرشک باشد دم خود را بدان فرو
و بلیسد و چون خواهد تخم مرغ را بسوی داغ برده است و پاره بکند تخم در آورد و موش
دیگر دم او را گرفته بجانب سوراخ کشد و چون موشی در دیکلافند و نتواند که
بیرون آید و گویند که در میان موش و عقرب کمال عداوت است و اگر کسی هر دو را
در شیشه کند میان ایشان خصوصیت عجیب شود موش میخواهد دم او را بگیرد و
قطع نماید و نوعی از موش هست که او را دم در زد گویند دم و دنیا زد زد و
و بقدرت که شخصی تله نصب نمود و موشی را بگرفت حفت او را عقب او پیادتا
بدانکه حال او چیست او را در تله دید چنان بر کرد او را آمد پس برفت و دنیا زد
و بزودیک تله نهاد و همچو یک یک بیرون آورد و زمانی صبر کردی تا آنکه هر چه

بیرون آورد و چون دید که آن شخص موش را در تله گرفت و گیسوی را آورده
انداخت چون آن شخص داشت که دیگر چیزی مانند موش را در تله گرفت و از برای اعضا
فایده نوشتند که این را الله کنجایش ذکر آن ندارد و دیگر از عجایب حیوانات است
و سبک را بفارسی ماهی گویند و چون ماهی را آب سکن دارد و جلبک پاندا
پروردگار حکیم و پاندا و چون در تله کردن محتاج بایست بنابرین پرو کرد
حکیم وارد و بال داده که بدان شما میاید و او را کوی حکم مانند در جوش پوشتا
که تاندرش با آن اوقات کمداری نماید و چون پوسته را بست او را نفس کشیدن
میسوزد که بدان دل خود را خنک نماید بنابرین پروردگار او را شش که با در دست
نداده و از برای خنکی دل در میان او منفذ افروید که پوسته دهن را از آب پر نماید
و از آن منفذ بیرون کند و چون پیشش ضعیف است و آب مانع نیست بنابرین
پروردگار شامه او را قوی کرده اند که باغذای خود را بقوت شامه تحصیل نماید و چون
قوت انسان حیوان بری و بحری و چرند و پرند است بنابرین پروردگار او را
بسیار کرده اند و در بعضی کماهی چیزانی تخم که بشماره زنی آید تبارک الخالق
و دیگر از عجایب حیوانات بحیرت است و او را انصاف خوانند و او بصورت سوسمار
و قش چون نیست کشف و درگاهش کار میکند و درازی او میشود و سخت گزینا

و او را چهار دست و پا باشد و بال و دوازده و بعد از شش گز و دوازده گز
باشد و دهن فرخ دارد و او را شصت باب که بین باشد و چهل باب زیرین وقت
چرخ خوردن طبقه بالا بیت او حرکت میکند و طبقه زیرین دهن و حرکت نمی نماید
و چون چرخ خورد و درین دندانهای و چرخ از آن بماند و از آن که متولد شود
و از کرم الم باید پس از آب پس از این و دهن باز کشاید و مقابل آفتاب پس غبار
و در دهن او رود و هر کرمی که درین دندانهای باشد پاک نماید و چون کمی باز شود
بیندازد دهن هفت پر و ناید و آنکه بر دارد و هفتک آنرا سوزاند و چرخ را بپزند
و آب اندازد و چون هفتک یا بکشد و در دهان او از کرم پاک شود دهن باز هم ندارد
که آن مرغ را بخورد و پروردگار استخوانی بر سر مرغ افزاید مثل سوزن تیر و چون استخوان
دندان هفتک را آن نماید دهن بکشد و مرغ پرغان نماید و نجات یابد بتبارک الله
احسن الخالقین و ابر برای او فایده و منفعت بسیار خاصیتها ذکر نمود و این و دیگر از عجایب
حیوانات است آیت دستهای او قوه تراز با آنها اوست چنین گویند که خورده
بکل باله تا مساح کاژ کند که پاره گشت پس او را فرود برد چون او را فرود برد
پاره نماید و او را هلاک سازد و او را این با یکدیگر باقی عظیم دارند و اگر یکی از آنها
در دام افتد یکدیگر را بر گنج جمع شوند و باشد که بعضی موافقت کنند و خود را نیز در دام

افزون

اندازد و اگر مرده تلف شود در بعد از و جفت نمیدارد و اگر تلف شود ماده نیز
انجمن شود و ضیادان نزد یکدیگر و خصییش را از برای درد دهن و مضرهای
و او را میکشد و اگر اتفاق افتد که نزدیک بار دیگر در دام افتد چون ضیادین
بر پشت باز افتد و میان پای خود بصیاد نماید تا بداند که آن خصییه دارد و او
را نکند و دیگر از عجایب حیوانات سر طافست که پارسای او را هر چند که
او حیوان است که سر بر دارد و چشم او در کف است و دهن او در سینه است
پا دارد و یکجانب بر راه رود و در سالی هفت پوست پیدا زد و مکان او را
دود ریاست یکی در آب و دیگری در خشکی و چون پوست پیدا زد در بر او کرم
باشد بپزد که تا چرخ از حیوانات آب با و از آن نرساند و ذکر که در کتب
تا هوا از آن داخل شود و پوستش محکم کرد و او را برای او خاصیت بسیار
آنرا بچند اندک اگر او را بگویند و بر جراحات کلدان چکان و خار پر و نکت و اگر
کرم زن سار و قشر لب هفت نافع بود و اگر خاگرد او را در چشمش سقید چشم
بره و نوز او را دفع کند و دیگر از عجایب حیوانات کشف است گفته اند که کرم
میکزارد و چون سینه اش صلبست و کرمی ندارد که بر سر تخم نشیند و بر او کرم
نشیند و بنظر بچه را برساند و گفته اند که چون نوزاده که با ماده جمیع شود و

راضی شود بر مرد و مهر کباب و دهن میگرد و میاید و بجا صیت آن ماده بوی
 بهر آن میشود و متابعت می نماید و گفته اند که گاه باشد که کشف دم مادر را بدین
 گیرد و سرمه را اندون کشد و مادر چنان از خود را بر پشت او زند که بلال شود
 و هیچ مضرتی بکودک نرسد و از بهر که خاصیتها و شیرین از اینجمله اگر چه از جای
 و خون کشف را د و باد و سرد بارد را غرض مالدن می از آن موضع نرسد و زهر
 کشف اگر با اصله در چشم کشند سفید را برود و دیگر از عجایب حیوانات نفس
 حیوانیت که در دریا میباشند و نفست که گاه غرق یا از اجناس می دهند این
 که بر بر غرق می رود که تا بر پشت او نشاند و پرون رود و چون خواهد که
 شکار مرغ نماید ماهی را میکشد و بر کوب می اندازد و خود در آب زین ماهی
 قرار میگیرد و آب را اکل الود میکند که تا بدانش در آب ننماید پس چون مرغ ماهی
 بر روی آب دید میاید که متقارن بر روی زند و او را قوت خود سازد و نفس
 درین اوقات چنان کند و مرغ را شکار نماید و دیگر از عجایب حیوانات حیل و در
 چون گرسنه شود در صحرای خویش و خود را بر باد سازد و حرکت نکند تا آنکه مرغ
 گان کشد که مرده است پس چون آید که بر روی متقارن از نعل جفت نموده مرغ را
 شکار نماید و گفته اند که از برای خانه خود چند درمیا زد که اگر غنی از درخت

از درخت

از درخت

از درخت یکسری و ن رود و بر کره خانه خود حنظل بپزند تا کره فصل و نکند
 زیرا که اگر بای کره بر حنظل آید هلاک شود و قوی و در هر سال یکبار
 پس غلبه الغلب بخورد و قوی تازه برآورد و دیگر از عجایب حیوانات شبنم
 و آن ساریت بزرگ و پند هر و آن از آن میگویند و آنکه مردمان از شبنم
 این باشد پروردگار را بر این بوی که کل مباحه که مانند این با او را با
 و آن سار از آن بر سر از سوادخ پرون نمیکند و در سالی یکبار در فصل
 در روزی که آسمان از ابر خالی بوده باشد پرون میاید و بان بکمال خود
 و در عجایب الحلو قات مذکور است که آن دمارا یافتند که طول او در پنج
 و دیگر از عجایب حیوانات که او را کوزن گویند و او را حواری
 و چون مادر را بخورد تشنگی برکت غالب شود پس بر آب امد از تشنگی فریاد
 میکند و آب بخورد آن پس اینکه مباد از هر دم و بنش بدود و هلاک شود
 و گفته اند که از برای دفع زهر چنگ طلب نماید و بخورد و بدانی دفع زهر از حواری
 کند و گفته اند که هر سال شاخ کله می اندازد و شاخ تو بر می آورد و چون قوت
 شاخ انداخته بشود بجا می رود که کسی بداند بخار رسد تا بر نیکی خود را بداند
 و در آن موضع انتقال میماند که تا شاخ تازه بهم رسد تا باران فصل الحلو

بر هر که بخواهد شاهد انواع حیوانات بری و بحری و چرخه و پرند و بیضه
 خاصیتهای ایشان نماید و در فکر چگونگی هر کدام در طلب و کدورت و در پی
 وجود صانع قادر و توانمند بر حکیم دانماند باینکه انواع حیوانات بسیار است
 اما آنچه در کتابها ضبط نموده اند ظاهر از این چهار صد نوع بحری و صید
 برقی و در کتاب کلینی انصاری الموفی علیہ السلام روایت شده که حقیر
 و تقاضا رود و بیست نوع حیوان در برافزیده و هزار بود و بیست نوع و بحری
فصل از جمله حکمهای هوا و تصرف و تغییر باد که بی هوا زندگی
 ممکن نیست چنانکه زندگی بحری است که پروردگار از او در این فرموده و در آن
 حرارتیست که بپوشش هوای خنک بوی رسیده که چنانچه هوا را
 نرسد ملامت خواهد شد و از پنجه است که چون خلق شخصی را بگیرند و بکنند زند که
 هوای بدنش ملامت شود و دیگر از فایده آنکه از پرده آمدن هوا از خیم
 صوفها و صنداقهاست که در و چون زبان در دهان حرکت نماید که حاصل شود
 و باز هوا این صوت و کلام را بگویند رساند پس اگر چنانچه هوا نباشد کسی
 حرف نمیتواند زد و کسی چیزی نمیتواند شنید و محض اگر هوا نباشد کسی نمیتواند
 نمیتواند ریاضت چنانکه بر عارض هوا میشود و هوای انباشته میسازد پس اگر هوا

نباشد و در آن بوی خوش و نامحسوس ممکن نخواهد بود و دیگر از فایده آنکه حرکت
 آنکه کسی را از شمال بخوب و از جنوب بنمال برود که اگر حرکت هوا نباشد کسی
 آب حرکت نخواهد بود و دیگر از فایده آنکه هوا آنکه در وقت احتیاج بسیار از اجزای
 او را جمع مینماید و از محل محل میرد و بسبب باز آمدن میاشود و در هنگام ظهور و غروب
 از آنرا بر آید و میسازد و دیگر از فایده آنکه در خانه را آب میگیرد و زدن را
 تازه میسازد و چون از آفتاب گرم شود میوه و غله را دایمی پزاند و میسازد و خشک
 میگرداند و فایده دیگر آنکه بوزیدن غله را پال مینماید پس اگر هوا نباشد غله
 پال نشود و دیگر از فایده آنکه آتش را روشن میکند پس اگر نباشد آتش سوز
 شد و کسی از آن فایده نخواهد برد و فایده دیگر آنکه چون چیزی بآب بر شود هوا
 از آن خشک میسازد پس معلوم شد که اگر هوا نباشد زندگی و نفس ممکن نخواهد
 بود بلکه اگر هوا نباشد و مدتی حرکت نماید انسان حیوان و نبات و مملو ملامت
 پس چون انسان حیوان و نبات و هوا کمال احتیاج دارد و نبات باین پروردگار
 انوار او را در عالم لا از آن پر گرفته اند و چون احتیاج باب که از احتیاج هوا
 آنرا که از هوا خلق نموده و چون احتیاج باقی که از آب و باد است زیرا که غیر
 انسان را با آتش احتیاج نیست نباتین پروردگار و بخت کلام آتش از آب

تبارک الله احسن الخالقین وشمه از حکمت که بحجاب آنکه قدسیان زمین و آسمان
 آنکه با آنها بسیار برود کار بر مرکب باد سبک و فانی نشسته از محل محل
 و بقدر حاجت گاهی برف و گاهی باران میبارد و در کوه و درشت سیلها را
 میسازد و زمینهای مرده را زنده ساخته و با گیاهان از انواع گل گیاه میشود
 و از رو حکمت آب از بحاب قطره قطره میریزد که اگر چنان فرود نبرد که از آفتاب
 ریخته شود و خاها خشک شود و درختان نکشته شوند و گیاه ضایع گردند
 سفره سقذ برآمده و مردمان حلال کردند **که چنانچه** که چنانچه در سفره
 و در کوه میریزد بگو که چون زمین سرد و سیر صلب است و بدانند چنانکه
 بر زمین نیفتد و اندک اندک آب میشود و زمین فرو میرد و فایده که از آن
 در کوهها سرد و سیر میبارد و اندک اندک آب میشود و بر روی زمین جاری
 و اما در کوه سیر چنان زمین سست است و در کوهها توقف بر روی حالت
 در باغی بار **که چنانچه** که ترکش از برای چیست و چه فایده دارد که ترکش
 از غنچهها برود که دست که متوجه عالمیان میکرد **که چنانچه** که چنانچه
 چنانچه و چه فایده دارد بگو که صاعقه از غنچهها حضرت الهیست **که چنانچه**
 که در دود برق چه فایده دارد بگو که از جمله فایده آنکه چون در آفتاب از آفتاب

نمایند بر حمت پروردگار را سبیل و شوق و متوجه دعا کردند و چون مسافر
 اند از بیفتد برسد و استغاثه نمایند و پروردگار را یاد کنند و پروردگار
 در کلام مجید باینصورت اشاره فرموده **که یس** **الذین یسألون الله فی حاجت**
 و بدانکه خلقت انسان چون بغایت عجیب و شگفتا است بر خلقهای بیا
 و دلیل واضح است بر معرفت کرد کار بنابرین پروردگار چنانکه در
 در کلام مجید در آن نموده و در آیت از سید الانبیاء صلی الله علیه و آله که فرمود
 انما فیکم فی غفله اعرفکم **بی** یعنی از شما کسی که خود را بجهت شناخته پروردگار
 خود را بجهت شناخت **فصل** شمه از حکمتی خلقت انسان آنکه پروردگار
 بحکمت کامل از برای بقای نسل آدمی را از غذا ای که خورده میشود ایجاد
 و در صلب پدر و ترائب مادر جا میدهد و در باطن زن و رحم افزایده
 یکصد و هشتاد و نهم که بدانی منی با رحم تواند ساینده و از روی حکمت خدا
 جفتد ساخته تا یکصد و هشتاد و نهم قرار گیرد و طبیعت رحم بیک دفعه شروع در
 نماید و مرد و زن را حاضی و اده که چون بر خنند و با یکدیگر بکشم نمایند شواهد
 شود و حرکت در آیند و مانند مسان حرکتها کنند و بعد از حرکات متناهی
 مرد و زن از صلب و ترائب نسل نمود و در دفعه رحم قرار گیرد و حق تعالی در سوره

ملاذق بدفعی بنارت فرموده **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ وَهُوَ يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ صَلْبِهِ الرِّئَاسَ** و ترجمه اینست که
 باید انسان نظر کند که از چه خلق شده خلق شده از آب جمد کبریا و از عین از
 صلب و تراب و صلب استخوانها است و تراب احوال دارد که استخوانها
 خون کرده اند و از اعلقه گوشت و بعد از آن خون از گوشت سازد و از اعضاء
 و بعد از آن از گوشت ایجا استخوان نماید و گوشت بر استخوان بر و انداختن
 در کلام مجید اشاره باین جا است فرموده **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَوْنُ الْعِظَامِ لَحْمًا** و از اهل بیت نفقت که چون فی
 و در دم و گوشت و در دم و گوشت و تا شش تازه روز سفید گوشت
 بعد از آن در وسط حقیقی آن جسم بد و یک نقطه خون بهم میرسد و از موضع دست
 و بعد از آن دو نقطه دیگر بهم میرسد از خون یک نقطه در آگه دست و آن جا
 دماغ است و یک نقطه در جانب راست دست و آن جا یک است و این سه

این جمله از تفسیر امام رضا علیه السلام است که در تفسیر این آیه میفرماید که
 از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا
 و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا
 و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا و از عین از عین کبریا

عضو که ابتدا از خلق انسان میشود در بدن تعالی عظیمند و این از اعضا
 ریه میگویند بعد از آن سه نقطه خون کشید میشود و بهم متصل میگردد
 و مجموع این احوال در میان سه روز واقع میشود که با شش بود که طفل بوده روز
 میشود و گاه باشد که یک روز بیشتر تا چهار واقع شود و آن گاه بعد از شش روز دیگر
 جسم بد و از آن خون میگرد و گاه باشد که یک روز و نیم و دو روز و پس واقع شود
 و بعد از بد و از دو روز علقه گوشت سرخ شود و دل و دماغ و جگر از یک گوشت
 شوند و هر گوشت بد نماید و گاه باشد که دوسه روز و پس واقع شود پس آنکه
 پروردگار گوشت را استخوان گرداند و استخوان از گوشت گوشت پویند و از
 گوشت عجبی است که پروردگار خون حیض را از اطراف بدن رحم آورد و در داخل بدن
 تربیت نماید و آن علقه است که زن در ایام حمل حیض می بیند و دیگر از علقه آنکه
 پروردگار در دماغ فرزند که یک سر متصل است با فم و یک سر متصل است به جمع
 خون که از نافست گوشت و پوست خون حیض اندام روده بنا فم طفل می رود و از
 جمیع بدنش می رود و بدان پرورش می یابد و چون طفل متولد شود آن روده
 بمقام از ناف جدا نمایند و دیگر از علقه آنکه پروردگار از ناف طفل فم
 از ناف و نجات برده برده و او کشیده و آن پرده را میبرد گوشت تبارک الله

احسن الحالتین و دیگر از حکمتها پروردگار آنکه بدن را از یکبار استخوان نیافرید
 و استخوانها بسیار متصل نموده که مانند استخوان و خوابیدن و گرفتن و دادن و گرفتن
 و آمدن و دیدن ممکن بوده باشد و فایده دیگر آنکه اگر افتی بدست خود برسد
 بهیچ بدن نرسد و دیگر آنکه بتواند که بعضی از اعضا را بچسباند که باقی اعضا
 و فایده دیگر آنکه بدن انسان و باقی حیوانات کرم و رست و پوسته کرمی در روی
 عمل نمیاید و بخار بسیار در بدن بهم میرسد و از منفذهای استخوانها بیرون میرود
 پس اگر مرکب از استخوانها بسیار نمیشود بخار در بدن میماند و باعث خرابی میشود
 و چنانچه باقی از مجموع استخوانها بدن آدمی بغير از استخوانها کوچک در بدن است
 چهل و هشت پاره است و از آنجمله ترکیب این از هشت و پنج پاره استخوان
 و از عجایب حکمتها آنکه پروردگار از چهار استخوان چهار دیوار از بلعین ساخته
 و کاسه سر را مانند سقف بران گذاشته و از آنجا که دماغ که اصل ملک بدن
 کرم آید و چون دماغ بعبایت لطیف و شریف و موضع حس و ادراک است و حفظ
 و خیال پرورده کار آنرا لطیف طبقه محافظت نموده اول پره دانه ای بر گوش
 کشیده و دوم صلب یوم جوف استخوان و بر روی جرم استخوان پرده کشیده که آنرا
 محاق نامند و بر آنکه محاق و گوش افرون و بر آنکه گوش پوسه خلق نموده و

از استخوانها
 چهل و هشت
 پاره است
 و از آنجمله
 ترکیب این
 از هشت و پنج
 پاره است

بالای پوست مود و مانند تبارک الله احسن الحالتین **کرم پروردگار**
 چهار سر را مود افرون بگو که در آن فایده است از جلدان فایده آنکه این شکل از نظر
 از شکله و فایده دیگر آنکه اگر سگی یا چوبی بدن در بدن آن جای بشکند بخلاف
 باقی شکله و فایده دیگر آنکه مود و فراخ تر از شکله و دیگر است و دوری که
 محیط طش را بپوشاند با شکله و مود فایده دیگر آنکه تراشیدن موی از آن انسان
 از شکله و دیگر و از عجایب حکمتها آنکه پروردگار بسیار از استخوانها را
 افرون که با سگین باشد و حرکت با سگ واقع شود و جوف استخوان را از مغز پر
 که تاغذای استخوان شود و چوبی او نگذارد که سبب حرکت خشکی استخوان غالب شود
 و چون پروردگار بجهت کامله دوست و چهل و هشت پاره استخوان بدن انسان را
 بر جاحس بهم ترکیب نماید از این بنا بر دل و پی حکم و استوار کند و بگوشت
 کل اندود نماید و بر روی گوشت انبهر احکام پوست کشد چنانچه خار را
 بعد از کل اندود کج گاد نماید تبارک الله احسن الحالتین و بدن که در گوشت
 چند فایده است فایده اول آنکه استخوانها بدن محکم شوند و در خنیا بدن کرم
 فایده دوم آنکه چون گوشت از خون بهم میرسد و بهش کرم و تراست بدن
 کرم و تازه نمیشود فایده شوم آنکه اگر گوشت بود استخوانها بدن محکم
 شد

شد
 کرم

و شکسته کشی و فایده چهارم آنکه اگر گوشت در بدن نبودی نشستن و خوابیدن دشوار
 شد یعنی که مردم را غرض از نشستن و خوابیدن آنست تا بدن را از تشنگی و خستگی
 و شمه از حکمهای ایشان که از هر اعضا حقیقت برین و بدان قیاس باقی اعضا
 نموده اند چون مقصود از ایشان خدمت بدنست بنابراین ترکیب این اندام
 استخوان نموده زیرا که اگر یکبار استخوان میبود یاد و پاره بسیار از بدن میافتاد
 مثلاً اگر کسی بخوانست که گوشت را نماید و دشمن را از خود دفع نماید میگوید
 و چنین چیزی مدد و در از زمین نمیتوانست برداشت و چنین استخوانی که
 جمع نماید بداند بخورد نمیتوانست و اگر چنانچه پخته اند استخوان میبودند
 بدون ریختن و کم قوت میشد و از حکمها ایشان آنکه پروردگار چهار گوش را
 متصل بهم آورده و انگشت بزرگ را ازین چهار جمل ساخته و بر قوتش که چنانکه
 که با بر این چهار انگشت بوده باشد و چیزی را با سگ از زمین بر توان داشت
 و اگر چنانچه انگشت بزرگ از چهار انگشت جدا بود و در پیچ و خیز مدد و در
 نمیتوانست برداشت و چیزی نمیتوانست درخت و خار و پائینی را کشید
 و چیزی نمیتوانست نوشت و از حکمها ایشان آنکه پروردگار بعضی را دراز
 و بعضی را کوتا آورده تا آنکه وقتی که کف را که سازند و بدان بخورند و بجا
 شوند

و اینست
 و اینست
 و اینست
 و اینست
 و اینست

و چون

و چون نشسته اگر نماید محکم شود و چون ایشان راست ایستاده باشد بشکل نصف
 دایره باشند و این هر دو شکل است و دیگر از حکمهای ایشان آنکه پروردگار
 آنرا بقایای صلب افرید که تا در خلقت ضعیف نشود و با صلابت تمام آنرا
 میان قوی افرید که تا در حرکت چابک بوده باشد و در جوف آن مغزی افرید
 که تا از هر حرکت خشکی بر و غالب نشود و دیگر از حکمهای ایشان آنکه پروردگار
 بحکمت کامل استخوان ایشان را قوی ساخته و در سرش کوی قرار داده مانند
 خانه بکند و در سر استخوان بند و بیم که هر افرید مانند کین و در کوبند اول
 نشاند و در بند سوم را این باد و بیم چنین ترکیب نموده و چون حامل باید
 که از حمل قوی تر باشد و دیگر از حکمها آنکه مفصل ایشان چون ایم در کت
 و استخوان بر استخوان چون ایم سوده شود باعث شکستگی استخوان میشود و بنا
 پروردگار در غضروف نرم در میان بندها افرید که تا استخوانها بهم سوده
 و طایفه مانند دیسان برینند چنانکه بندها از هم جدا نشوند و کوبند با
 بسیار فراخ ساخته که تا اگر سرنه از آن بر او نیاید و بسیار آن کورانشا
 که تا اگر سرنه با سگ و نان حرکت نماید و دیگر از حکمها آنکه پروردگار انگشت
 کسوت گوشت و پوست بپوشانید که تا زود شکسته نشوند و با سگ چوب

و سنگ و غیر آن را از زمین توان برداشت و از حکمها آنکه بر ایشان اثر می
 و در آن چند فایده است فایده اول آنکه چیزی را که چهل مثل سوزن و دانه
 از زمین توان برداشت فایده دوم آنکه بر نراد و وقت ضرورت توان خاک
 و از عجایب حکمها آنکه چون بخارش در آید انگشت درست بر سر آن عمل می رود
 و خطا نمیکند فایده سوم ناخر حافظه را نگه داشت و از آفاتش نگاه دارد
 مینماید و ثمره از حکمهای چشم آنکه بر قد که از نراده طبقه افروخته **نظم**
 که از فرید که از تقاطع پیش **جست** هفت برده و در **نظم** صلب شده
 شکر زجاجی بر جلید **پس** پیش و غشکی و غش قرنی **نظم** طبقه اول را
 صلبه میگویند طبقه دوم را شیمی گویند و طبقه سوم شبکی گویند و در میان
 شبکی حیضت مانند آنکه لخته از رطوبت زجاجی گویند و در میان
 زجاجی حیضت سفید و روشن و در آن از رطوبت جلید گویند این
 که سفید و شفاف مانند جلید و جلید شیمی را گویند که بسته و جامدند
 و از آن سر که بر گویند زیرا که مانند بردست که بقا را از آن کرک گویند و بر آن
 رطوبت جلید حیضت مانند سفید تخم مرغ و آن را رطوبت پیشی گویند و
 رطوبت جلید از این رطوبت است از رطوبت زجاجی که در زیر جلید است

این حکمها
 در طب
 بسیار
 است
 و در
 آنجا
 که
 از
 آن
 حکمها
 است

خوار

نقشه اند دیدن جلید بر طوبت واقع میشود باقی بطوبت و باقی باقی
 این رطوبتند و بسیار رطوبت پیشی برده است شک مانند خانه غشکی و آنرا
 غشکی گویند و بر بالای آن ^{عینی} پرده است و از پرده عینی از آنجمله گویند که
 میان آن سوراخی هست مانند آنرا که در چوب دیال او اندک باشد و این
 سوراخ را پروردگار از برای آن ساخته که تا نور بصیرت از آنجا که نماید و این
 از روی حکمت صلب و محکم افروخته و صا حولی سوراخ را که تا سوراخ بحال خود
 بماند و بنظر ضریبی نرسد و در زیر این پرده پرده را افروخته شده که تا آنکه از
 رطوبت پیشی سوراخی را که گذرگاه نور بصیرت بگیرد و بدینکه این پرده را
 نکه های مختلف میباشد سیاه و کبود و غیر آن و بر بالای آن پرده قرنی است
 قرنی شفاف در زیر آن نکه های عینی نمودار است و این مجموع را سوراخ گویند
 و گرد این حلقه حسی سفید است چرب و دامنه و آنرا طحی گویند و از روی حکمت
 پرده قرنی بر دو چشم و محل افات پروردگار از آن چهار طبقه افروخته و اگر
 بعضی از طبقات را از آن رسد باقی آنچه بماند چشم را محاطت نماید و آنچه چشم
 نقشه اند ک طبقات چشم مانند طبقات عالم اجسام سیزده است طبقات عالم
 عنصری و نه فلک و از عجایب افروخته چشم آنکه آن جایگاه که محل بنیای است از

عدهی کمترست و بدان صورت آسمان و ماه و ستارگان دیده میشود و دیگر غایب
 چشم آنکه مانند اینیه است و آنکه غبار کرب و ضرر میرساند بنابرین پرده
 بحالت کامله چشم با افزیده که پوسته حرکت کند طبعیه چشم را صیقل یابد
 چشم کس در غایت کوچکیست و گنجایش ملک ندارد بنابرین پرده دارد
 و شبها و اوجاها را فریده که پوسته بر چشم مالیده شوند چشم را صیقل یابند
 منکوشد و آن عجایب چشم آنکه مانند چرخ در دل بدیدارند از غضب و سرور
 در دیده ظاهر شود و چون چشم دید بان ملک بدست بنابرین پرده کار
 بحالت کامله در بلند کردن او با جا داده کردن یا بعنوانی ساخته که هر
 طرف تواند کرد و چون چشم را نازک و لطیف افزاید بنابرین پرده
 در زیر طاق پشانی جای داده و بر او را مانند سایه بان بر سر کشیده و پرده
 علاوه چشم ساخته که تا آفتاب متوجر شود یا بخواب رود و دیده بدین جهت
 پوشیده شود و مژگان را فریده که تا پیشه و کس غیر آن با سنگ در وقت پیدایش
 دیده نتواند شد و مژگان را صیاه کرده اند که تا دیده را خیره نکرند **این**
 که پرده کاراب دیده را چنان نور افزاید که بتواند بهر آنکه ملحق را محافظ نماید
 ملحق مانند سپر چربست و شوری چربی را از نقص نگاه میدارد **تبارک الله**

و این
 و این
 و این
 و این
 و این

پس هر که بدید که دل بر عجایب خلقت چشم بگرداند و از اعلم خرم بوجود پروردگار
 دانای توانای حکیم وسیع بصیر مهربان کاره چشم رسد و شمه آن حکمای کوشا که برود
 او را از آنجا که نیا فریده که تا وقت خواب او را راحت باعث ناز شود و مانند
 صدف از اینچ بیا فریده که تا هواداران بند شود و سخن را با سماع رساند
 فایده دیگر آنکه راه جانوران دور شود و نتوانند که در وجود را بدین باغ رسد
 و فایده دیگر آنکه هوای بغایت گرم و سرد بگذرد داخل نشود تا موجب ضرر
 دماغ نگردد **و اگر پسند** که پروردگار در چرخ کوشش بایند که **این**
 جانوران از آن نفرت نمایند و بکوش داخل نشوند **تبارک الله** احسن الخالقین
 و شمه آن حکمای بی آنکه هواداران بچیده در نفس پاره اذان از او شش بدل
 و در داخل کرده اند و از دل بهکهای بزرگ که از دل رسیده است داخل شود
 و کهای بزرگ بر کهای کوچک رود و از کهای کوچک بر کهای کوچکتر داخل شود
 تا آنکه بسراپی بدن رسد و بدن را خنک نماید و چون گرم شود با بخارهای فاسد
 آغشته شده اندامی که نفس را بکشد و دیگر از فایده های بی آنکه پاره از هوا را بدین
 و دماغ و آغزه گرم اند و بیک خوش و خوش را بوی رساند و حیات انسان و
 حیوان بدین نفسهاست که اگر نفس منقطع شود حیات منقطع خواهد شد

بعضی

از علم گفته اند که در شب و روزی هر انسانی است و چهار هزار نفس میکند
و گفته اند که تا نشی پیکار نفس میکند دل هیچ بار حرکت میکند پس در شب و روزی
صد و پست هر حرکت میکند و هر نفسی از نفسها نشی و هر حرکتی از
حرکتهای دل حیات تازه است **بسیار** از دست و زبان که برآید
که هر چند که نشی بد را بد و دیگر که فایده بانی اند و در هوا معتدل شود
تا هوای بسیار سرش بشی و دل زبان درساند و دیگر که فایده بانی اند که حرفها
با ساقی از تالاج پر و فانی اند نه بانی که یکی را در ملج گیرند که در بعضی از حرفها
برود و شوار شود و از خطهای پروردگار که در میان پی دیاری کشیده که تا
پیونگانه دارد و فایده دیگر که بانی را خوش نما کرد اند که اگر چنانچه پیونگ
سوداخ خراج میداشت بد نامی بود و دیگر از جایب کلبای دنان و دنان
انکه هر که دل خواهد که مطلب و مراد خویش را یکی خاطر نشان نماید فی الحال
زبان را از او ببرد و در فضای دنان بچکان درآید و بجز هر چه که رود او از روی
حرفی ظاهر شود و از ترکیب حرفها مراد دل فهمیده کرد و در آنکه پروردگار
قبیله نشی مانند اینان ساخته نشی نیز که اینانست و قبیلش غنچه های
او از بدن آمدن هوا از جگر و انواع صوفها و صلا ظاهر میشود و از

از علم گفته اند
که تا نشی پیکار
نفس میکند
دل هیچ بار
حرکت میکند
پس در شب و
روزی صد و
پست هر حرکت
میکند

از علم گفته اند

از چندین اواز دو اواز هم شایسته دل در چنانکه روی آدمی که دل حب
بش نیست از چندین فرایند و در و بزم می مانند و حکمت دین است که شوهر در
یکدیگر را بشناسند و همچنین بد و سودا و روزندان یکدیگر را فرق نمایند که تا هر
از با هم و وارث انچه وارث ممتاز شوند و در عالمات یکدیگر را بشناسند
تا کسی بطلان حق کسی را بدیگری ندهد پس اگر اختلاف در اواز بانی بود عالم نظام
و از فایده های این اختلاف ظهور کمال قدرت خلقت تعالی است تبارک الله العزیز
و بدانکه پروردگار بقدرت کماله و داده را متصل بدین ساخته که نفس
و این متصل است بشی و از انقباضیه که در یکدیگر مراب طعام است و متصل
بجست است و این را بعد از مراب خوانند و پروردگار بجهت کمال از برای نفس
سرپوشی افرازد که تا طعام ازین راه داخل شود و در وقت اواز دادن و خوش
سرپوش بر داشته میشود پس اگر در انشای خوردن و آشامیدن چیزی در نفس
داخل شود بسر فردفع آن میشود و نشی متصل الی با میزند که تا اگر چه دل با
علاق شود و بدانکه دل پادشاه ملک است و تمامی اعضا با خراج با او
دفعه از حین و پروردگار او را در میان ملک بدن که از آن ف و در برات جا
داده و انچه حفظ پرده بر روی پنهان و بر کرده او صفا از انچه او آید و

و پهلوی ترتیب داده و آنخواها را بطیاب پی حکم ساخته و بکوش بوشن
 نموده تبارک الله اخر الخالقین و همان حکمهای قیادت طفل آنکه چون دهم
 مادر اعضای طفل نام کرده و جای برکتش شود باهام الهی حرکت دامن
 راه پرفی طلب کند و سر خود را بنا بر آسانی پیش خود پس و ناید و پرونده
 بجهت خویش مادر و پندار استغفار و همان ساخته و محافظش معنی ناید و
 برای غذای طفل خود حیض را بر پناه دارد و آن ساخته از شیر میگیرد و آن طفل را
 ملهم ساخته که بکشد تا آغاز نماید و سر پناه را میبرد و از او میبرد و در دهنش نشود
 و بکشد تا حکن باشد و سوداها را کوچک بر پناه از او میبرد که تا شیر نخیزد و
 برون آید و چون طفل از برای استحکام بدن و اندامهای حکم و صلب آنکوشش کند
 و دندانهای پیش را نیز و آنرا و برید سازد که باین کرم را تواند خورد و
 تواند برید و دشمن را تواند کرد و دندانهای عقب را بعضی میگویند
 از او میبرد که خوردنیهای سخت بدن شکسته شود و بعضی اینها را میگویند که باطبا
 بدان نرم شود و با سانی و دیزه از کوفه و در دهن او از هضم خوردن آن
 عاجز نگردد و از آنجمله حکمها آنکه چون طعام بدین بیاری و اندامها نرم گردد و با
 چشمه متصل در دهن جاریست خیر شده از او مقرر وارد معده شود و در

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و در این کتاب

بجاری که برورد کار در آن از برای نخه کرده و چون نخه شود صافی آن
 اندامهای کوچک که بکشد متصل است و اصل بکشد و در آن که در
 می ماند قوت دفعه که کما سر معده است از او برود که بدان متصل است اندام
 و آنچه در اصل بکشد شود بجاری که برود که در آن از برای نخه شود و چون نخه شود
 و از آن خون و صفرا و سودا و آنرا بطریق علم میرسد و اصل او قوت
 و کف آن صفراست و در دهن آن سودا و خون بقوت و هر دو صفرا اندام
 و کما که بکشد متصل است بهیچ بدن می رود و کوشش میبرد و در دهنش نشود
 و اتصالی که بکشد که در اندام اتصالی است که حکمها را در دهنش میبرد
 و آنچه از صفرا که در بکشد میماند بر هر دهن میبرد و سودا در دهنش میبرد
 و سودا قوت استخوان است و آنخوان بدان قوت میبرد و در دهنش میبرد
 میرسد بجانب شامه می رود و برورد کار بکشد کامله چون از اعضا اتصالی
 آورد و از مقلدای از حافظه میبرد که تا زبان یاد گیرد و بجهت چرخش بدن
 و فایده و ضرر و چرخ را فراموش نماید و در دهنش و در دهنش و در دهنش
 که نکند و واجب و شست و شویا و کثیر و خط و کتابت یا موز و قادی
 فراموش نکند و با افعال آدمی را مقلدای از فراموشی داده که تا مقلدای

فراموش نماید و پوشتد راسف جیست نباشد و یکبار دست از دنیا بکشد
 و ترک زند و فرزند کند و بدیها که مردم در حق او نموده اند فراموش نماید و
 در دل نگیرد و از حکمها آنکه طفل بعقل از مادر نیز ایستد که اگر عاقل شود و
 بر هندان شکم مادر بیرون می آید و میداند که بر عودش نظر میکند چنانکه میگوید
 و دلگیر میشود و چون میداند که دیگر با او رانست و نمیداند و در
 می بخشد و در گهواره می بندد تا آن خشم و اثم او را حاصل میشود و باید که
 اگر عاقل نیز آید مدتها و اله و حیرانی میشود و بشاهد انسان و انواع
 حیوانات و زمین او را حیرت میدهد و اینچنان بر آنکه
 خاطر میگیرد و بدی که چندی یاد نمیتوانست گرفت چنانچه طفل و مرد عاقل با هم
 با سیری برندان طفل بود و زبان آن طایفه را یاد میکرد و ادب ایشان را می
 و مرد عاقل با بر آنکه حیرت و پشیمانی خاطر که او را حاصل میشود چندی یاد
 نمیکرد و فایده دیگر که اگر نادان و معقل باشد و ادب طفل را بگوید و نظر
 بد و سودا در شیر نخواهد بود و از تربیتش مخطوط نخواهد شد و فایده
 از برای نادانی و ضعیفی بد طفل اینست که مدتها بد و سودا و از تربیت
 و بد و شر و کثارت و از آنکه کند تا یکدیگر را نباشد و وادار غیر دارند

محرمان و غیر محرم از هم جدا و متناظر کردند و فایده دیگر که تمام در پند و
 فرزند بدانند و فرزند بدان نیز قد را نشان بدانند و چون طفل اندک اندک
 بزرگ شود عقلش اندک اندک می افزاید و بوجوه طلب معاش را میگیرد
 و چون مرد را قادر و اعتبار و هیبت در کار است بنابرین پروردگار بعد از
 سن بلوغ ریش و بر وقت میدهد و چون در زمان پاکی روزی که لطافت
 مطلوب است که ایشان را ساده میکند تبارک الله العزیز العظیم پس هر که بچشم
 ملاحظه حکمهای خلق انسان نماید او را علم این بر وجود پروردگار توانای
 جمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد چرا که در عقل عقلا منکود است که افعال عقل
 کمال حکمت خود بخود حاصل میشود و از نادانی و عاجز صادر نمیکرد و در
 موجب معرفت پروردگار است بنابرین ثواب عظیم دارد و در کتاب کبیری از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که افضل العبادة ان تفکر فی الله و
 یعنی بهترین عبادتها فکر در خداوند است و حق تعالی اهل فکر را
 بفرموده و شاکر و فرموده که **وَيُفَكِّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**
 و از یاد دارند و در حق الله عزه برسیدند که عبادت او بود چون بود جوار کفایت
 گوشه اختیار میکنند و در خود را بفرموده میکنند اما باید که در فکر است خدا واقع
 شود

چرا که فکر کنش نمی رسد بلکه آنجا فکر در آید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شد که من نظری که ایستاده بودم که فکر کنی که خدا چنانست یا نه میگرد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شد که وایا کم و آنقدری که الله و لیکن اذ اردتم
ان تنظره و الی عظمه فانظر الی عظیم خفته یعنی خدا را که در ذات خدا و لیکن
اگر خواهد که نظر کنی در عظمت خدای تعالی نظر کنی در مخلوقات عظیمه پروردگار
و از حضرت امیر المومنین علیه الصلوه و السلام نقل شد که من تفکر کردم در ذات الله و لیکن
و من تفکر کردم که الله و تقی یعنی که تفکر در ذات خدا کند لیکن می شود و هر که هرگز در
خدا کند تو فیه خواهد یافت و شک نیست که فکر در نعمهای پروردگار باعث
چرا که بنده هر چند فکر در نعمهای پروردگار پیش می کند معرفت و محبتش زیاد
و طاعت و عبادتش کامل می گردد **فصل** در بیان دیگر وجه خدای
توای آنکه می دانیم که هر چه در اعتقاد آن خدا نماند که کارش بجا می آید
و دشوار از حدش برتر شود و از حدش ناامید کرده در این حال کسی متوجه
که او را از آن ورطه نجات دهد و این نفس خدای را که توانا است **پایان**
بورطه که شوی نا امید از حدش **کس** به این کیفیت بدانند که خدا
روایت شد که یکی از نادانان درین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام انکار صانع

5199
5199
5199
5199
5199
5199

میفرمود حضرت امام علیه السلام فرمود که آیا بدیداشته زندق گفت ای امام
 احوال دریا را دیدی زندق گفت که بله در دود باد های هوانا و زندق گفت
 شکست و گشتپایان غرق شدند و من بلوخی از لوحی گشتی چیدم پس ناگاه از
 لوح برخیزم و مردم شده در طلوع امواج بلوخی گرفتار گشتم تا آنکه مرا بکندارد و یابد
 پس حضرت امام علیه السلام فرمود که پیش از آنکه این قصیده واقع شود اعتقاد بر
 گشتی و لوح بود پس چون حکایتها از دست پرور و رفتن ایاد و انجالتی مردن
 بر خود فرار داد که آیا امید سلامت دانی پس زندق بگفت شد بعد از آن
 حضرت
 امام علیه السلام فرمود که بدست صانع تعالی کیست که در آن وقت بداند ایاد
 بودی و اوست آنکس که ترا بجات داد از غرق پس زندق در دست و پای
 امام علیه السلام افتاد و اسلام آورد و دیگر نقل شده که آن حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام پرسیدند که دلیل بر هستی پروردگار چیست فرمود که بزرگترین دلیل
 بر هستی صانع هستی هست زیرا که اگر هستی من از من است از و حال پرور و من
 را من خود را آنکه هست کردم که هست بودم یا آنکه که نیست بودم از خود بود
 هست کردم که هست بودم این محال باشد زیرا که هست را هست کردن محال
 و از خود آنکه هست کردم که نیست بودم این هم محال باشد زیرا که نیست

محالات و باطل پس معلوم شد که نه هست که نه نیستی بر یک محال باشد
و دلیل دیگر بر وجود واجب الوجود آنکه میگویم هر که مایل باشد میل کند که هر چه
هست یا سبب آنکه نیستی بر ذات او را نباشد و از غیر هستی یا فاعل باشد و از آنرا خدا
و واجب الوجود گویند و یا آنکه نیستی بر ذاتش را نباشد و هستی از غیر یافته باشد
و از آن امکان الوجود گویند پس میگویم اگر واجب الوجود که نیستی بر ذاتش روا
نمی شود هیچ ممکن موجود نمیشد زیرا که نیستی بر جمیع ممکنات است و هر چه هستی
رواست بی غیر موجود نمیشد زیرا که ظاهر و معلوم است که هر چه هستی نسبت
ذات او مساوی باشد خود بنفس و یا غیر یکا در موجود نمیشد پس اگر غیر ممکن کرد
الوجود است نبود هیچ ممکن موجود نمیشد پس ثابت شد که واجب الوجود
هست که ممکنات همه وجود از وی یافته اند و ازین دلیل که بر وجود واجب الوجود
گفته شد آنستند که حق تعالی وادب است یعنی میشود و همیشه موجود
و دلیل آنکه میگویم کمالات پروردگار عالمیان اگر همیشه نباشد در وقتی از
اوقات معدوم لازم آید که هرگز موجود نشود زیرا که کسی نیست که او را وجود
سازد و چه که هستی هم چیزی از و نیست و بغایه ظاهر در وقتی است که معدوم بود
نمی تواند پس باید که حق تعالی باشد و دیگر آنکه وجود حق تعالی چون نیست

بای حق باز وجود خود جدا می بود پس همیشه زحمایش را می بود
آنست که دعا بود بر او وصف عدم تا شایسته منصب خدایی بود **الکریم**
و دلیل بر اینکه پروردگار شریک ندارد بگویم که دلیل برین آیات قرآنیست و اولی
سوره است در و این که ما ثابت یکا نمی پروردگار زمانه شد و از جمل آیات
این آیات **الله لا اله الا هو الحی القيوم** یعنی الله تعالی است که تغییر
اولی نیست و احوال و قیوم و مخفی تا آنکه کسی پروردگار حاجت طلب
عقل ندارد و دلیل نقل بر یک بسیار است بکند طووش درین مرتبه رسید که
بذکره دلیل ندارد **فصل** **الکریم** که دلیل بر اینکه پروردگار
و مانند ندارد و از جنس هر چه نیست چه بگوید دلیل برین **الکس**
که شایسته است که حق تعالی خود را بداند و صف نمود یعنی
مثل او چیزی و دلیل دیگر برین آنکه میگویم که اگر چنانچه از جنس چیزی باشد که
آید که او را شریک باشد و ثابت نمودیم که او را شریک نیست و دلیل دیگر آنکه
غیر از حق تعالی است که می تواند باشد پس ذات بار تعالی از جنس چیزی بود
و چیزی از جنس و عرض مانند باشد **الکریم** که جسم و عرض چیست و دلیل
بر اینست از جنس چیست بگویم که جسم نام چیزیست که او را طول عرض و عمق باشد

و شک نیست که هر چه بچنان باشد محتاج خواهد بود بجزا و یکی از اینها ^{که باید}
 و عرض خبریت که قایل به جیم باشد و بی جسم موجود نمواند مثل اند و معلوم
 و امثال آن پس از آن مقدس الهی به جیم مانند است و در بعضی و آلاء نام آید
 محتاج به غیر باشد و احتیاج بزدان حضرت با ربی تعالی است پس چون بر شد
 ذات منزله الهی بجزای نمی ماند و از جنس خبری نیست پس توان گفت که خداوند
 و چه چنانست **رباعی** مانند خدا هر چه دانی بود **هر که باقی مثال افانی** ^{بود}
 در ذات خدا چون و چه گفتی مجتهد **نان** بود که خشنود از آن بود **رباعی**
 و از آنچه گفتیم معلوم شد که کسی که ذات حق بجهان و عالم نمواند رسید زیرا که
 هر چه او را مثل و مانند باشد مخلوق او را ادراک نماید غیر خدا **رباعی**
 در ذات خدا فکر بود عین خطا **تسلسل صفاتش از حد صدق و معاف**
 مخلوق بود هر چه بجا طرک کرد **الوده خاطر نشود ذات خدا** **پس چون**
 ثابت شد که پروردگار جسم نیست و بجزای نمی ماند پس باید اعتقاد نمود که او بدن
 و اعضا مثل چشم و گوش و زبان و دماغ و دست و پا و غیر آن ندارد
 اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار بدن و اعضا دارد که از دست و پا و غیر آن ^{اعتقاد}
 کند که خود را و خواستار و تشنه و برخواستن و آمدن و رفتن و حرکت

در این کتاب
 از کتب معتبره
 است

کردن و ساکن شدن بزدان مقدس است و اگر است پس باید اعتقاد نمود
 که پس و در کار شکست با نبی که چون خواهد مطلقا به غیر آن خاطر نشان نماید
 خلق میکند و جسمی را اجسام مثل درخت و هوا و غیر آن کلام را به اشیاء
 و دیگر باید که اعتقاد کنی که آنچه مخلوق بدست و پا و سایر اعضا میکند خالی
 احتیاج بدست و پا و سایر اعضا ندارد میکند و چون کیفیت فعل الهی است
 دانش ممکن نیست پس توان گفت که فعل خدا چونست **رباعی** ^{صفتش} **از که در**
 یکی کردونست **انهم و خیال قدرتش نیست** **بی نظیر با کبریا** ^{جهان}
 کردار خدا چونست **فصل** چون بیان کردیم که پروردگار
 و از اعضا منزله است پس باید اعتقاد نمود که آنچه با محسوس ظاهر و باطنی
 سامعه و شامه و ذایقه و لامسه انرا ادراک میکند و آنچه محسوس باطنی را
 پروردگار با احتیاج محسوس ظاهر و باطنی از انجیل و صیانت میداند ^{ادراک}
 مینماید و هیچ وقت بزدان مقدس پوشیده نیست و چون عقل و فهم ^{عقل}
 حق تعالی است و اندک سید پس توان گفت که علمش چیست **رباعی** ^{طریق} **سازد**
 در کار کرد و **علمش از حساب و اندازد** **هر ذره و هست**
 بود و خواهد بود **داند همه را هیئت آید چون** **و مخفی نماند** ^{همی}

که طلب کیفیت علم حق تعالی در این غلط است **فصل** چون
 ثابت شد که پروردگار جسم نیست پس اعتقاد باید بود که در مکان نیست و در
 نسیان زیرا که مکان وجه مخصوص جسم است پس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار
 در اسم است یا در زمین است یا در شرق است یا در غرب است یا در شمال است
 یا در جنوب است کا و است و باید اعتقاد نمود که پروردگار با آنکه در مکان
 و در جهت نیست در همه جا حاضر است با غنی که قدرت در همه چیز در همه
 یکسان دارد و بچنین علم هر چه **باب** در همه قوت یکسان است **رباعی**
 نشاء کین ذات خدای تعالی **ن**ان دو که نه شبه باشد او را نه مثال **ن**
 با آنکه مکان و جا باشد او را **ن** باشد همه جا با هم یکی در همه حال **فصل**
 چون دانستی که وقتی بر ذات پروردگار روانیست پس باید که اعتقاد نمود که
 زمانی نیست زیرا که زمانی را چیزی گویند که در زمان پیدا شده باشد و چون
 تواند بود که حق تعالی زمانی باشد حال آنکه زمان وجود از وی یا **رباعی**
 سازند روز و شب زمانی نبود **ه** حتی در هر مکان مکانی نبود **ه** در ذات
 خلک جا و مکان نیست **ن** زانرو که زمانی و مکانی نبود **فصل**
 چون دانسته شد که پروردگار جسم نیست و در مکان وجه نیست پس باید

اعتقاد

اعتقاد کرده که درین فی نیست و در پیش در دنیا و آخرت محالست زیرا که شرط
 دیدن آنست که جسم در مکان وجهت برابر نظر بوده باشد تا بدین شود و بیان کردیم
 که پروردگار جسم نیست و در مکان نسیان نیست و محالست **فصل**
 چون دانسته شد که حضرت حق سبحانه و تعالی جسم نیست و احتیاج بخیری ندارد پس
 باید دانست و اعتقاد نمود که الم و لذت عارض ذات مقدس نمیشود زیرا که
 لذت تغییر است که سبب حصول چیزی که نقص بر آن احتیاج دارد حاصل شود
 پس چون احتیاج بر ذات مقدس محالست پس الم و لذت نیز بر محال است
 و دلیل دیگر برین آنکه اگر الم و لذت بر ذاتش روا باشند لازم آید که مثل انسان و
 حیوانات باشند و ما بدلیل دانستیم که ذات حق سبحانه و تعالی مثل و مانند ندارد
 و دلیل دیگر آنکه الم و لذت تابع فرجه است و مزاج مخصوص جسم و بیان کردیم
 که پروردگار جسم نیست **فصل** چون احتیاج بر ذات مقدس
 محالست پس باید اعتقاد نمود که هیچ صفت عارض ذات نمیشود زیرا که هر چه
 ذات مقدس شود البته باید که صفت نقص نباشد زیرا که نقص بر وی
 چرکه ناقص است و از پروردگار نیست پس باید که صفتی که عارض ذات مقدس
 الحی شود از صفت کمال باشد و این نیز محالست زیرا که لازم می آید که پروردگار

و الم تغییر است که سبب
 چیزی که نقص بر آن احتیاج
 دارد حاصل میشود

در کمال خود محتاج نمی باشد و لازم آید که پیش از حد ذات این صفت ذات باشد
 نافع باشد و این محالست و چون ثابت شد که ذات حق تعالی لازم و لذت و
 حادث و غیر متزیه و مبتلاست پس باید اعتقاد نمود که مراد از رضا و محبتش قوا
 و مراد از غضب و قهر و علاوش غلب و عقابیت **فصل** **در بیان**
 وجود واجب تعالی عین ذات است یا زاید بر ذات چنانکه اشعری می گوید
 بگو که وجود واجب عین ذات است **اگر پرسند** که وجود ممکن عین ذات است یا
 زاید بر ذات بگو زاید بر ذات **اگر پرسند** که وجود محتمل عین ذات
 واجب و محتمل زاید بر ذات ممکن است بگو که معنی اینکه وجود عین ذات
 واجب ثابت است که نیستی بر ذاتش محالست و ذاتش صدرا را می شود بی آنکه
 صفت وجود عارض او شود و وجود در ممکن غیر ذات است با معنی ذات ممکن
 می تواند بود که موجود باشد و می تواند بود که معدوم باشد و می تواند
 وجود عارض او شود موجود نیست و مصداقش را می شود پس حاصل کلام
 اینست که آثار واجب تعالی از ذاتش صادر میشود و آثار ممکن از ذات
 ممکن با صفت وجود صادر میشود **اگر پرسند** که چه دلیل وجود واجب تعالی
 عین ذات است بگو که دلیل بر این آنکه وجود واجب زاید بر ذاتش بوده باشد

عاریت صفت ذات خواهد بود و صفت محتاج به وصف نیست پس لازم آید
 که وجود واجب تعالی ممکن باشد زیرا که محتاج به غیر ممکنست و دانسته شد که ممکن
 محتاج به علت پس لازم آید که وجود واجب تعالی محتاج به علت باشد زیرا که
 وجود هر ممکنات تابع وجود واجب تعالی است اما ذات واجب نیز علت
 وجود نیست پس لازم آید که علت تا خود موجود نباشد علت چیزی نمی تواند شد
 پس ثابت شد که وجود واجب باید که عین ذات واجب بوده باشد **فصل**
در بیان که صفات ذات مثل علم و قدرت و حیات و جمع و بصیرت عین ذات
 الوجودند یا زاید بر ذات چنانچه اشعری می گوید **اگر پرسند** که این صفات
 ذاتی است **اگر پرسند** که معنی اینکه این صفات عین ذات واجب است بگو
 صفت معین نیست که ذات کامل واجب الوجود بی آنکه صفت علم و قدرت حیات
 و جمع و عارض او شوند عالم و قادر و حی و جمیع و بصیرت بخلاف ممکن الوجود که
 عالم و قادر و حی و جمیع و بصیرت نمی شود با صفت علم و قدرت و حیات و جمع و بصیرت
 عارض او شوند **اگر پرسند** که دلیل بر اینکه این صفات عین ذات واجب الوجودند
 چیست بگو که اگر این صفات زاید بر ذات واجب الوجود باشند هرگز ممکن
 بود زیرا که صفت محتاج است به صوف و هر محتاج به غیر ممکنست و چون این

در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

ممکن باشد هر آینه محتاج خواهند بود بخالق و ظاهرست که غیر ذات واجب
 خالق این صفات نمیتواند شد پس اگر ذات واجب الوجود خالق این صفات
 باشد در حقیقت که صفات با او بوده اند پس لازم آید که این صفات پیش از وجود
 موجود بوده اند پس لازم آید که این صفات پیش از وجود موجود بوده
 و اگر چنانچه این صفات را از قبل است در حقیقت که این صفات بودند پس
 لازم آید که در کمال خود محتاج باشد باضداد این صفات و هر چه کمال او بود
 غیر باشد در ذات خود ناقص خواهد بود و نقص بر ذات با کمال
 ذی کمال محالست تا آنکه در نظر عقل ممکن نیست که از ذات ناقص ای صفات
 صادر شود و دلیل دیگر آنکه **مسئله** فی الجمله است چرا که این صفات
 ذات خالق نایب بر ذات باشد لازم آید که خالق مثل مخلوق باشد و دلیل دیگر
 هو الله احد است و شکی نیست که احدیت وقتی متحقق میشود که با ذات مقرب
 الهی صفات نایب نباشند و بدینکه این حقوق از انوار علیهم السلام متواتر است از انوار
 سرور او یا صلوات الله علیه و اله در بعضی خطبه ها خود فرموده که من وصفه
 قرنه و من قرنه فقد شناه و من شناه فقد حمزه و من حمزه فقد حمزه یعنی
 هر که وصف کرد خدا را صفات نایب پس او را قرین ساخت غیر هر که خدا را

قرن ساخت غیر پس و بی قرار داد بخدای و هر که ذوق او قرار داد پس بر
 که خیر از برکتی و ثابت خود و هر که خیر از برای خدا قرار داد پس ثبات است
رباعی پنهانی بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهانی و عالم از وی پنهانی
 ذاتش ز صفت بری و بی عین صفات عارف کند صفاتش از ذات جدا
فصل در بیان عدل چیست بگو که عدل اعتقاد کردنست باینکه
 حق تعالی آنچه بد و ناخوش و قبیح است بیکند **مسئله** که دلیل برین چیست بگو
 میدانیم بیکند مگر کسی که محتاج و نادان باشد که اگر کسی داند قبیح را که محتاج
 پس البته قبیح نخواهد کرد و بد از وی نخواهد کرد **رباعی** کرده اصل تمام
 احسان باشد ناخوش بود کسی که رحمان باشد بشک کند هر چه باشد
 ناخوش آنکس که محتاج و نادان باشد **فصل** در بیان نبوت چیست بگو که نبوت اعتقاد کردنست باینکه خدا را پیغمبرانی
 که ایشان را دیان و الهامیان خفند و خاتم و افضل پیغمبران محمد بن عبدالله
 عبد المطلب است صلی الله علیه و اله و حق تعالی در توبه و انجیل که بر موسی عیسی
 کرده اند فرموده آمدن انصرت داده **رباعی** احد که نذر او جهان شد
 هم اول انبیاء و هم خاتم بود موجود شد انبهر وجودش آدم هر چند که اول

و در بعضی از کلمات
 که از بعضی کلمات
 الواسع و طاهر و انوار
 مخلوق خداست و خلق
 در کمال عین و در علم
 انوار خداست و در علم
 و در انوار خداست و در علم
 در کمال عین و در علم
 انوار خداست و در علم

قبیح است و اجتناب بان نشود
 باشد هر که از قبیح نخواهد کرد
 و دلیل دانستن حق تعالی
 داناست و هیچ چیز

انحضرت انکه بر جمیع نخل خطبه بخوانند و چون خبر عاز برای آن رسالت پناه
ترتیب دادند و از هر خطبه خواندن خبر رفت جمیع نخل از غارتش ناله
میکرد و او از میدان مانند شتراده و چون حضرت از آن در نخل میگذشت
میند و دیگر از معجزات انحضرت انکه زنی یهودیه که ماضی عیلام بود خضر ترابضیا
طلب نمود و کوفته نخل را گشت و بخت و بر هر شترالوده ساخت و چون حضرت
رسول صحابه خواستند که از آن شاولی نمایند گفت آن کوفته نخل حکم دامن
یا محمد مرا بخور که بر هر لوده نموده اند بعد از آن جبرئیل نازل شد و ایشانرا فرمود
که بسم الله بگویند و نخل را بقطعه باده نمایند و بخورند و بعد از آن حاجات کنید
و چون چنین کردند هیچ آسیبی از آن نذر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر
صحابه نرسید و باز نقل شده که اهل طایفه کوشک نخل را از هر لوده نموده اند
چون حضرت خواست که شاول نمایند دست کوفته نخل را دامن گفت یا
رسول الله مرا بخور که بر هر لوده ساختند و دیگر از معجزات انکه در خیرگی
برداشت صحابه شنیدند که انشد در دست مبارک انحضرت هیچ مشکفت نخل
سنگ را گفت باده شو پس سپاره کردند و هر باره بنوعی پیچ میزدند و دیگر
از معجزات انحضرت انکه در جمیع صحابه از تشنگی شکوه نمودند پس انحضرت

دست خود را در کوزه آب فرو برد و انکشافش چنان روان شد که صحابه یکی
سیراب شدند و اسبان را سیراب ساختند و طرها را پر آب نمودند و دیگر از
معجزات انکه قلب حدیده خشک شده بود پس انحضرت بر آن زکس بر آورد
و بر برآمد و غار آب داد و گفت بر و در قلب نشان چون چنین کرد دوازده
اندر بر تر روان شد و دیگر از معجزات انحضرت انکه چهل کس از بی باشم که کلام
یک کوفته میخوانستند خورد یکبار کوفته نخلی و یک صاع نان سیر کردند
و دیگر از معجزات انحضرت انکه در مکه درختی طلب نمود انداخته بودی انحضرت
بشافت و هر شاخه اش را پیچ و بھلی بود و باز درخت را فرموده انداختند
و باز برمود تا دو نیمه هم چسبیدند و بعد از آن درخت را گفت که کوه را برسان
من بر سر درخت کوهی ده و باز درخت را فرمود بجای خود زود رفت
کاین معجزه در مکه مظهر دروغی واقع شد که در انجا شتران میکشیدند
دیگر از معجزات انحضرت انکه چون مدینه آمد در روز جمعه اهل مدینه بخند
و از کم بارانی شکوه نموده پس انحضرت دست برداشته دعا کرد و فی الحال دعا
انحضرت مستجاب شده ابری پدید آمد شروع در باریدن کرد تا در جمعه و دیگر
مدینه بخیل انحضرت آمدند و از باران شکایت کردند که دیوارهای ما را

و راه بر مسافر این ماست پس انحصار دعا کرده بازندگی از مدینه بر طرف شد
 و دو مرتبه شربت بکم داد آمد با انحصار گفت و گوی نموده و سوسو جاد بکم داد
 بر دالیش کواهی داد و دیگر از معجزات انحصار خبر انقیاد است که در میان
 اهل نقل متواتر است از آنجمله خبر داد که حضرت امیر المومنین علیه السلام با طایفه
 محارب خواهند نمود تا کشین و قاسطین و سارقین و دیگر خبر داد که محاسن
 حضرت امیر المومنین علیه السلام بخون سرش زکین خواهد شد و دیگر خبر داد که
 امام حسن علیه السلام با اعدای خود خواهد نمود و بر هر شریک خواهد شد و خبر امام
 علیه السلام در کربلا بیع اعدا که خواهد شد و خبر داد که محارب با اهل کربلا
 بآنکه آنچه از معجزات انحصار ذکر نمودیم قطره است از دریای اندک است از
 و مخفی نماند که در نظر اهل فهم و بصیرت نبوی انحصار احتیاج باین نوع معجزات
 ندارد بلکه هر که از آداب فراست نظر بر دین و این انحصار کند و انواع طاعات
 و عبادات شب و روز را مشاهده نماید و بر احکام آن رسالت پافا و احسب
 و سنت و احرام و کراه و مباح مطلع شود یقین میکند که او شریک محال است و دین
 او دین خداست **رباعی** ختم دسل آنکه بسیار شاهست **ه** هر کس که در دین
 آورد کمال هست **ه** بادیله هر که بنشیند **ه** دانست یقین که او رسول الله است

ختم دسل

ختم دسل آن نو خداوند کریم **ه** حیران دشت سحر و سحر بکم **ه** بادیله
 هر طرف میگرد **ه** روشن بود از بر توان در نیم **ه** **نقار** که بعضی گفته اند که
 با ایشان نمی بصیرت بود **ه** چون جمال با کمال آن بر کربلا خدای تعالی **ه**
 بی آنکه از وی بخبر بر پند ایمان رسالتش می افروخته اند و می گفتند که در
 بروی دروغ گویان نمی ماند و جمیع کبر و دیوانه ثبات نبوت که اهل حدیث
 و بصیرت را آن علم تعین حاصل میشود آنکه میگویم که محمد بن عبد الله صلی الله
 دعوی میکرد که آن پیغمبری که در کتابها است مثل توره و انجیل مذکور است
 خواهد آمد منم و من افضل و اکرم و اعلم بقرآنم و بعد از من پیغمبری نخواهد بود
 و او صیای من افضل از او صیای پیغمبران دیگرند و بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده
 نیست که بچند دعوی نزدیک نمیکند مگر بقرصه و القول یا بجنون و کتاب
 جاهل و زیاد دوست هوا پرست که ابائی که او را از رسوایی باکی نباشد و
 هر که شاهد احوال و اوضاع انفعال باشد علم جزم و قطع بهم میرساند
 که او مجنون و جاهل و کتاب و ابائی نبود پس ثابت میشود که او بجنون و صا
 القول بوده و شمه از احوال انحصار آنکه بی بد و مباد و بی علم در میان
 قومی نشو و نما نمود که جاهل و کافر و مشرک بودند و بی بصیرتند و ملائکه

ختم دسل

دختران خدا میداشتند و با اعمال قبیحه و افعال شیطانی مثل قتل نفس و شرب
 خمر و زنا و لواط و قمار و امثال آن اشتغال داشتند و صاحب صفات
 بخل و تکبر و حسد و طمع و حسد و طول امل و غیر این بودند و مختصر چهل سال
 بود که با هر سالت مامور شدند و درین مدت در میان پنجین قوم میسرید
 هرگز برای نسبت عمل آخرتی و صفت قبیحی خود ندیدند بلکه او را کارنا و انعام
 و این میکنند و با مانت و راستی شریعت داشتند و بعد از آنکه اظهار داشت
 نمود و دلایل واضح بر معرفت و خدا شناسی نصیب کرد و امت را بطریق جامع
 نفس و اکتساب صفات خیر و ترک خصال ذمیه را هدایت میفرمود با اعمال
 مثل احسان و کرم و ادا ایمانت و صدق و راستی و انواع طاعات و عبادات
 مامور ساخت و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواط و کذب و
 سرقت و قمار و غیر این فرمود و از برای هر یک از معاصی حدی آخرت تعیین
 فرمود و انواع معاصی از بیع و اجاره و مضارب و غیر این ترتیب داد و از برای
 دفع خصمت و نزاع حکما مقدر فرمود پس هر که مشاهده این احوال و اوضاع
 و دین و این بنیاد یقین میکند که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله جاهل و نادان
 نبوده بلکه پیغمبری موبد من عند الله بوده و دلیل علم و دانایی و دانستن

معین من است که حضرت مرتضی علی علیه السلام کرد و وصی و جانشین او بود
 و شد نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صاحب معجزات و کرامات است و جمیع
 و صفات و لغات و بیاد و همه عارفان و راهبان و عابدان و کاهن
 آن عالم جناب دیده بجز بود که بسیار آن کوه نظرات گمان کردند که او بی الهی
 و مالک بود و الدین است و بچشم علم و دانایی و احوال و اوضاع و طاعت و عبادات
 و دعوت و معجزات و کرامات باقی آمده اند و غیر دلیلی واضح است بر صدق و راستی
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بدانند که این دلیل که سازد که خود حق و حجت
 و کلام محمد بنان اشاره فرموده و گفته که **قُلْ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ كِتَابًا وَاجِبًا**
نَقُومُوا مِنِّي وَوَدَّ أَنَّمْ تَفْكُرُوا مِنَّا بِأَسَاحِكٍ مِّنْ
حَسَنَةٍ أَن تَقُولُوا لَا نَرْثُكَ حَبْرِينَ بِذِكْرِ الْغَيْبِ
 و بیخاطر می رحمت الله علیه در کتاب تفسیر در معنی این آیه کلامی او آمده که خود
 اینست که بگوئی محمد است را که من شما را این موعظه میکنم که اگر بدان عمل را بپایند
 میسرید و موعظه اینست که از برای خدا از تو اخلاص بی عباد و مکاره
 و دود و ویکت باید شنید و فکر کنید و چون فکر نماید خواهد دانست که
 منصب عالی پیغمبری که پادشاهی دنیا و آخرت نمیکند مگر بپایند که بال الله

نداشته باشد یا عاقل کامل که مؤید فرموده باشد **فصل** اگر از معراج
 پرسند بگو واجب اعتقاد نمودن که حضرت عبدالملک در کتب حق تعالی است
 کامل خود او را از عظم برکت مقدس برد و بعد از آن او را با اسمها برده اما در
 و نیز در خود و ابی خود و باز همانست که در رسالت **اگر پرسند** که دلیل بر حقیقت
 بگو که این امر بر کتب حق تعالی و کتب اقدس بر همه چیز و در کلام جبرائیل و
 این داده و احادیث متواتره درین باب واقع شد پس می یابیم که معراج **ادام**
 خواست بر آنکه از آنکه جعل و منقحات درین باب است که نباید باشد تا این
 نخواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که هر که میسر شود از
 مائست معراج و سؤالات و منقحات **رباعی** هر کس بود مکر معراج رسول
 باشد کافر نیز ارباب قبول **ب** برهنه کن از مکر معراج **ب** کوه دره دین هست
 چو غول **اگر پرسند** که کلام آیه قرآنی دلالت بر معراج دارد بگو که خطی است که در
 فی اسرائیل فرموده که **مُحَمَّدٌ الَّذِي تَسْتَعْبِدُونَ كَذِبًا مِنَ الْمُنْكَرِ**
الَّذِي لَا يَخْلُقُ إِلَّا مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعَلِّمُ الْوَسْطَىٰ مِنَ الْإِنْبَاءِ اللَّهُ هُوَ
الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ و در سوره الحج گفته **عَلَّمَ شِدْقًا قَوِيًّا وَفَرَفَ**
فَأَسْتَوَىٰ وَهُوَ لَا يَفْقَهُ إِلَّا عَلَىٰ نَفْسِهِ فَمَنْ كَانَ قَابَ

فوق

فَوْقَ أَوْدُنِي فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
مَا دَأَىٰ الْفُؤَادُ نَفْسَهُ عَلَىٰ مَا بَرَىٰ وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ
رُسُلِنَا مِنَ الْمَلَكِ هُوَ عِنْدَ هَاجَةِ الْمَنَاقِبِ اگر از کیفیت معراج پرسند
 بگو احادیث درین باب بسیار است ما درین رساله مختصری از مضمون احادیثی که در
 کتاب اسماء و من الاخصر و در کتاب روضه الواعظین و مجمع البیان و تفسیر طبرستان
 ذکر می نمایم بدانکه حضرت جبرائیل علیه السلام حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله را
 سوار نموده و بر او از آفاق برکت و از اشرف کبریا بود و در بالای آسمان
 از عظم برکت مقدس بر او انعام داشت و بعد از آن او را با اسمها
 و اهل اسمها او را تعظیم و تکریم نمودند تا آنکه می رسید که اراده الهی بر آن تعلی
 و در آن مکان مقدس با پرو و در کار تکمیل کرد و حق تعالی از برای نفس و جانی
 نمود و آنکه راهی از حضرت امیرالمومنین با حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 باسم حضرت مذکور ساخت و نفس بر امامتشان نمود و چاه ناز و اورش او
 فرمود که انید و انحضرت بخت داخل شد و میوه بخت را خود و چشم را
 نمود و دروقف برکتش کنش بر جهان افتاد و محکام خبری که گفتند که
 گذشت حضرت موسی علیه السلام واقع شد پس از آنحضرت پرسید که چند نماز پرورد

حضرت
باعت تو فرمود که باید رسالت پناه در جواب فرمود که بجای نماز می گفت
تو طاعت بجای نماز نکریدی بر کرد و از حق طلب تخفیف کن حضرت بابر شفا
موسی برکت طلب تخفیف نمود حق بجای تو دعا دعا او را مستجاب شد و نماز
تخفیف داد و چون برگردید و با موسی ملاقات نمود پرسید که چند نماز برایت
تو فرض شد حضرت در جواب فرمود که چهل نماز بان حضرت گفت که است تو طاعت چهل
نماز نکریدی و طلب تخفیف مای الله حضرت رسالت پناه با التماس موسی فرمود
بر گردید و طلب تخفیف نمود ده چهار مرتبه چهل نماز تخفیف یافت و هر مرتبه
ده نماز و در مرتبه آخر پنج نماز تخفیف یافت و چون نماز پنج رسید دیگر قبول
التماس موسی نمود **ابن جبریل** چون شد که حضرت رسالت پناه در ابتدا طلب تخفیف
نمود تا آنکه بعد از التماس موسی طلب تخفیف کرد بگو که این باب و در حدیث
من لا یحضر جلیبی نقل نموده که مضمونش اینست که زید فرزند حضرت امام زین العابدین
علیه السلام از پدر بزرگوار خود پرسید که ای پدر رجعت ساخت رسول الله صلی الله علیه و آله
در دو کتبی نقل بر روی بنی نجاه نماز واجب کرده اند چه از خود طلب تخفیف نمود تا
بعد از شفاعت موسی طلب تخفیف کرد حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود که
سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین نموده که پروردگار او را آمرزید و او را

در مقام این نه ناید که طلب تخفیف نماید بلکه چون حضرت موسی علیه السلام رسید
او شفاعت و التماس نمود از حضرت براجبات شفاعت و التماس حضرت موسی
برگشت طلب تخفیف نمود دیگر زید پرسید که چون شد که چون پنج رسید دیگر
شفاعت موسی نمود حضرت امام علیه السلام در جواب گفت که از حضرت شفاعت
او با تخفیف ده نماز اجزه نجاه نماز داشتند زید را که خواجانه و دعا فرموده
مگر بجای آنکه **فله عشر اثمها** بابر بن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر زمین آمد جبریل بر او نازل شد و گفت پروردگار ترا سلام میرساند و میگوید
این پنج نماز برده ما به نجاه نماز محسوبست و دیگر نه بدگفت که ای پدر پروردگار
بی مکانت و همه او را بکاف و وصف نمیتوان نمود پس چه مضمونی دارد که موسی
گوید برگرد نزد پروردگار و طلب تخفیف کن پس حضرت امام علیه السلام در جواب
کلامی ادا فرمود که مضمونش اینست که چنانچه در زمین مسجد خانه خلافت کسی که
فصل مسجد ناید و مسجد بود و فصل خلا کرده است و در خطابه خلافتش
اسماها مکانها سپاند که کسی که بنا نمود و در خط خلافت و این باب و در
در کتاب امامی جلد نقل نموده که مضمونش اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در برگشتن از بیت المقدس گذشت بر قافله آنها دان قافله فرستاد و ایشان

شتر برانگ کرده بودند و ایشانرا طرف برآی بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ازانرا بخورد و تمامه ازانرا بخت و چون حضرت بکه رسیدند و ایشانرا گفت که الله تعالی انبیا را بر بیت المقدس برد و امانت بفرمان و از ایشانرا بمانند نمودند بر قافله و فرشتگان اقامه در فلان موضع و ایشان شتر می کردند و بودند و نیز ازانرا خوردند و باقی ماند و انبیا هم پس از آنکه بفرشتگان گفت که در دست شما اقامه حجتی بخواهند که بیت المقدس را بدین اند و احوال انبیا را خوب میدانند از محمد رسید بچند تن و چند قفادیل در بیت المقدس است پس جبرئیل از آن شد و صورت بیت المقدس را در برابر حضرت اوست و حضرت جبرئیل را رسیدند جواب میداد و چون فرشتی جواب بر او جواب میداد گفتند میگویم که قافله بیاید و آنچه در باب ایشان گفته بریم پس حضرت فرمود که بر سر قول من نیکه قافله در وقت طلوع آفتاب خواهند رسید و من اهل انشرا شتر خاکستر من نخواهد بود و چون روز دیگر شد مردان بخارج عقبه رفتند حضرت رسول را صلی الله علیه و آله امتحان نمایند پس هر یکی را شرط را قافله بود که با قافله در میان ساغی که حضرت فرموده بود رسید و من اهل شتر خاکستری را بود از شتر کم کردن و اب بخت بر رسیدند با آنچنان خبر دادند که حضرت فرمود

و در شتر

و در تفسیر علی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت رسالت پناه خبر داد که قافله در وقت طلوع آفتاب خواهند رسید و فرشتگان با استقبال قافله فرستادند و فرشتگان کان سفارش نمودند که در هر شتر یکی میرسد ایشانرا نگاه دارید و مگذارید که گفته محمد رست شود پس جبرئیل را گذاشت که قافله توقف نماید و در میان ساخت که حضرت خبر داده بود قافله رسید و فرشتگان با وجود این معجزات ظاهره بکبر و زیدند و ایمان نیاوردند **فصل** اگر پرسند که جاعلی که ایشان شرب فلاسفه فایند و کانی که اسمانها قایلند و رخسار اسمانها ممکن نیست و داخل شدن اسمان بحال و ازین راه منکر هر اربع جانی شدن اند و کانی کرده اند کرد و حضرت جبرئیل را جواب داد ایشانرا می توان گفت یا نه بگو که صاحب این اعتقاد ثبوت نیست بلکه این مذهب از بدیقات که از روی ظن و کانی بدین اعتقاد نموده اند و این اعتقاد مخالف اعتقاد جمیع علمایست و اوستی بفرمان و باطل و معراج بروحان خاص از ذکر نمودیم و از آنکه معصومین علیهم السلام روایات در حدیث عالم متواتر است و این ایه صریحست در حدیث اسمانها که **ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام و رجعت فی سبعه** که

پرو و در کارش احسان است اینجا خدای که افرید است اسمها را و زمین را و در
 و شک نیست که هر چه درش بود افرید شود حادث خواهد بود **اگر پرسند**
 که حادث و قدیم چه معنی اندکوی که حادث چیز را میگویند که باشد و پیدا
 و قدیم آنست که همیشه بوده و هیچ وقت نبوده است که باشد **اگر پرسند** که پیش از
 اسمها نبود و نبی بود پس چون حق تعالی افرید که اسمها و زمین و درش بود
 افرید شد اندکوی که میتواند بود که معنیش اینست که اسمها و افرید شد
 و زمین انقدر بود که اگر اسمان و اوقاتی میبود که بکرم من شود و زمین و اما
 مذهب کسی که عالم را قدیم میدانند این معنی ندارد و ما در کتاب مجله الدین قدیم بود
 عالم را بدلیل عقلی و نقلی باطل نموده ایم که خلق اسمان و زمین چگونه واقع
 بشد بلکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون الله حجاز و تعالی خواست
 خلق اسمها نماید افرید باد را که با بریم زمین پس با دخیلان با بریم زد
 اندکوی برد و یکایب جمع شد پس از آن موج آب و کف دو کوی انشای شد
 اسمان کردید و حقیقتا و تعالی و کلام مجید باین نشان فرموده و گفته که
ثم استوی السموات و الارض و از سقراط اول قوه نقل شده که
 و تعالی را ابتدا جوهری افرید و بنظر هیت الهی از جوهر که خسته شد آب که بگوید

بفرمود

ابن بخاری مثل و در بلند شد و اسمها را از آن دو دافری و بر سر کوی
 شد مثل کف دریا و زمین را از آن کف خلق نمود و بعد از آن کوهها و افرید
 بدان ثابت کرد ایند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبها خود
 بتفصیلی که مذکور شد بیان فرموده **فصل** اگر پرسند که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مردم را بر این اسلام دعوت کند چه مشغول بود
 بلکه از حضرت همیشه بخدا پرستی و دین داد و طاعت و عبادت مشغول بود
 هیچ نفی در حق الله در کتاب روضه الواعظین گفته که اجماع شیعیان بر حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله رسول و نبی بود اما مخفی میدانست رسولی که نیست که از
 برخلاف آنچه قریش میگویند و چون چهل سال شد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را بر او
 نازل ساخت و فرمود که اطهار و صالت نماید و این اطهار در رست و هفت ماه در
 واقعند **فصل** اگر از عصمت آنها پرسند بگویم باید اعتقاد نمود که جمیع
 معصومان از جمیع معاصی و نسیان **اگر پرسند** که دلیل بر این چیست بگویم دلیل
 بر این آنکه حق تعالی آنها را کامل گردانید و در آنها ایضا را بحجت و عبادت
 مشغول ساخت و دنیا را در نظر هیت الهی بفرمود که ایند و شک نیست که
 صاحب اینحال هرگز مرکب گناه و معصیت نمیشود و دلیل دیگر آنکه اگر غیر این باشد

گناه سرزند باعث کراهت است و قبح است که خدای حکیم کسی را برساند که
 که سبب کراهت است شود و دلیل دیگر آنکه پیغمبران نباید که مخلص برودند که اندک
 بر مخلصان تسلطی نیست و ایشان را اغوا نمیتوان نمود زیرا که حق تعالی در قرآن از
 اهل حق نقل میفرماید که **وَلَقَدْ كُفِّرْنَا عَنْكُمْ جَمِيعَ الذُّنُوبِ** و
الْمُحْلَصِينَ و مضمون این اینست که اهل حق را بجهان و قیامت میگوید که من جمیع
 تراغوی میکنم مگر نیکان مخلص ترا پس هرگاه که اهل حق را بر پیغمبران تسلطی نباشد
 پس ایشان معصوم خواهند بود و دلیل دیگر آنکه صاحب معصیت فاسق است و بر
 فاسق اعتماد نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده **إِنْ جَاءَكُمْ**
فَاسِقٌ بِبَيِّنَاتٍ فَتَّبِعُوا و چون تواند بود که رسول خدا کسی باشد که بر حق
 اعتماد نباشد دلیل دیگر آنکه اگر انبی معصیت واقع شود ظالم خواهند بود و حق
 ظالمان را در جایز نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده که **وَالَا**
تَتَّبِعُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا لَكُمْ لَكُمْ و چون در حق جایز
 که برورد که کسی را منصب بخردی ده که سبب حرام باشد دلیل دیگر آنکه
 عاصی ظالم است و ظالم نباید پیغمبر نیست چرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده که
لَا يَأْتِيَنَّكُمْ السُّفَهَاءُ یعنی عهده من که پیغمبر و امام است نه ظالمان

نیز هر دو دلیل بر عدم سهو و نسیان ایشان آنکه فرستادن پیغمبران از برای کسی
 مرد ما را بحق و باطنی نمایند پس اگر آن گناه و سهو و نسیان بر ما حق باشد
 از قول ایشان علم هم نمی آید رسید و کسی انقول ایشان بحق نتواند
 و این خلاف غرض الهیست زیرا که در قرآن در آیات متعدده حق تعالی
 نموده پس نبایزین هر معصیتی و سهو که استنباط پیغمبران نسبت داده اند
 همه اقر است **الرَّسُولُ** که از ولادت و وفات و مقدار عمر حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله بگوید که انحضرت بر وایت معتبرند و بعد از طلوع خورشید
 عام الفیل و دیگر نقطه متولد شد و بعد از آنکه عمرش نهمین سال رسید
 او را رسول گردانید و بعد از آنکه منصب رسالت یافت نهمین سال در آنکه
 و مرد ما را از خویش و پیکان بدین اسلام دعوت می نمود و جماعتی کثیر مشرک
 اسلام مشرک گردیدند و بعضی از اهل مدینه بیکه آمدند مشرک اسلام دریا
 تا آنکه خلیفه و ابوطالب رضی الله عنهما که حامی انحضرت بودند وفات یافتند
 بعد از آن انحضرت باذن پروردگار از شکلی که هجرت نموده مدینه رفت
 و در سال دهم مدینه خلق را بدین اسلام دعوت می نمود و بعد از ده سال از مدینه
 بدر بقاء حلت فرمود و عمرش نهمین شصت و سه سال بود **الرَّسُولُ** که بدین

عبدالله و مادرش آمنه در چه وقت وفات یافتند بگو عبدالله فوت شد
انحضرت دو ماه بود و بعضی گفته اند که پیش از تولد انحضرت وفات یافت و یکی
قولهاست و مادرش آمنه فوت شد و انحضرت چهار سال بود **اگر پرسند**
که امامت چیست بگو که امامت اعتقاد کردنست باین که در وازده امام که اول
امام المتقین امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخر ایشان حسن
مهدی صلی الله علیه و سلم است که به حق اند و شیعیان و تابعان ایشان از اهل
نجات اند **و باقی** از بعد نبی خواجه خورشید غلام **۵** میدان کرد و ازده
امام **۶** او هم همان فرزند و شد نیست که مهر **۷** کرد و بد و ازده مشرکند
اگر پرسند که دلیل بر امامت ائمه اثنی عشر چیست بگو دلیل بر این امر عاقلان است
و فقیر در کتاب الابعین چهل دلیل بر امامت ائمه اثنی عشره آورده ایم و در این
چند دلیل از آن کلیل بر سبیل انحصار ذکر میشود دلیل اول آنکه شیعه اثنی عشری اند
چهار بوده اند و هر یکی نقل نموده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
امیرالمومنین علی علیه السلام را وصی و جانشین خود ساخت و همچنین انحضرت صاحب
الزمان علیه السلام هر یک از ائمه دیگری را جانشین خود کرد و ایندلیلی بر نقل ستره
شیعه که همیشه در اطراف عالم پراکنده و منتشر بوده اند جانشینیم که ائمه اثنی عشری هستند

پایان

اگر پرسند که چنانچه دلیل انجاعت را امام میدانند بگو که ایشان میکنند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در تعیین جانشین از میان روزن رفت و چون
کار درین دنیا بی وجود امام مستطعم نمیشود ابو بکر و عمر و جعفر و جابر
حضرت رسالت پناه را غسل داده و دفن کردند و در سقیفه بنی ساعده جمعیت
بودی صحبت باب مدینه العلم و علی صاحب منزل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و یاسر
غیرهم در تعیین امام شروع در نزاع و جدال نمودند تا آنکه عاقبت ابو بکر
از امام مکرر با نصهار غالب آمدند و عمر دست ابو بکر را گرفتند و با وی بیعت نمود
و چند جاهل دیگر بیعت با وی و باقی نفعند میان برین ابو بکر ایستادند
و ابو بکر است و ابو بکر را امام ساخت و عثمان بن حنیف و عمار و جعفر
با وی بیعت نمودند و بیعت امام شد نیست عملی و دلیل میان بر امامت
سیرا و جفا کار **اگر پرسند** که آیا سنیان گفتند که امامت بیعت چند نفر حاصل
میشود بگو جعفری و انصاری دانسته است که امامت حاصل نمیشود بجز بر رضای جمیع
و از آنکه هر چند و این نظر فرات که با این خل ابو بکر را امام میدانند با آنکه در
صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتب اسیان مذکور است که امیرالمومنین علی علیه
السلام در علالت و باقی نبی با شتم ناشیما و از حق خلافت ابو بکر نموده اند و

حتی زمانی که در مجلسها برورش افتاد و با زبان ابی الحسین نقل کرده که
 عمر بن الزناداد بر سر کف که کل الناس اعقل من عمر بن الصبیان یعنی که جمیع
 عاقل ترند از عمر حتی پسران در کتاب ابوعین جعل ایشان را بیان نمود ما می گویم
 آنکه کرده گویند چهارم آنکه بدست و پا نباشد پنجم آنکه از اهل کوفه نباشد
 ششم آنکه شجاع باشد و این شرط است با آنکه شجاعت با شرط میدانند بسیار
 مدارا امام میدانند مضمیم آنکه قرشی باشد و جماعتی این شرط را قبول ندارند
 اگر برسد که شرط امامت بنده شیعه نیست بگو که بنده شیعه امام است

معصوم باشد از جمیع فغان و سر و نسیان و هر چه دلالت بر عصیان کند
دلالت بر عصمت اندیش میکند و دلایل عصمت انبیاء از نبوت مذکور شد و دلیل
دیگری هم که چون مرمان معصوم نیستند و بریشان خطا جایز است پس با جرات
از امامی که ایشان را از اهل فحای کند و از خطا بصواب رساند پس امام نیز اگر امام
و جایز الخطا باشد لازم می آید که او را نیز امامی باشد و این باطل است زیرا که
حلاف و اجماع است و لازم می آید که در هر زمان امامان غیر متناهی باشند
و این محال عقل است و دلیل دیگر که امام حافظ شرع است پس اگر معصوم
شرع نوی محفوظ نخواهد شد پس چون شیعه ای غرضی عصمت را در امام می بیند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بنا بر این واجب می دانند که تعیین امامت از جانب خدا باشد نه از جانب خلق
 زیرا که عصمت امری شخصی و بوشید و غیر از حق تعالی بران اطلاع ندارد و
 باشد که خلق کسی بجهت کنند و در واقع منافق باشند و دیگرها امام شرطیند
 اعلی و انجم و اکرم باشند تا آنکه تقدیم بمقتول بر فاضل لازم نیاید زیرا که
 مقتول بر فاضل قبح است بلکه چون سیار در امام عصمت شرط کرده اند
 و لازم ندانند که تعیین امام از جانب حق تعالی بوده باشد و بجهت یک
 دو کس یا نه کس یا کافی دانسته اند و تعیین امام بنا بر این اجتناب از

[illegible][illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

و در این کتاب که از حضرت علی علیه السلام است و در آن است که هر که از این کتاب بخواند...

حاج ایثار نقل رسانیده تغییر معرکه جنگ صد و بیست هزار کس بودند و نقل شد که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او مردند و از جمله این هزار...

نقل نموده اند که روزی از نوایند خود پرسید که چند کس با بیعت کشیدم و گفت هشتاد هزار کس و با اینحال بیست سال حاکم عراق بود و نقل نموده اند که چون...

و باز از دهکده و نوازندگان بسیار بود و عود نوازی میکرد و بجای که میرفت و نوازنده فیه رفت و با عقد دقتی و فحوازی صادر شد که او را فاسق نامیدند...

در عالم امنی فیم خود که این نیز از حبس دایم فرم که پس از این از این بکشد...

کربل حبس دخت و لید باو شد آمد و پنهانی اهل بیعت و جماعت نمود و برکت و با فضل نموده اند که ولید بر که از شراب پر نموده بود و چون...

بدر این ظاهر شد بدام انجمن اسامان خواهد افتاد **بست** هر که کرد و خراجیات شاه با در کش خول بیابان شود و دلیل دیم بر امانت الهی...

آنکه آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که خلیفه بعد از تو چند است و در جواب فرمود که خلیفه بعد از من دوازده است و این را سیان گفتم...

و در کتاب اربعین نقل این احادیث نموده ایم و این دلیل واضح است بر امامت ائمه شیعه و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که امت من هفتاد و سه گروه خواهند شد یک گروه از آنان ناجی و سعادتمند و باقی همه از اهل یارند و درین هفتاد و سه گروه هیچ طایفه غیر شیعه ائمه را امام نداد و از ده نمیدانند پس معلوم شد که گروهی شیعه اثنی عشریت و امامه اثنی عشرانند بحقیق و مخفی مانند که در غیر این وقت حق تعالی فرموده پدید آمدن حضرت رسول و ده از ده امام از نسل اسمعیل حضرت ابراهیم داده و ما عبارت آورده ایم در کتاب اربعین ذکر نموده ایم و دلیل میوم بر امامت ائمه اثنی عشرانند هر یک از ایشان عری امامت کردند و حضرت ظاهر با خشن و شدت است که هر که عری امامت و معجزه ظاهر از امام خواهد بود چنانچه در نبوت مذکور شد و معجزات ایشان در کتابها شیعه و غیر مذکور است و شیعیان کتابها بسیار در میان مردم ایشان تصنیف کرده اند و این رساله کفایتش ذکر آن ندارد و دلیل چهارم

[illegible]

[illegible]

و بعد از آنکه ابو بکر اقامت خود را بر بیعت جاهلان و اهلان محکم ساخت
کبریه پیش از اسلام فرستاد که من احتیاج بوجود عمر دارم او را واکنند و چون
بر غیره حال ابو بکر و عمر هر دو حضرت رسول با مخالفت کردند و از کفر اقامت
تخلیف نمودند و مستوجب لعن خدا گردیدند این طریقه که ابو بکر و عمر
بر رسول شیانت در کتاب جامع خود گفته که مخالفت رسول بلاد روی
نمی توان نمود اما بعد از وفات می توان کرد چنانکه ابو بکر و عمر هر دو
اسامه برود و این دلیلست که مخالفت حضرت رسول بعد از وفات صواب
نموده ای و مسان اهل بیت برین گفتگو با بکر بد و شکر کنید که از کفر
عمر دست خستید یقین که این گفت و گو ها را اگر به ایم عمر کنند بسیار
خند خواهند زد این چه عقل است که با آنکه خود را در کلام مجید فرموده که
وَمَا يَنْطَلِقُ عَلَى الْكُفْرِ أَنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ يُوْحَىٰ یعنی حضرت رسول
گفتگو نمی کند از پیش خود بلکه گفتگوی او نیست مگر بوحی الهی با مخالفت و شققت رسول خداست که فرموده که رسول خداست که گفتگو می سازد
و دیگر از ظرایف مخالفتی ابو بکر و عمر از چون رسول الله از دنیا رحلت نمود
و دیگر از ظرایف مخالفتی ابو بکر و عمر از چون رسول الله از دنیا رحلت نمود

در کتاب بخاری و مسلم که از کتابها عهد سیاحت مذکور است که حضرت فاطمه
از ابو بکر و عمر از زنده بودند و از آنجا بر حلت خود و بچه و در دو کتاب و کتابهای دیگر
سیاحت مذکور است که حضرت رسول الله فرمودند که فاطمه بضعتی بود یعنی
یعنی فاطمه یاروه است از من و هر چه بوجب از او است بوجب از او است پس
ازین و نقل معلوم شد که ابو بکر و عمر ملعونینند چرا که ایشان از حضرت فاطمه
و از از حضرت فاطمه از از حضرت رسول است و توقف و کلام محیی میفرماید
ان الله يفرق بين المؤمنين و بين الكافرين و بين الصالحين و بين الفاسقين
یعنی بدین معنی است که خداوند از رسول میفرماید ملعونین را که فرزند در دنیا
و از حضرت پس ثابت شد که ابو بکر و عمر که از فاطمه و رسول خود ملعونینند
در دنیا و از حضرت و توقف بن احمد که در میان سنیان بخیر خوانده میشود است
از ابن عباس روایت نموده که قال رسول الله صلى الله عليه و آله يا علي ان الله
تو حلت فاطمه و جعل صلواتها الارض فموتني علي ما بغضها لها حتى حرام
موتني این حدیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود
گفت که یا علی بدستی که الله تعالی بفرموده داده است فاطمه را و اگر این
مهر او را زمین پس هر که بغض حضرت فاطمه علیه السلام داشته باشد در قیامت
در جهنم است و این حدیث در کتابهای معتبره است و در کتابهای معتبره است

در کتاب بخاری و مسلم که از کتابها عهد سیاحت مذکور است که حضرت فاطمه
از ابو بکر و عمر از زنده بودند و از آنجا بر حلت خود و بچه و در دو کتاب و کتابهای دیگر
سیاحت مذکور است که حضرت رسول الله فرمودند که فاطمه بضعتی بود یعنی
یعنی فاطمه یاروه است از من و هر چه بوجب از او است بوجب از او است پس
ازین و نقل معلوم شد که ابو بکر و عمر ملعونینند چرا که ایشان از حضرت فاطمه
و از از حضرت فاطمه از از حضرت رسول است و توقف و کلام محیی میفرماید
ان الله يفرق بين المؤمنين و بين الكافرين و بين الصالحين و بين الفاسقين
یعنی بدین معنی است که خداوند از رسول میفرماید ملعونین را که فرزند در دنیا
و از حضرت پس ثابت شد که ابو بکر و عمر که از فاطمه و رسول خود ملعونینند
در دنیا و از حضرت و توقف بن احمد که در میان سنیان بخیر خوانده میشود است
از ابن عباس روایت نموده که قال رسول الله صلى الله عليه و آله يا علي ان الله
تو حلت فاطمه و جعل صلواتها الارض فموتني علي ما بغضها لها حتى حرام
موتني این حدیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود
گفت که یا علی بدستی که الله تعالی بفرموده داده است فاطمه را و اگر این
مهر او را زمین پس هر که بغض حضرت فاطمه علیه السلام داشته باشد در قیامت
در جهنم است و این حدیث در کتابهای معتبره است و در کتابهای معتبره است

و کبریت و برده نعمان بن منذر نفس ابو نعیان هند را بخت و بعد از سه ماه
 معاویه را بنیاد یمن که تا کی صاحب یمن نمی باشد بعضی حضرت امیر المومنین
 داشت **رباعی** هر که بودش نفس علی گفت یمن باشد دزدانان نظر آن دشمن
 دین **ه** هر که در آن دره از بغض علیست **ه** ناپاک بود صاحبان یمن یمن
 و در کتاب فرمود پس دلی که از عمل کتایب یمن است که گواست که نیکو است
 حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المومنین من بغض نمودم حضرت
 در جواب فرمود که پس سپارید که تو شقاق باشی **ه** گفت یا امیر المومنین شقاق
 چه معنی دارد حضرت ابوبکر گفت که حضرت رسول بن گفت که یا علی بغض تو ندارد از آن
 مکر شقاق نفهم یا رسول الله شقاق چیست در جواب گفت شقاق زینت کفون
 حیض از راه عقب بند زنی گفت داشت گفت است رسول الله من اخیال دارم و
 و مادر من ازین خبر ندانم **رباعی** بدخواه علی کافر طلق باشد **ه** بدخواهی
 وی دشمنی حق باشد **ه** هر زن که بود در دل او بغض علی **ه** بد غم عثمان
 شقاق باشد **ه** **پند** که عایشه و حفصه که سیان با ایشان کال اخلاص دارند
 چکنند بگو که عایشه خیر ابو بکر است و حفصه خیر عمر و چون بلافاصله از آنجا
 میشتن و به یمن رفتن و قمران درگاه اله میشود بیارین حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم

در کتاب فرمود پس دلی که از عمل کتایب یمن است که گواست که نیکو است حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المومنین من بغض نمودم حضرت در جواب فرمود که پس سپارید که تو شقاق باشی گفت یا امیر المومنین شقاق چه معنی دارد حضرت ابوبکر گفت که حضرت رسول بن گفت که یا علی بغض تو ندارد از آن مکر شقاق نفهم یا رسول الله شقاق چیست در جواب گفت شقاق زینت کفون حیض از راه عقب بند زنی گفت داشت گفت است رسول الله من اخیال دارم و مادر من ازین خبر ندانم رباعی بدخواه علی کافر طلق باشد ه بدخواهی وی دشمنی حق باشد ه هر زن که بود در دل او بغض علی ه بد غم عثمان شقاق باشد ه پند که عایشه و حفصه که سیان با ایشان کال اخلاص دارند چکنند بگو که عایشه خیر ابو بکر است و حفصه خیر عمر و چون بلافاصله از آنجا میشتن و به یمن رفتن و قمران درگاه اله میشود بیارین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

این و بالا را بعد از خویش را آورده بود چنانچه حضرت نوح و لوط علیهما السلام
 بدو زن بدستلا شده بودند و عایشه و حفصه حضرت رسول الله را خاکی نمودند
 و از آن کردند و سر حضرت را فاش نمودند تا آنکه حق بجایه و کفایت ایشان را داد
 شدت نمود و ایاتی که در مذمت ایشان واقع شده در سوره تحریم است و
 درین سوره پسوردگار ایشان را بزرگوارانست نه خود که هر دو کافر بوده اند و حق
 هر دو با حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه علیهما السلام علوت می نمودند تا آنکه
 عایشه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه و در سر راه
 قار که به بصره رفت و بعد از آنکه در مدینه و بصره عظیم جمع نموده با حضرت امیر المومنین
 که امام زمان بود محابه و عقاب نمود و در آن جنگ نزدیک بیست هزار نفر
 شدند و این طرف است که سیان با عایشه کال اخلاص دارند با آنکه قد زنی است
 مرتضی علی علیه السلام میدانند و در کتابها خود روایت میکنند که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت که یا علی حربه حربه و باز در غدیر خم دشمن فرمود که
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذ من خذله و باز گفته که
 یا علی لا یحبک الا المؤمن و لا یفصلک الا کافر و دیگر از عدل و کفایت عایشه را
 اهل بیت علیهم السلام اند چون حضرت امام حسن علیه السلام وفات یافت حضرت امام

حسن

مکان و جهت بر این نظر نبوده دید نمیشود بلکه جائز دانسته که آدمی او را
 که بکوشش بشنود چشم بر بند و همچنان جائز دانسته که بویهای خوش را خوش
 که بقوت شامه ادراک مینماید و طعمها که بقوت ذائقه در میاید چشم بر بند
 و جائز دانسته که کوران چنین که از شهرهای شرقی و غربی شهر اندلس که از شهرهای
 مغربیت بر بند و همچنان جائز دانسته که در پیش ماکوهرها بدن بارنگهای مختلف
 باشد و با حق مصرع از آن چشم و همچنان جائز دانسته که در بستر عظیم در نظر
 مباحام محاربه و مقاطعه نمایند و او را ببدن سازند و با خیال مایل از آنرا
 و او را از اینان از انشویم و اعتقادات باطله این مردم بسیار است و سادین
 اعتقاد که بعضی که هفتش بر بند یا سر و اسان بودند و مردم **اکثر** **پند** که از خنجر
 که در میان سنیان شریعت تمام دارد و در کمال اعتبار است و در این امام اعظم
 و پادشاهانی سنی و اکثر سنیان مطیع و پیروند چه کسی است و بنسبیت
 بگویم در کتاب رجال شکات و غیر آن از کتابها سنیان مذکور است که نام و
 نعمانی است و نعمانی پسر ثابت بن ذوالطاهر است و زو طاهر غلام نبی پیام الله بود
 و از ادشد و جماعتی از علماء سنی او را از آنها نموده اند شیعریان علماء سنیان را
 میگویند که کفری حال بقدر است از ابو خنیفه سنیان و مالک و حاد و او را می و شافعی

ملفوظ

میگویند که از این فتنه است و اسلام کسی که شوم نبوده باشد از ابو خنیفه
 و شافعی میگویند که نظر در کتابهای ابو خنیفه بودیم صد و سی ورق را از این خلاص کتاب
 خدا و رسول دیدیم و مالک میگویند که ابو خنیفه ضریحش بر اینست است از فتنه
 و او را در کمال میگویند که فتنه بر دین اسلام بعد از دعای عظیم از دای ابو خنیفه نبوده
اکثر **پند** که جزو فتنه است که ابو خنیفه با این فتنه و از حال اکثر عالم تابع او شدند
 بگویم که اکثر عالم تابع هر دو مرتب نفسانی اند و ابو خنیفه بسیاری از حواریان
 خود حلال کرده اند و کاره بر باطن خود اسان ساخته بنا بر اینست که برایش
 بسیارند و فتوای می فرمود ابو خنیفه بسیار است و سادین رساله چند فتوای او را
 میگویم **اول** آنکه اگر زنی در مشرق باشد و یکل وی او را بعتد مردی که در غرب
 و این زنی با آنکه شش هزار ملاقا کند هر روزی که محب او را در شهرش
 دارد و **دوم** آنکه هرگاه که مردی زنی را بعتد خود در او و در حال در
 حضور قاضی زن را سطلاق بدهد و با این حال این زن طلاق داده شود
 ندیده او بعد از شش ماه زن ندی برای تعلقی بشود مرد **سوم** آنکه اگر مردی
 سفید بایستد و قنوه کوهی دهند که او مرد است پس زن عده نگاه دارد و
 شوهر کند و از شوهر دیم فرزندان بهم رسد پس چون شوهر اول آن سفید باشد

این فرزندان که از شهر هم و بی هم رسید ه اند بوی تعلی دارند و از روی ش
 مهربان **چهارم** آنکه چون کسی بر یا بر ذکر بچند و با حارم خود مثل یاد و خضرت
 و غیر آن دخول کند حد از وی ساقط میشود **پنجم** آنکه اگر کسی بجز محارم
 خود را مثل خواهر و عم و خاله و غیر آن و با ایشان دخول کند حد از وی
 ساقط میگردد **ششم** آنکه جایز میدانند و اطوارا بادی که از آب با
 گرفته باشند **هفتم** آنکه جایز میدانند که بپوزه و وضو بمانند و پوست
 سگ را باغی کرده پیوشند و پوست مرده را جاما از خود سازند و
 در زمین مقصوب سجاد بر فضله ادمی کنند بشرطی که خشک باشد و
 بزبان ترکی یا هند یا غیر آن بجای آورند و بعضی حوره و دوبرک سبز بپوشند
 و بعد از آن روی کنند و سر از روی دست نمایند و بعد از آن سجده کنند و
 راست بکشند و اوصالیان دو سجده مقدار دم ششمه آنست و بعد از آن
 از سلام بگوید عملی نماید نماز درست است و اگر سهوا وقع شود نماز باطل است
 بر پیشانی کمره ای بنیان را که چون اما می داند برای خود بر کمره ای
 که مالک کیت بگوید مالک پسر الله است و در تمام کاه صبر و کداحه و نماز
 که بعضی حضرت مرتضی علی الله و در مجلس اونی و بعضی از ساز با می خوانند

و حق که این

و نقل کرده اند که مالک مذکور خواب و آنست و شافعی میگوید که جایز نیست
 مالک را که قوی بدین حد و او نیم خورده سگ و خوک اگر شرب باشد مکروه
 میدانند و اگر غریب باشد مباح میدانند و گفته اند اگر کسی غریب بخورد باید
 بدان وضو سازد و جمیع رغبار را حلال میدانند و بچند معجزات است
 حلال میدانند و اگر چه در آب مرده باشند و بچند معجزات است حلال
 میدانند بجز از خوک و لواط با غلام جایز میدانند و گوشت سگ حلال
 میدانند و جایز میدانند کندن تا هفت سال است و حلال را بچند
 و خیر و شر بخند است بدین حد و جعفر بن سلیمان مالک را بزرگوار
 برانید و بر شترش سوار کرد **اگر پرسند** که شافعی کیت بگوید شافعی
 هوا پرست بوده و نقلست که شافعی با پسر مرده خوش رکود در پهلوش
 نموده حدیث نقل میکرد و فتوای قبح او نیز بسیار است با آنکه مختصا
 میکنیم پوست مرده را بد باغی پال میدانند و در نماز اقل چهار رکعت اهل
 بدعت و فاسق جایز میدانند و گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر نعلی
 و خوشش میخورد بر شوهر حرام میشد و این اقل است و خوردن کل غنای
 حلال میدانند و شیدنی غنا و فی و امثال آنرا حلال میدانند و ذوق

و فی نواح و در قصر که در آن را حلال میدانند و سواد و خواهر و دختر که اند
 ز با هم رسیده باشند بقتل حلال میدانند و جایز میدانند که در زمان عاشورا
 امام بایستد **اگر پسند** که احمد بن حنبل گوی که نقل کرده اند که از اولاد دو
 پیشوای خوارج که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهر و آن بقتل رسانیدند و
 میکرد و عمامی و جاهل بوده و یزید را نفر میکرد و در دست جعفر ^{مذکور است}
 احمد گفته که تا کسی بغض علی نداشته باشد اگر چه اندک باشد او شیعه محسوب
 و غیر الح و کتاب نحل الجمل نقل نموده که احمد بن حنبل فتوی بقتل مردمی داد
 که کلام محمل را قدیم نمیدانست از وی پرسیدند که بچه دلیل فتوی بقتل و
 دادی گفت که شخصی خواب دید شیطان را که از در خانه مردمی میگذشت گفتند
 چرا داخل این خانه نمیشوی در جواب گفت که در این خانه مردمی هست که کلام خدا را
 قدیم نمیدانند پس چه احتیاج است که من داخل خانه او شوم بین باری خوابی که
 کلام خدا را قدیم نمیدانند واجب القتل است و میفرمودند که تا من را بقتل احمد
 بقتل رسانند انحراف گفتند اگر بایستی پس چرا فتوی بقتل این بندگان قبول فرمودی
 او خواهد کرد گفتند که گفت در خواب بطریق اولی باید فتوی بقتل او نمود
 احمد بن حنبل از برای حق تقاضا چشم مردم را بپوشانید و قدم فرار دهید و اعتقاد حنبلیه

که هر

که مرتب حق تقاضا از ایمان بر زمین می آید بصورت پیرام در برخی سواران
 بعضی از حنبلیه در بغداد در وقت بام آخری بستاند و جو و گاو در آن
 از برای رضای خدا میبخشد اند و گفته اند که چشم خدا بر مرد اند و ملائکه بعین
 رفتند و گفته اند که در طوفان فوج خدا را بگریست که در و چشم هم رسانید
 و نقل کرده اند که یکی صلیبای حنبلیه پیری خوش صورت را در وقت بام حلال
 دید کان کرد که پروردگار راست در پای پیرافراد تصریح میکرد و میگفت این
 سید و مولای منست مرا بیا مرند ازین باب گفتگو میکرد و پیر را کان اندک
 مرد فاسقیت و ازاد که نامشروع ارد پس فریاد برآورد تا آنکه جماعتی
 آمدند و انحراف را گرفتند بحسب حکم انداختند و افعال بد را از خطا میزدند
 صحیح بر عماره جایز میدانند و هیچ سر را بعد است غیر جایز میدانند **اگر پسند**
 که این چهار کس را کرده اند که بوده اند بگو که در کتاب رجال سنن آمده است
 که ابو حنیفه و مالک شاکرند امام جعفر صادق علیه السلام بودند و شافعی شاکرند
 مالک بود و احمد بن حنبل شاکرند شافعی بوده و این طریقی است که سنن مالک
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را استاد محمد بنان خود میدانند با این حال
 مذهب انحراف و بد را نقل روا کرده اند پس و این جایز است که امام و پیغمبر

دو نیاه شد اند **بابی** صد شکر که نه شافعی خلیلیم **ه** نه بر و پور دانش
کابلیم **ه** بامذهب این وان نباشد کادیم **ه** من پر و قول و فعل الی علم
ایضا صد شکر که من مذهب جعفر دارم **ه** با بعضی عمر هوای جید دارم
خرمهر **ه** عمر از من مطلب **ه** من جوهریم شاع جوهر دارم **وله**
از کلنیان دوده کلنی مطلب **ه** وزیر میران مهره و سوزن مطلب
جز که مهر علم نیست شاع **ه** خرمهره میران من مطلب **ه** **اگر پرسند**
که کسی علی و اولادش را دوست دارد اما با ابو بکر و عمر و عثمان عداوت را
ایا این را دوستی میتوان گفت **بابی** در بعضی عمر اگر نباشی چون من **ه**
حب علیست یقین نخواهد بود **ه** در معنی دوستی نباشی هادی **ه** با شین
دوست اگر نباشی دشمن **ایضا** ای مانه ز کعبه محبت مجبور **ه** افتاد ز راه
دوست صد نفر را دور **ه** با حب مردم ضرب از مهر علی **ه** که جمع توان نمود
باطلت نمود **وله** مهر محبت پدید و با پاک کند **ه** پند ز برادر و حافظ
کند **ه** چون یاد عمر کنی بر فاخته کن **ه** کین شربت از آن مرغی تر پاک
ایضا از مهر علی پرست جان و دل **ه** با آب محبتش شربت کل **ه** از خوا
درس مصطفی مهر علی **ه** روشن شده صد شکر سواد دل **وله** کرم یلع

علی فرین **ه** از معدن مهر بوده کوه من **ه** کر بکند رد از فلک سرم **ه**
عجب **ه** مهر علی و الی بوده بر سر من **ایضا** ما را که نیاه قلعه ایست
خاطر جمع از حوادث دور است **ه** مهر علی و الی بوده کشتی نوح **ه** ما را
هم از کشتایش طوفانست **ه** اگر از نایب ولادت و وفات و محل ولادت
علی بن ابی طالب علیه الصلوه و السلام پرسند بگو که آنحضرت در مکه مظهر **ه**
کعبه متولد شده **نظم** چون خواست مادرش از بهر زادش جای **ه**
در روز خانه خاصش بداد جاجبار **ه** ز بهر دخل آن پیشوی خیل نمان **ه**
شکاف حضرت بجبار کعبه را دیوار **ه** پس این مطهر با احترام داخل شد **ه**
در آن مکان مقدس برادر مریم وار **ه** بر روز چون خواست که اید پس چهارم **ه**
نداشتید که نامش بر و علی بگذار **ه** فدای نام چنین زاده بود جام **ه**
چنین نام کرد ویند یا اولی **ایضا** مخفی نماید که نقل ولادت حضرت است
در میان کعبه و خوردن فاطمه در آن مکان از اطهر هیبت و رسیدن و پیش
بگوش مادرش فاطمه نبش سد که نامش را علی بگذارد موافق مخالف نقل نمود اند
و در کوفه در شب پست و یکم ماه مبارک رمضان در سال چهل از هجرت نبوی
شمیدند اگر از نایب ولادت و وفات و مدت عمر حضرت امام حسن علیه السلام

پرسند بگوید در مدینه مشرفه در نیمه ماه رمضان در سال سیوم از هجرت متولد
شد و بعضی گفته اند که در سال بیوم از هجرت و در وقت وفات حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریفش هفت سال و چهار ماه بود و بعضی گفته اند
که هشت ساله بود و سی و هفت ساله است که خلافت نشست و بعد از
شش ماه و سه روز بنا بر پیروی فای شکرش با معاویه علیه الفتنه صلح نمود و بعد از
صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه اش حبیله بنت اشعث بن قیس را
از همداد و در سال پنجاه از هجرت دو شب از ماه صفر مانده بود که رحلت
ایزدی و اصل شد عمر شریفش هشت سال بود اگر از تاریخ ولادت و شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام پرسند بگوید که تاریخ ولادت و وفات حضرت علیا
خلاف کرده اند بعضی گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت
متولد شد و بعضی گفته اند در سیوم شعبان و بعضی گفته اند که ولادت حضرت
در آخر ماه ربیع الاول از سال سیوم هجرت واقع شد و میان ولادت حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام شش ماه بود و بعضی گفته اند شش ماه و ده
روز بود و در کربلا شهادت یافت و در روز عاشورا و بعضی گفته اند در شب و بعضی
گفته اند جمعه بود و حضرت را پنجاه و هفت سال بود یا پنجاه و هشت سال

الاول

اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسند بگوید
که حضرت در مدینه مشرفه در ماه شعبان در سال سی و شش یا سی و هفت یا سی و هشت
هشت از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در نیمه ماه جمادی از هجرت
متولد شد و حضرت پنجاه و هفت ساله بود که او را هشتم از عبد الملک بن مروان
و آن سال پنجاب در زمان وفات حضرت امیر المومنین علیه السلام در سال اربعه
و در وقت وفات حضرت امام حسین علیه السلام بیست و سه ساله بود و اگر از تاریخ
وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسند بگوید که بعضی گفته اند در سیوم ماه
صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند در غرمه ماه
متولد شد و در سال صد و چهارده از هجرت بر هفتم از عبد الملک بن مروان
شهادت شد و عمر حضرت پنجاه و هفت سال بود اگر از تاریخ ولادت و وفات
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسند بگوید که حضرت در هفتم ربیع الاول
از سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه متولد شد و در سال صد و چهل و هشت
از هجرت در مدینه در راه شوال یا در نیمه رجب بر هر صورت عباسی شهید شد
و حضرت بیست و چهار ساله بود اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام موسی
علیه السلام پرسند بگوید که حضرت در پنجم صفر از سال صد و بیست و هشت از هجرت

در آنکه موضعیت در میان که و مدینه متولد شد و بعضی گفته اند که در سال
صد و پست و نه متولد شد و در بغداد و بر هر حال در شید علی علیه السلام
چهارم ماه و حبه رسال صلوات و سال هجرت و وفات یا و عمرها
انحصر با چاه و چهار یا چاه و پنج سال بعد اگر از تاریخ ولادت و وفات
علی بن ابی طالب برسد بگو که انحصر در سال صد و پست و نه هجرت و در
متولد شد و از ابو جعفر محمد باقر و و اینست که انحصر در صد و پنجاه و
متولد شد بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پنج سال و در
در قره شاداد بر هر مامون در ماه مبارک رمضان از سال و پست و سزار
هجرت شید شد و بعضی گفته اند در پست و بیستم ذی قعد و بعضی گفته اند
در آخر ماه صفر شید شد اگر از تاریخ ولادت و وفات امام محمد بن علی
الحجاء علیه السلام برسد بگو که در ماه مبارک رمضان از سال صد و نود و پنج
از هجرت متولد شد و بر هر مامون در بغداد در آخر ماه ذی قعد از سال و
پست و نه هجرت شید شد و در روایت دیگر آمده که قاتل انحصر مامون علیه السلام
و بر روایت دیگر از فصل اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام علی بن محمد
علیه السلام برسد بگو که انحصر در ماه ذی قعد و پست و بیست و نود و ده هجرت

متولد

متولد شد و در سامره در روز و ثبه بیستم رجب سنه دویست و پنجاه و
چهار بر هر مامون عباسی شید شد و انحصر چهل و یکا الدبر و بعضی شش
اضا و گفته اند اگر از ولادت و وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برسد بگو
که در ربيع الاخر در سنه دویست و سی و دو در مدینه متولد شد و در سنه
ربیع الاول سنه دویست و شصت و دو سامره بر هر مامون عباسی شید شد **اگر**
بگو برسد که حضرت امام محمد علیه الصلوة والسلام در رجب تاریخ متولد شد بگو
انحصر در سال و پست و پنجاه و شش از هجرت متولد شد **و با عی**
ان همگی بادی که در ماستور است **و** رغیبت او کوف و مکان پر شور است **و**
خواهی تو اگر حباب عمرش دهم **و** تاریخ ولادت نیز نفس نور است **و**
حضرت مهد علیهم السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را جمعی از خوا
شیعه و وایشان از اجداد که این حضرت مهد است و علمای شیعه از انحصار سال
مشکله پرسیدند و انحصر میخ و در مشکلات ایشان از اهل شیعه ماه قعد و
انحصر بشعبان توقیعات میفرماید و مشکلات ایشان از اهل شیعه و کلامی
انحصر بشعبان میسایند و غیبت انحصر را درین فقها و سال غیبت
میگویند و غیبت بعد از این مدت را غیبت کبری می نامند و گفته اند که

و با عی

انحضرت چنانکه بودند اول ایشان عثمان بن عفیف است که حضرت امام حسن
 علیه السلام او را وکیل کرد ایند و بعد از آن پسرش محمد بن عثمان وکیل بود و چون
 وفات محمد بن عثمان نزد یک شد جماعت بسیار از اکابر شیعه بر سر جنازه
 و گفتند که بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود در جواب گفت که وکیل بعد از من
 حسین بن روح بن مجاشع است و چون وفات حسین بن روح نزدیک شد علماء
 اکابر شیعه بگو گفتند که وکیل تعیین نای بیان نمود که بعد از من علی بن محمد مرثی
 و چون علی بن محمد وفات نزدیک شد علماء شیعه بگو گفتند که وکیل تعیین
 در جواب گفت که الله اعلم بالغیب و یکی صحبت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از
 وکیل نخواهد بود و بر حجت خدا و اصل شد و آن سید و وصیت و نه از حضرت
 بود و بدانکه هر که بعد از عمری که آخر و کلاست دعوی و کالت حضرت نمود
 علماء شیعه او را کافر میدانند و از پیغمبر حکم بر کفر حسین بن منصور طالع که حقیقا
 بوی کمال اعتقاد دارند کرده اند و نیز طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت
 نقل کرده که طالع بقم آمد و در پیش عایان و کم عقلان دعوی و کالت نهاد
 امام علیه السلام سینه تا آنکه با طوسی بوی انا را رسانید و بدین سبب فواره
 قمر شد **اگر پرسید** که چو نیست که سیان با این عمل و فی کذب شیعه میزدند

ملحوظ

صاحب الامر علیه السلام نیستند بگو که مقدار دایت از حضرت رسالت پیام
 صلی الله علیه و آله در باب ظهور حضرت مهمل علیه السلام وارد شده که کسی را حال
 نیست **اگر پرسید** که سیان در ولادت حضرت چه اعتقاد دارند بگو که سیان
 درین باب مختلفند جماعتی از ایشان را اعتقاد است که حضرت رسولند
 و نزد حضرت امام حسن عسکری است علیه السلام و این مذهب را نصیبت دارد و آن
 شافعی و ابوالمظفر بطحونی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه شافعی
 و شوق و ظاهر قول شیخ محی الدین جنبلی در کتاب فتوحات یزید است که حضرت
 رسولند اما اکثر سیان و اما اکثر حشیش چون ایشان را با اهل بیت رسول
 صلی الله علیه و آله اشتباه نموده و بعد دانستند که شخصی اعتقاد میکنند
 برین کان کرده اند که حضرت هنوز رسولند شده و گفته اند که امام حسن عسکری
 نقل کرده و طرافات که انجاعت در طول عمر حضرت مهمل علیه السلام بقیه
 با آنکه اعتقاد بوجود حضرت خضر و الیاس و عیسی دارند و دجال معنی را
 میدانند و اعتقاد دارند که حضرت روح علیه السلام و غیره از بعد از انقیاد
 در آن کرده اند و شکی نیست که با اعتقاد طول عمر انجاعت بقیه در طول
 حضرت مهمل علیه السلام نمودند محض جهالت و سفاقت است و بدانکه علماء

سمانی که از سفرهای زمان خود بوده و سنیان او را ازین کان دین خود میدانند
 خلا و اجماع شیعه و سنی بوده و تفسیفات خود ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله که
 در اقص میگویند ایمان نزد ایشان آنکه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد ^ص را
 زنده است و محمد است و پیروز خواهد شد و خواهد آمد و خواهد آمد که او غایب
 و در طبق ابدال داند و همچنان میراث تا قطب ابدال نماند خود ده سال قطب خواهد
 میدانند که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند پیشک و شهادت
 من بدانکه پیشک و بی شبهه این قول او راست و پدید غده صاحب این اعتقاد
 و این طریقت است که در رویتان نوشته با آنکه فرشتگی نیز نماند علامه الدوله را
 باین اعتقاد باطل پر خود میدانند و اعتقادات باطله این مردم جاهل الله
 در رساله علی بن دکر نموده اند **اگر پرسند** که سبب غیبت صاحب الامر علیه السلام چیست
 بگو سبب غیبت قلت انصار و خوف انا اهل است و فقریب بناید پرورده
 ظهور نماید و دنیا را بران عمل سازد چنانچه بر علم بود **و بعضی** میگویند که از و
 دوق ایام باشد **۱** هر چند نهان ز دین چون جان باشد **۲** خورشید ز دین
 جهانی روشن **۳** هر چند بر این پنهان باشد **ایضا** که مهدی مادی که نظر
 متوالت **۴** اما زجوه او جهان پر شود **۵** هر چند که جان ز دین غایب باشد

از پرتو کثرت معنویت **اگر پرسند** که وقت ظهور حضرت مهیج معلوم هست یا نه
 عالم بطور انحصار پرورده کار است و از آنکه معصومین علیه السلام و این کتاب
 الحقائق یعنی که در وقت کشف اندان جمعی که وقتی از برای ظهور حضرت صاحب الامر
 داده اند **اگر پرسند** که علامت ظهور حضرت چیست بگو که در احادیث علامات
 برای ظهور حضرت مذکور است و ما بعضی از آنکه میگویم بدانکه از ظهور حضرت
 آفرادن دیوار مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود و دیگر از علامات کشته شدن
 نفس زکیه است در طر کوفه که بخت انحراف و بعضی از او بان گفته اند که مراد از
 نفس زکیه پیرست ازال محمد که ماست محمد بن حسانت و کشته میشود بی آنکه او را
 و قصص باشد و روایت که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز
 صاحب الامر ظهور خواهد نمود و دیگر از علامات کشته شدن مردم با شی در میان
 دکن و مقام و دیگر از علامات ظهور کوفه شمس است در نیمه ماه رمضان و خوف
 ماهست در آخر ماه رمضان و دیگر از علامات ظهور حضرت خروج یحییایان
 که از جانب روم ظاهر شود و در کوفه شیعیان را قبل میسازد و چون حضرت
 در یک مظهر ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبریل خواهد بود و انصار
 حضرت سیصد نفره که کس باشد که در کوفه بطلی حاضر شود و حضرت عیسی

از آسمان بریراید و آن نصار و اعراب انحضرت باشند و در زمان اقامت
نمایند و بعضی از خطبها که حضرت امیر المومنین علیه السلام منسوب ^{نموده}
که حضرت عیسی علیه السلام در زمان دولت حضرت صاحب الامر علیه السلام و قات
یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مدفون شود و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در اول روز منادی ندا
کند از آسمان که الا ان الحق فی علی شیعه و در آخر روز ابلیس ندا کند
الا ان الحق فی عثمان و شیعه و درین حالت اهل بطلان ^{افتن}
و بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام از مکه معظمه با پنج هزار ملک روانه
شود و چون بحدود کوفه رسید لشکری بر سر راه انحضرت ^{نمودند} و گفتند
که از راهی که آمده بر گرد که ما را بفرزدندان فاطمه علیها السلام حاجی
پیر او بتبع ابدان ایند و ثمان شقاوت شهادت با جهنم فرستند و کوفه
داخل شود و جمعی که متقی قل باشند بقتل رسانند و محمد زکریا خطبه
که مردم از بسیاری گریه ندانند که انحضرت چه میکند و بعد از آن مردم
اتماس کنند که انحضرت مسجد بنا کند چرا که مسجد کوفه کجایش خلالت ^{ندارد}
پس انحضرت تشریف به نجف اشرف برده در آنجا و مسجد عظیم ^{بنیاد}

ده روز از برای آن مسجد قرار داده و در آنجا هست که منبر انحضرت در
پیش ^{نموده} حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهد بود و امر فرماید که آنجا یک سال
نهار یکجفت بیاورند و بر آن نخلها و سیاه و آرد دهند و پیر زمان کندم ^{برند} آسیا
و بی کله یارند نمایند و آن کوفه کبریا طرف فرستد و عالم را تسخیر نماید و کبریا
انحضرت عالم پر خیر و برکات شود و کجاست تمام از زمین بیرون آیند و مردمان
غنی و فقیر شاد و فقیری بهم رسد که بوی احسان توان نمود و عالم بر از غل
شود و انحضرت با الهام الهی در میان مردم حکم نماید و رجوع بشاهد و قسم تمام
بر جمیع مذاهب را یکی گرداند و هر که اختیار غیر از هدایت انحضرت ^{نمودند}
رساند و از یک کس فرزندان بسیار بهم رسد و همه پسرانند و در آن عصر
نار ایستد و انحضرت و عدالت محمد رسد که کرب و سایر درین کان با کاد
و کوفه خند و در یک موضع با هم علف خورند و در میان مردم آنجا طریح ^{کردند}
و چون زنده را نظر بر قبر مردم اقل انبیا و ائمه خورد و بگویند که ای
درین زمان زنده میبودی و این امتیاز برکت عدالت را مشاهده ^{نمودی}
اگر پرسند که انحضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهد کرد بگویند که ^{نمودند}
که انحضرت در روز شنبه و هم عاشورا در سال طایب یا سربانج یا هفت یا نه

ظاهر خواهند شد **اگر پسند** که مدت و استحضار به مقدار خواهد بود که بر
 مدت سلطه حضرت سیصد و نود سال خواهد بود و بر وایت دیگر مرتبه هفت
 خواهد بود که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش
 ده سال **اگر پسند** که کیفیت رجعت در زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام
 بگو که در روز اهل بیت پیغمبر است که در زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام
 جماعتی از مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت است که در راه حمادی از خروجه روزی از حبیب را می خواهد که هرگز نمی
 باشد و بدین باران کنی شمای مردم کفر و غیره و بعد از یک روز و آن سعاد
 جماعتی مخصوص در روایات مذکور است که زنده خواهند شد باز و کس از اهل
 است حضرت امیر علیه السلام و اصحاب کتف که هفت کس بود و اند و یونع نون
 که وحی موسی است و سلمان فارسی و ابود و جاسر انصاری و قتاده بن شیب
 و مالک اشتر و ایشان انصار از حضرت خواهند بود **اگر پسند** که در این مرتبه
 بگو دلیل بر آن قول آنکه معصومین علیهم السلام است و ایشان را خبر از
 داده اند و دلیل دیگر این قول حق تعالی است که **وَبَشِّرِ الصَّادِقِينَ**
الَّذِينَ إِذَا أَتَاهُم مِّنْ بَشِيرٍ قَالُوا هَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ فِي هَٰذِهِ السَّاعَةِ
الْمُرْسَلِينَ **اگر پسند** که این چون دلیل

لاهن

بر رجعت بگو که بر مضمون این آیات که در وقت که حق تعالی در آن روز از
 هر انبی جماعتی از ملک بین را حشر خواهد نمود و یقین که این روز غیر روز قیامت
 چرا که در روز قیامت همه خلق زنده خواهند شد و حق تعالی از روز قیامت
 داده و گفته که **وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا** مضمون این آیه نیست که
 حشر میکنم همه ایشان را و کسی را از ایشان و انیکندایم و دلیل دیگر بر رجعت
 مشهور در حضرت رسالت نباء است که شیعه و سنی روایت کرده اند کلام آن
 اللهم السابقه يكون في هذه الايام و مضمون اینست که هر چه در امتان پیش
 درین است واقع شود و حق تعالی در امتان مردم را زنده ساخت و در چندین
 مرتبه از قرآن خبر داده و بر عاقل پوشیده نیست که دلیل بقاء و اضر است و
 بقاء اهل بیت رسول الله مکرر آن شده اند و در اول کتاب صحیح مسلم که از علم
 شیاست ذکر شده که جابر جعفی میگفته که فقها در احادیث از حضرت امام محمد
 علیه السلام شنیدیم ام و اهل سنت حدیث از وی روایت میکردند و چون دانستند که
 جابر اعتقاد بر رجعت دارد و دیگر از وی حدیث شنیدند و روایت نمودند
 ای دوستان پسند که اهل سنت بگویند با اهل بیت پیغمبر شهادت میدهند بر این
 بجز آنکه جابر در اعتقاد بر رجعت تابع اهل بیت بود و ترک اعتقاد بر رجعت

و خود را از فایده هفتاد هزار حدیث محرم ساختند و آنجا را بکمال با احوال
 بعد پیش هر یکی که بخاری از مردان بزرگوار و این خود عمل میکند و حکم
 مینماید بآنکه حضرت رسول مرغان را بدین روش از دنیا خارج نموده و عثمان
 بر غوغای که باقی داشت مخالفت حضرت رسول نموده و او را بدین راه آورد و او را بکلی
 کرد بیدار و انقدر قبیح از مردان عثمان صادر شد تا آنکه مؤمنان اتفاق
 عثمان را کشید و چون عثمان کشیده مردان با امام زمان که حضرت امیر المؤمنین
 پیغمبر کرده بشکوه پیوست و از آن حرکت که از کشتن نجات یافته بشکوه
 علیه السلام پیوست و در چندین معرکه با امام زمان حربه نمود بآنکه اهل بیت
 دولت نموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در قدیم خود رسولی علیه
 فرمود که اللهم والکن والاه و عاده من عاداه و انصر من نصره و اظل من خلفه
 یعنی یا خدا یا دوست دار او را که علی را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که دشمنی
 با او و نصرت کن با کسی که او را نصرت کند و او را کذا رکنی یا کذا او را کذا دارد و باز
 خود روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هر
 حربه یعنی کسی که با تو حربه کند چنانست که با من حربه کرده باشد و باز خود روایت
 کرده اند که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس

و این را

و امام زمان خود را داشت آخرت مردی وی مانند مردی که نیست که پیش از زمان اسلام
 مرده اند و در واقع این چه عقل و این چه دهن است که شخص اعتقاد بر حجت
 حدیث جابر را واکندارد و بحدیث مرسل مردان ایفدا رکناه و معصیت عمل نماید
 و از اصحی شمارند یقین که این عمل محض غیاب اهل بیت رسول الله است و هیئت
 میان شیعه و سنی گفتگو را در باب رجعت میشد **نقل** کتاب خنیفه یا
 مؤمن الطاق که از شیعیان اهل بیت بود از باب فراج گفت که بن قرصی بر وند
 زمان رجعت که ما تو زنده میشویم بکیر مؤمن در جواب ابو خنیفه کلامی گفت
 که من خبرش اینست که تو بن ضامنی بد که خدای تعالی از این جهت صورت خلقی نموده
 خواهی بود قرصی بد هم نباید که تو بصورت قرصه خلق شوی و در زمان رجعت
 تمام **اگر پرسید** که آیا صاحب الامر علیه السلام را در زمان غیبت بکری کسی میشود
 دید چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان او را میدیدند بگو که اگر آن
 در کتابها خود نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت بکری با او است
 انصاری در سید اند و تفصیل آن در کتاب غیبت بیخ طوسی و در کتاب احوال الدین
 تمام النعمه و کتاب کشف الغم و کتاب صراط المستقیم و غیر این مذکور است
اگر پرسید که در زمان غیبت بکری دیگران میباشد بگو که در احادیث اهل

مذکور است که نام قریب صاحب الزمان کرامت و نقلهای بسیار در کتب شیعه
که جماعتی بقریه حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده اند از آنجا که از همان در راه
مکه معظه انفاطه مانده بود و بتوفیقات پرورده کار بقریه صاحب الامر افتاده
و حضرت را ملاقات نمود و این سبب تنبیح قبله او شد و آن قبله را در همان
راشد میگفتند و بشیعه کی معروف بوده اند **اگر پرسند** که ثواب کسی که در انتظار
حضرت صاحب الامر علیه السلام باشد چیست بگو که آن دوایان فحیدر میشود که کسی
در انتظار حضرت میرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر در یک کفنه نشسته باشد
از روزی که فحیدر میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر حضرت را در یابم و کلام
و پاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است که در خدمت حضرت شمشیر برکهار
بلکه ثواب او مانند کسیست که در خدمت شمشیر شده باشد **اگر پرسند** که کیفیت
احوال دجال چیست بگو که در خطبه از خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
این احوال مذکور است و ما بدین رساله بعضی از آن ترجمه میکنیم دجال ضایل
بن حیدر است بیرون میاید از بله که از آن اصفهان است از قریه که نام
یهود یا است چشم داشت و کوه است چشم دیگر در پیشانی او است و ده میاید
چشم آن کافر نموده و میخورد آنرا صاحب سواد و هر بی سواد را بر او
هست

از رود و در عقب او کوهیت سفید و مردمان میپندارند که طعام است
و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که در آن سال قحط سختی باشد و هر که
حارث بن لیث میل خواهد بود زمین در برش طغی شود و آن ملعون او عوی خند
میگردد و تا باغش او را در ناخواهند بود و اها که طیلان بنبر میزند
که طیلان بنبر کوهت هیود است و حضرت صاحب الامر را در بلاد شام در روز
جمعه قبل میرساند و در بعضی از خطبه های که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مذکور است که قامت دجال پست گزاست و ابله روست و خشن ازرق است
و ریشش و شاخست و دهانش پر از پوست و ناخنهای برکنه دارد و کلاهش
هزار هزار و ششصد هزار خواهد بود و کتاب آکا لالدین حدیثی مذکور است
که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
متولد شد و آنحضرت سه نوبت با جماعتی از صحابه بخانه آن ملعون رفت و فرمود که
اقرار بوحدایت خدا و رسالت من بیاور آن ملعون ایام خود را فریفت تا آخر
آنحضرت کلامی ادا فرمودند که مضمون آن از بعضی نیست که هیچ نفی نیامد که
استغفره را از دجال ترسانید و خلایق را جل و جود او را بنابر ادب
تا بریان شما پس هرگاه دجال خروج نماید و دعوی خلایق کند و امر او را

شنبه شده بر او را بنامید و بداند که خدای تعالی بخت و چون
 خراج نماید سوار خواهد شد بر خری که میان دو کوشش نشسته باشد
 و اگر تابانش یهود و زنان و محاربتین خواهد بود **و اگر از**
دایه الارض بر بند بگو که پرورده کار در قرآن ذکر آن نموده و
 سوره نمل فرموده که **اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اُخْرِجْهُمْ**
وَاِتَّخَذَ الْاَرْضُ بَنِيًّا بگو که از بعضی خطبای حضرت امیر المومنین علیه السلام
 مستفاد میشود که دایه الارض بعد از جلال در پیش صفا ظاهر میشود و
 با وی خاتم سلیمان است و حصای موی پس یکدار دخت را بر سرش
 پس در آن نقش می بندد که هند است و حقا و میگرداند خاتم را بر سر و کاف
 بر نقش می بندد در آن که هند کاف حقا تا آنکه مؤمن ندانند کاف را
 و میگوید ای بر تو ای کافر و کافر ندانند مؤمن را و میگوید طوبی لك
 یا مؤمن خوشحال تو ای مؤمن کاشکی امر و از من مثل تو می بودم و مانند تو
 سعادت عظیم می یافتم و بعد از آن دایه الارض کمره خود را باذن پروردگار
 بلند کرد اندک هر که در میان شرق و غرب است و را به پند و این جهت آن
 خواهد بود که آفتاب از مغرب بیرون آید و درین هنگام توبه بر او فرود

در آن

و کسی با ایمان در آن وقت نفع نداند که بشرا ایمان آورده باشند و آن
 امیر المومنین علیه السلام **نقلت** که فرموده اند که والله دایه الارض
 بلکه صاحب زمیند یعنی دایه الارض از نوع انسانست نه از نوع حیوان
 و در خطبه ثانی که بان حضرت امیر مومنین مذکور است که دایه الارض
 چهل سال بعد از خراج یاسوج و اوج خواهد بود **و اگر از یاسوج**
یاسوج برسد که خوشبخت و تعداد آن ذکر نموده فرموده که **اِنَّ**
يَا جُوجَ وَ يَأْجُوجَ مُقَدِّمُونَ فِي الْاَرْضِ بگو که در بعضی احادیث
 مذکور است که یاسوج یک طایفه است و اوج طایفه دیگر است و هر یک
 ازین دو طایفه چهار صد طایفه اند و یکی از ایشان نمی میرند تا آخرت
 نرسند غیره یکی تا نازاید و بپای ایشان بر تپه است که چون از سدل برانند
 اول ایشان در شام و آخر ایشان در خراسان خواهد بود و هر چه در سدل از قبل
 و شر و خوف و وحشت بخورند و از سلطان فارسی رحمة الله علیه نعت کرد یاسوج
 و اوج سه قسم اند یک قسم قاست ایشان است که است و عرضشان ده کفرم
 دویم قاستان صد گز است و عرضشان هشتاد ذرع و قسم سوم قاستان
 کوشان است یک کوش با بر سر خود می اندازند و کوش دیگر با کلاه و خنجر می اندازند

و در بعضی از خطبه حضرت امیرالمومنین علیه السلام مذکور است که فائزانیان
 و جیب یابان که هست یابان کوش را بر یخود می اندازند و کوش دیگر را کج
 خود می سازند و در پیش ایشان بعد از طاعتان و دنیاها ایشان مانند
 و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در زمین فساد می نمایند و
 حق تعالی امر غارتن ایشان را میسر سازد و مانند اصحاب قبل ایشان را
 میگرداند و چون بوی مرگ را ایشان باعث بد بوی و تعفن زمین شود مغروران
 میفهمند که ایشان را از زمین بر حید و در دیار اندازد و در کتاب احوال الدین
 مذکور است که یاجوج و ماجوج را کوفی نمیشناسد همگی برهنه اند و پروده کار
 برای دفع سرما و گرما بعضی را بر بعضی را کوفت می پوشانند و با یکا ایشان
 برهنه است و دنیاها را ایشان مانند دنیاهای دیندارانست و قوت ایشان
 از دین است که با برادر یار به آتش برایشان می بار و اگر در سالی از دین ایشان
 کمتر آید شوق و میاز ایشان قوی شود و چون از زمین برینی روند اهل آن
 زمین جلای وطن نمایند و ایشان را از خود دفع توانند و کسی بر ایشان نظر
 نتواند کرد از نجات و کرامت منظره قیامی که با ایشانست نفعی با الله
 من غضب بالله **اگر پرسند** که یاجوج و ماجوج از قبل کیستند بگو که عالم بر

خفتن

حقیقت اینحال خطای متعالت و شیخ طبری در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده
 که ایشان از اولاد یافث بن نوح علیه السلام اند و یافث پدرش است و او از
 نعل کرده که نعل از نوع یاجوج و ماجوج است و چون سگد رسد بر روی
 یاجوج و ماجوج بت ترک پروند سدا میدند و جماعتی از ایشان که سدا برسد
 ایشان به شدت و یکطایفه بودند و از بعضی نقل نموده اند که ایشان فرزندان
 اند این روشن کدام محکم شد و نطفه او با خال میخشد و حق تعالی از آن نطفه
 نجا که این یاجوج و ماجوج را آفرید و در کلینی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 منقولست که جمیع اس فرزندانم اند که یاجوج و ماجوج که فرزندانم نیستند
اگر پرسند که معاد چیست بگو که معاد اعتقاد کردنت بر ند شدن در قبر
 احوال قبر و اعتقاد داشتن است بر ند شدن در وحش و حساب و کتاب
 و نظایر آن و حوض و صراط و شفاعت و هشت و ده و **اگر پرسند** که دوزخ
 شدن در قبر و غلب و نعمت قبر چیست که حق تعالی و نگاه در قبر از احیاء
 و شعور میدهد که توان از سوال کرد و تواند جواب گفت و تواند لذت
 و الم داد را که نموده پس هر که جواب بگویند لا یر و چه صواب دهد بگویند که
 ارحم الراحمین از برای ساکنان قبر میباشد برسد و دوزخیان نیستند

بدونش بکشد و هر که ادای جواب بر وجه صواب نتواند بود بلام کردار
و عقرب غلاب الهی که قادر کرد و دیگر از درهای دوزخ بر دوش بکشد
و این باب و رحمه الله علیه در کتاب اعتقادات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست که هر که سر نوح است چون دوستان طبع
بمیرد اینانرا از مرده میدهند بخت یک و چون دشمنان با میرند بخت
میدهند ایشانرا بعد از آنکه آماشونان گناه کار چون بمیرد برشان معلوم
که عاقبتشان چیست و در دین و هم و خرد بوده باشند حق تعالی حال
ایشانرا با حال دشمنان مساوی نخواهد کرد بلکه ایشانرا شفاعت از جهنم
خواهد آورد و بعد از آن فرمود که باید عمل نمایند و یکبر شفاعت کنند
عقوبت را که چنانکه شمارند زیرا که بعضی از گناه کاران شیعیان هستند که
شفاعت بابایشان نمیرد مگر بعد از غلاب سیصد سال و از ویای اهل بیت
استغفار میشود که خدا را در یا هاشمی است در جانب غروب و دوزخ
در مشرق و ازین هشت و دوزخ در با بقیه میکشاید و ادواتش را
از سیه بخت تا دوزقیات مخطوط و هر چند میشود و گناه بانش این
دوزخ تا دوزقیات عذاب خواهند بود **که برسد** که فشاری که اهل

واقع میشود مخصوص کسبت بکوز روایات اهل بیت علیهم السلام استغفار
که کم نیست که از فشار قبرجات یابد و روایت شد که حضرت رسول الله صلی
علیه و آله قاطب بیت اسرار که والد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بیارده
میداشت و از برای اینکه حق تعالی غلاب قبل از وی دفع نماید بصر خود را
ساخت و در قبرش بهلو خوابید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید
که کسی را بردار کنند چگونه فشار می بیند حضرت فرمودند که حق تعالی او را
میفرماید که او را فشار دهد مانند فشار زمین و از روایات اهل بیت علیهم السلام
فهمید میشود که بیشتر غلاب بر از جن چنی و بد خلقی و از بول اجنب
ناکرد **که برسد** که فایده جریدین که با شومنان دفن میکنند چیست
که از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آله صلی الله علیه و آله استغفار
میشود که فایده جریدین دفع غلاب قبل است بلکه از بعضی روایات تفهیم میشود
که اگر جریدین را با کاه و دق در قبر دفن نمایند باعث تخفیف عذابش میشود **که برسد**
که برسد که سبب اینکه جریدین است پنهان شده چیست بگو که از روایات
استغفار میشود که چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت برین آمد و در دوزخ زمین
شماره سیزدهمین در آنی شکایت کرد حق تعالی و تعالی درختی را آفرید که

این را باشند حضرت ادم علیه السلام با وی انس گرفت و چون وفات حضرت
ادم علیه السلام نزدیک شد وصیت کرد که با و جریه نخل دادنی نمایند که در
قبر انس و یا باشند چنانچه در دنیا انس می بوده ببارین وضع جریه بین
سنت شد **اگر چنانچه** که با آنکه وضع جریه بین سنت چنانست چو سنت که
سنیان این را بجای آرند بگو که مطلع شوند که کسی این عمل کرده او را ازاد
میکند بگو که سنیان بعضی اقرار دارند که جریه بین سنت است و چنانچه در
باب جریه بین در کتابها ایشان تر هست اما گفته اند که چند چیز است
که در فضیلت آنرا شعار خود ساخته اند و اگر چه سنت است اما انوار
میکند جریه بین و اکثری بدست راست گردن و قبر را سطح ساختن ای
عالمان نظر کنید بر دین داری ایشان و ببینید که سنتهای رسول الله را
باطل میکنند و این طریقی است که میگویند که ما اهل سنتیم با بعضی که سنت را
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل میکنم **اگر چنانچه** که آیا غیر جریه
چیزی دیگر باشد که عذاب قبر را دفع نماید بگو از بعضی روایات اهل
علیه السلام فهمیده میشود که اگر کسی از طریقه تشنه یا طریقه جریه در عذاب قبر
خواهد بود در روایت شد که هر که ملا و ست سوره زخرف نماید الله تعالی او را

این میسازد از فشار قبر و جانورانی قبر و همچنین روایت شده که خزان
سوره نسا در هر شب جمعه مناجات است از فشار قبر و در آن شاد
مند گوید که مد فون در نجف اشرف از عذاب قبر این است و این را از
مشهورات شمرده اند **اگر چنانچه** که عذاب که مؤمن در قبر میکند کفار را
وی میشود یا نه بگو که از روایات اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که هر که
مؤمن خاصی را بفرماید الهما و مرضا بستان میسازد که آگاهانه کفایت باقی
وی شود و اگر بحق جان دادن نیز کفایت وی بر طرف نشود بعد از آن
بال میسازد که طاهر و مطهر عذر دایدا **اگر چنانچه** که آیا در ظلمت که در قبر
انس و یاری میباشد بگو که آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که
در قبر مؤمن مردی داخل میشود به هفت هیأتی پس مؤمن از وی پرسید
تو کیستی که من نیکی ترا از تو کی ندیده ام پس او در جواب میگوید که من
نیکی و عمل صالح تو ام پس آن شخص پس مؤمن خواهد بود **اگر چنانچه** که حال
کافر چو نیست بگو که از روایات اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود که توبه
عمل و اعتقاد کافر با بصورت مردی بعبادت قبیح منظر و بد هیأت و بد بوی
میسازد و در قبر وی در محلی بد و کثافت و فحش و بد و فحش میکند و در محلی

قرین او میسازد که تا او ناپیا نازد و نود و نه بار بزرگ بر وی مسلط
میسازد که تا او برانگیزد **اگر پرسند** که دلیل برین همه ازین سخن در قیامت
و سوال و عذاب قبر چیست بگو که دلیل برین مدعا اجماع و اتفاق مسلمانان
و احادیثی که از حضرت رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام متواتر شده
اگر پرسند که تا و ای ارواح مؤمنان بعد از مفارقت از بدن کجاست
بگو که آنان را اخبار اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که تا و ای ارواح
مؤمنین تا کد سلامت که نجف و حوالی نجف است **اگر پرسند** که ارواح
کفار کجاست بگو تا و ای ارواح کفار اب هبوط است که در حضور موت کوفت
بلا دین است میباشند **اگر پرسند** که روح مؤمن بعد از مفارقت از بدن
با ارواح مؤمنان ملاقات مینماید و یکدیگر را می شناسد یا نه بگو از اخبار ائمه
اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که چون روح ازین جسم خلکی مفارقت نماید
تعلق میگیرد به بدن لطیف اندک این بدن که در دنیا داشته و ارواح با یکدیگر
ملاقات مینمایند و یکدیگر را می شناسند و چون شخصی میرد و در حوض با ارواح
احوال و اینها را نداند کافی از وی پرسند اگر چنانچه خبر دهد که ایشان هستند
زندگ اندامید و میگویند که شاید ایشان برسند و اگر چنانچه خبر دهد که

فلان

فلان وفات یافت از وی ناسید میشوند و میگویند قدحی هوی بعضی
ملاک شد حلاوت شد **اگر پرسند** که آیا روح بنابرهای خود رجوع میکند
بگو که آنرا در اخبار اهل بیت علیهم السلام فهمید میشود که ارواح مؤمنان بعد از
خروج رجوع مینمایند و برضوی آنها اهل بیت خود مطلع میگردد و با سرودن
بر میگردد و بر بدیهای ایشان مطلع میشوند و هر کس را فضیلت شریک است
او را رجوع بخانه و اطلاع بر احوال اهل بیت بیشتر است **و اگر از احوال**
روز قیامت پرسند بگو که در حساب مقدارش چنانچه هزار سال است
هول از روز قیامت عظیم است و انبیا و اولیا از یادش گریزان میشوند اند و آیت
قرآنی در بیان هول قیامت بسیار است و از آنجمله درین آیه فی الجمله اشاره
بجول و عظمت این روز شده که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ كُنْتُمْ**
لِرَبِّهِمْ ذُرِّيَّةً وَحِيدَةً كَرِيمًا **وَلَهُ السَّاعَةُ الْكُبْرَى** **وَلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
عَمَّا أَوْصَتْ وَنَسُخَ كُلَّ ذَاتٍ حَمَلٍ وَأَوَّلُ النَّاسِ عُكَاظٌ
وَمَا هُمْ بِشَاكِرِينَ **وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ** یعنی ای مردم ما را
ترسید از خدا بدستی که زلزله روز قیامت چنانچه عظیم دور که غافل میشود
هر زن شیرده از طفل شیرخوار خود و میگزارد هر زن باردار از خود را بد

مردمان است اما مست نیستند بلکه عذاب خدای سخت است این بابی در حدیث
در کتاب المانی نقل نموده که شخصی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسید
که محاسن مبارک شاد بود سفید شد حضرت در جواب فرمودند که سفید گشتن
محاسن از چهار سوره قرآن هود و واقعه و نعه و اذا الشمس کورت **اگر**
پرسند که حساب چگونه است بگو که روز قیامت حساب نعمهای فیما از دنیا
میگیرند و علی بن ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که در وقت
نبرد کام از کام بر فیل رفت تا آنکه چهار چیز از وی پرسند و پرسند که چرا
در چه صرف نموده و بدن خود را در چه کار کرده باشی و مال خود را از کجا
نموده و در چه خرج کرده و پرسند از محبت با اهل بیت و حق تعالی چندین
این خبر از حساب داده اند و از آنچه در سوره غاشیه فرموده که **اِنَّ**
الْاِنْسَانَ اَیُّهَا الْجَبْرُ اِنَّ عَلَیْنا حَاسِبًا اگر پرسند که کتاب چگونه است
بگو که هر که کتاب اعمالش را بدست راست و هند بگشاید و حسابش را برآورد
و اسانی میکند و هر که کتابش را بدست چپ و از عقب سرده هند و زحمت
و حسابش را بدست چپ میکند **اگر پرسند** که دلیل بر این چیست بگو که برای قول
خدا و رسول خداست و حق تعالی در سوره انشعاق فرموده که **کَلَّا مَا تَلْبَسُونَ**

کَلَّا مَا تَلْبَسُونَ **فَسَوْفَ يَحْشُرُ جَنَابًا** **اِنَّ قَلْبًا**
اِلَّا اَهْلًا مَّشْرُودًا و اما من او فی **کَلَّا مَا تَلْبَسُونَ**
فَسَوْفَ يَحْشُرُ جَنَابًا و بعضی **سَعِیْرًا** اگر از نظر انصاف پرسند
بگو که خدای تعالی در کلام مجید فرموده و خبر داده که در روز قیامت انصاف
عاصیان بطلد و امان در حقشان گواهی میدهند اگر چه این از عرض
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسند بگو که اعتقاد بحوض انصاف و
زیر که درین احادیث متواترات از حضرت نبوی روایت گشته که ما او را
مؤمن بحوضی فلا او را در حدیثی معنی هر که بحوض من روید و او را
او را وارد حوض من سازد و از آنرا که بعضی من علیم السلام میفرماید
که حوض در صحای مختصر واقع است و از جمله احادیث است که علی بن ابی حمزه
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که در روز قیامت مردمان را در دنیا
موضع پنج سال بدارند و از شدت کراهتهای سخت ایشان ریخته شود
و انصافهای سخت بزنند بعد از آن ضادی للمی از پیش عرض حضرت خاتم
الانبیاء و اطلب نماید پس از حضرت پسران همه کس بیایند آنکه بحوض رسد
که طوفان اعتقاد باشد که آنکه تا صفا که از بلاد می آید پس در پیش

توقف نماید و حضرت امیرالمومنین علی را علیه السلام طلب نماید پس آنحضرت علی را
و باحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بایستد و مردمان را حضرت هدایت کند
بگذرد پس جماعتی که با او بودند و جمعی دیگر را برانند و بگذرانند که خود را
بجوش رسانند و چون حضرت رسالت پناه صدام جماعتی از کاه کاران شیعه را
بیند که نمیکند از آنکه بکار خود آیند از روی محبت بگریزد و بگوید که
برورد کار ما می بینم که شیعیان علی را بد و زنج سپردند و نمیکند از آنکه بکار خود
نمایند پس برورد کار مسلکی را نیز حضرت رسول فرستد و بگوید که می بینم
علی را بتو بخشدیم بسبب دوستی تو و عزت تو پس ایشان بکار خود آیند و
قرب اهل بیت علیه السلام فایز گردند و در چندین کتاب از کتابهای اهل بیت
این حدیث مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که
درد و قیامت جماعتی را از صحابه پیغمبر که بجانب دوزخ می روند و نمیکند از آن
در پیش خود می برند پس چون ایشان را با احوال پیغمبر می بیند که برورد
انجماعت صحابه پس جواب گفته شود که نمیدانی که ایشان بعد از تو چه
کردند پس ایشان را بجانب دوزخ برید و بر عاقل پرسیدند نیست که کاری
که صحابه بعد از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسبب محروم شدن ایشان

از دور و دوحوش و باعث و رسول چنین شد غضب خلافت حضرت امیرالمومنین
بود و عداوت با او و حق تعالی در کلام مجید اشاره بخلاف صحابه آنحضرت
با حضرت امیرالمومنین علیه السلام نموده و گفته **فَإِنْ بَيَّنَّاتِ أَفْقِلَ**
أَنْتَ لَمْ عَلَى اتِّعَابِ كَر یعنی یا اگر رسول بگریزد یا گفته شود شما
بعقب بر خواهید گریزد و حضرت نیز اشاره بخلاف است با وی نموده و
بحضرت امیر فرموده که است منی غیر از هر دین منی یعنی تو از دین است
داری که بدون نظر منی است و دین کلام اشاره است باینکه خیار
است منی از دین بر گشتند و کمال برستی اختیار کردند و همچنین است منی
از تو بر خواهند گشت و در کتابهای شیعیان ازین حدیث مذکور است
شیعیان آنرا صحیح میدانند و نیز در کتابهای شیعیان مذکور است که حضرت
نخستین امیرالمومنین علیه السلام گفت **سَتَقْدِرُكَ** منی یعنی تو و در حدیث
من با تو پیوسته ای که و این طریقی است که شیعیان در کتابها خود روایت
که جماعتی از صحابه را از خود حضرت رسالت پناه خواهند دانند و بد و زنج خواهند
برد و آنحضرت شفاعت ایشان نخواهد نمود و با احوال گفته اند که جمیع صحابه
و بسیار که کسی عیب ایشان گوید و ایشان را لعن کند و بر مخالفی

حضرت رسول را نموده در مقام عزت میگویند که ایشان اجتهاد کرده اند
و این طریقی است که جایز ندانند که کسی از روی اجتهاد خلاف حد و
کند و جایز ندانند که کسی از روی اجتهاد در بیان حقا و کافرا لغو کند
و ایشانرا مخالفت نماید **اگر پرسند** که کسی که در قرآن غلط است
همین حوض است یا نه بگو که بعضی گمان کرده اند که کوفت همین حوض است
اما آنچه از اهل بیت علیهم السلام فهمید میشود اینست که کوفت طهر است و در
و آبش از شیر سفید تر است و از نهر از تر است تر است و در کنار آن
هست از روی قوت **اگر پرسند** که میزان ترازی است که بدانند
اعمال بندگانش را و زدن میانند و بعضی گفته اند که میزان که از علی بود
اگر پرسند که دلیل بر وجود میزان چیست بگو که دلیل بر وجود میزان
قول خدا و رسول خداست و حق تعالی در سوره القاصه فرموده که **فَأَمَّا**
مَنْ تَقَلَّبتْ وَانْزَيْتُ فَوْفَى عَيْتَةٍ بِإِصْنَةٍ وَأَسْمَرُ خَفَّتْ
مَوَازِينُهُ فَأَمْهَوَها وَبَيَّهَ اگر از شفاعت پرسد بگو که اعتقاد بشفاعت
حضرت رسالت پناه واجب است و در آیات دین باب متواتر است و از
انحضرت روایت کرد من لایق من شفاعتی فلا انا العاقبة شفاعتی یعنی که

ایمان

ایمان شفاعت من نیاورد پس نماند الله تعالی شفاعت مرا و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد من انکر لثمة اشیا ^{طیلس}
شیعتنا المعراج والمساله فی القبر والشفاعة یعنی هر کس که بخواهد
شیعه ما نیست رفتن حضرت رسول بمعراج و سوال قبر و شفاعت و باز
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد شفاعتنا اهل الکتاب
من شیعتنا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرد اما شفاعتی
لا اهل الکتاب من امتی پس معلوم شد که شفاعت از برای اهل کتاب است
اما بشری که بی توپ مرده باشد از اهل صفای برکت ناز و فرزند است
و وضو و غسل جمعه و صوم و حج و غیر آن از حسانت امر بدین میسرند
احتیاج بشفاعت ندارند اما بشری که اصرار بر صغایر نداشته باشد
اگر پرسند که اصرار بر صغایر چه معنی دارد بگو معنی اینست که صغیر
و از کرده پشیمان نشود بلکه قصد داشته باشد که بار دیگر آن گناه را نکند
و این اصرار باعث آن میشود که صغیر بکبر شود و در حدیث است که
لا صغیر مع الاصرار و لا کبیر مع الاستغفار یعنی صغیر نمی باشد
و کبیر نمی باشد با استغفار **اگر پرسند** که شفاعت از برای چه فاعلی
میشود که گفته اند که از آن بزرگواران است

میشود که گفته اند که از آن بزرگواران است

بگو که شفاعت از برای اهل کتاب است

بگو که شفاعت از برای اهل کتاب است

واقع میشود یا نه بگو که شفاعت واقع میشود از برای کسی که در شرف است
و پسندیده باشد **بما الله** ثواب و عذاب حق است زیرا که حق تعالی
در کلام مجید فرموده که **وَلَا تَسْفَحُونَ أَلَمِ الْأَقْدَمِ** و تفسیر این
از حضرت امام رضا علیه السلام و التنا واقع شده که شفاعت نمیکند برای
کسی که در پیش پندیده باشد **اگر پسند** که غیر حضرت رسالت پناه کسی
دیگر اهل شفاعت است یا نه بگو که آیه علیهم السلام و مؤمنان هکلی اهل
شفاعتند **تفسیر** که کثرین مؤمنان میگویند شفاعت مینمایند
ای غیر نیز باید که از گناه توبه کنی و خود را از چرک گناه و معصیت پاکسازی
و تکیه بر شفاعت نمایی چرا که اوقات قبر مختصر عظیمست و در کتاب الابی
ابن بابویه رحمه الله علیه نقل شده که بعضی از ائمه است که حضرت رسول
گفت که بعد از آنکه بگذری از برای یک گناهش در قیامت صد سال گناه میدانی
و می پند زبانی و برادران خود را در بهشت و میگردانند که برضال ایشان
برسد و چون توان تکیه بر شفاعت کردن شاید که بعضی را بعد از دخول جحیم
شفاعت نمایند و قبل ازین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که
که بعضی از گناه کاران هستند که شفاعت با ایشان نمیشود مگر بعد از آنکه ایشان را

صد سال عذاب کنند و دیگر ممکنست که چون بگذرد گناه کبیره کند نشود
شود و در وقت جان دادن شیطان با کسی از وی نقدایمان بر باید
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که لا تسفح الحج من التوبه یعنی
رسکارسازند ترا توبه نیست **اگر پسند** که گناه کبیره که احتیاج توبه
و شفاعت دارد و بطاعت و عنایت بخشیدن نمیشود و حق تعالی درین آیه
بدان اشاره فرموده که **إِنَّ تَجْتَوِبُونَ كَبِيرًا مَّا تُثْبِتُونَ خَيْرًا**
عَنْكُمْ سَيَأْتِيَكُمْ وَنَذِيرًا كُفْرًا مِّنْ ظُلُمٍ كَرِيمًا که گناه است
بگو که گناهان کبیره گناهی چند است که بر و در کار فاعل آنرا با نفس جحیم و
و روایات مختلف در بیان گناهان کبیره وارد شده پس اگر کسی خواهد که گناه
گناهان کبیره اجتناب نماید باید که ازین گناهان دور کند **شُرک بالله و قتل**
و قتل فی محسنه و اکل مال یتیم و زنا و فساد امر مجتنب و دروغ و کفر و دزدی
نهی یا امام یا نایب امام بوده باشد و عقوبت والدین و لواط و سحر و ربا
و قسم غیور و شهادت دروغ و کذب بخدا و رسول و دین بدعت نمودن
و با اولیاء خدا محاربه کردن و شرابخواری و کبر و زندقه و رفتن از دارالسلام
و از خدا ناامید شدن و از عقوبت الهی این بودن و کسی که شهودی و

و خون خوردن و گوشت خورن خوردن و خوردن حیوانی که با نام نام
 کشته شده باشد و سخت و قمار و خیانت در بیت المال و خیانت در
 کیل و وزن و اعانت ظالمین کردن و خود را با قدرت نگاه داشتن
 و ادانمودن و اسراف و تبذیر و خاست و غیر این اذکات خدا و
 ترک نماز و ترک زکوة و ترک روزه و ترک حج و تقصیر عهد و قطع رحم
 و اصرار بر کفایتان صغیره داشتن **اگر چه بد** که حقیقتش بر چیست بگو
 که تقبالت که انکایان شمان شوی و غیره کنی که دیگر بر این است
 و اگر حق الله باشد و قضای داشته باشد مثل نماز و روزه بکردن قضا
 مشغول شوی و اگر چه آنچه حق الناس بوده باشد سعی نمایی و حقانی مالی
 ایشان را باز پس دهی و اگر نفس باشی و قدرت بر ادای آن نداشته باشی
 از ایشان حلالی طلب نمایی و اگر حلال نکند غم نمایی که هرگاه که بجز رستگاری
 حق ایشان را بدی و اگر چه آنچه حق جماعتی در دمه داشته باشی و ایشان را نشاء
 و شر و منزل ایشان را ندانی حق ایشان را تصدق نمایی و اگر چه آنچه مردمان
 بجهت و زبان دست و پای بخواهند با حق ایشان را از خود در آیمای و اگر
 دزد نباشد از برای ایشان استغفار کنی و از حق تعالی امر بر طلب نمایی

اگر چه

اگر چه بد بگو کار از آن و اخبار اهل بیت علیه السلام معلوم شود
 که صراط بر جهنم است مؤمنان با ساقی از آن گذرند و حق تعالی کلام
 مجید فرموده که **و ان منکم ائمه و اولادهم کان علی ائمه عتقا**
مقضیا تم نبي الدين اتقوا الله و اطاعوا الله و اطاعوا الله و اطاعوا الله
 و از این امر معلوم میشود که هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود اما متقیان
 نجات یافته بر روی میروند و ظالمان وارد جهنم میمانند زیرا که در جهنم
 اینست که نیست از شما کسی که وارد جهنم نشود پس نجات میدهم از جهنم هر
 که متقی باشد و وایکندایم ظالمان را از جهنم بزانود رانده **اگر چه بد**
برسد بگو که وصف هشتاد و نخل بر و نشت زیرا که منظر جود قادر
 بچوشت و پروردگار ایا نسیار دارد و وصف هشتاد و نخل بر و نشت کلام
 مجید که فرموده از انجیل در سوره البقره گفته که **بیشتر الدين است**
و هو الصالحات ان لم یسجدوا بحجری من تحتها
الطهار و کلوا و شربوا من ثمره و لا یسجدوا لهذا الذی
رزقنا من قبل و انی بیعت لعلکم تتقون و انهم شیع الذی اوج مطهر
و هم فیها خالدون و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

حصار هشت یل خشن از طلاست و یکی از فقر و یکی از یاقوت
 سرخ و سبز و لاطش مشک از فست و کنگر گاش از یاقوت سبز و
 و زرد است و درای مختلف دارد در رحمت از یاقوت سرخ و در
 صبر و دینیت کوجله یل تخمه و از یاقوت زرد است و در کرم و تخمه است
 و از یاقوت سفید است و میان این دو تخمه پانصد ساله راحت و این
 در در احش و در لعل و ناطق و کوبامیاز و با و از بلند میگوید که
 اهل مزاج مزاج و در ملا در دینیت یل تخمه و از یاقوت سبز است و از
 در کرم کی داخل بشود و آسان از راعظم سالکان که از اهل زهد و ورع اند
 داخل میشوند و چون ازین در داخل شوند در کتیه های یاقوت مشسته
 با سلا یل ددد و کنار حبت الماوی میزنند و حبات عدس در لعل حنا
 واقع شده و حصارش از یاقوت سرخست و یکس از او را بد و از این
 روایت که حبت عدس را الله تعالی ددد و در جمعه فرید و از آن هر خلق
 آسمان و زمین پنهان داشت و پنهان و پوشیده خواهد بود تا آنکه اهل
 در آن داخل شوند و بلا کرم روایت شده که در دهشت در حبت عظیم کرم
 برکش بر سر صدمه سایه می اندازد و در جانب راست او دهشت چیده است

چون آدمی از آن چینه سرخ خود در دیش از آتش خدای شود و یل
 پیکار از بدش بخت کرده و در جانب چپ بخت چینه حیاست که چون
 در آنجا عمل کند حیات آبد و از درها و درها و سرا و کرم آید
 و بعد از آن ملاقات عال ملایک را میفرماید که دوستان مرا بهشت برید و
 با خلقی ملایک دید پس چون ملایک ایشان را بد دهشت رسانند حلقه بر در
 او از حلقه بگوشت هر جوری که از برای ایشان آفریده شده برسد و حال او
 نادمان شوند و چون حردیانه و ستان خد را بهشت تحبث بخا و زند
 اظهار شوق و اشتیاق نمایند و کرم متعال از برای دوستان خود کرمها
 از یاقوت و زبرجد و سفش نطلان و هر کرمی که از اهل در رحمت و بر هر کرم
 ملکی و مطلق است و فرشتها از حری و در پادکهای مختلف بر آگاهم آفاده و
 دوستان خد بختهای خود داخل شوند باج پادشاهی بر سرشان گذارند و کرم
 ایشان هفتاد حله انچه بخت با آنکهای مختلف پو شانند و در زیر
 سکه های ایشان آهار و آن باشد و هیچ موی نیست که او را با کرم بسیار آفر
 شارب و شیر و عمل باشد و هر موی را هفتاد حور میدهند و چهار زن
 زنان دنیا و سلفی است و میکند و اند و ساقی آدمی و انچه کرمهای و ستان

نقل شد که چون ملائک از جانب پروردگار برآمدند و دست از دوستان خدا
آیند حاجبان و دیوانان گذارند که سر زده بعضی از آنان دوست خدا در
بلکه بعد از آنی که اذن و رخصت حاصل نمایند با تحیی و سلام آن دوست خدا را
ملاقات کنند و دوایست که کثرت اهل بهشت را بروردگار متعال اهل اسلام را
از بهشت میدهد و نظرش را قوی میدهد که اطراف ملک خود را که کفر است
را هستی تواند دید و طوبی در حقیقت که اصلش در خانه حضرت رسالت نباه
و هیچ مؤمنی نیست که شاخچای آن درخت در خانه اش نباشد و هر کس از شاخچای
گذرد از انواع میوه و نعمه را آن شاخچای از بهر و حاضر میارزد و دوایست که
یکمرد را در بهشت آشنای صدمه میباشند و چون انواع نعمه ها را اولیای و
ظهور بر سرش پاشانند مکی ختم شود و از وی بول و غایط بهر سرسبز گذارند
عرقی ترشح نماید از شکم خوشبو تر **اگر از جهنم پرسند** بگو که جهنم نظیر آتش است
و چنانچه فضل الهی عظیمست هر الهی بزر عظمت و در کلام مجید آیات بسیار در
انواع عذابها ختم واقع شده و از آن جمله در سوره نساء فرموده که **ان الذین**
کفرُوا بِالْآيَاتِ تَاوَفَعَلِمْ اَنَّهُمْ اَكْثَرُ حِلْوةً لَهُمْ
بِئْسَ مَا يَجُودُ اَخْبِرْهُمْ اَنَّهُمْ فِي الْعَذَابِ و دوایست که

خداوند افر خشت را سرخ شد و هزار سال دیگر افر خشت را سیاه شد و الحال
آتش را سیاه و تیره است و بخیری که از برای عاصیان ساخته شده طول
هفتاد گز است و اگر حلقه از آن زنجیر بگوهرها گدازند بگل از دوطعام
جهنم که در قوم و ضریح است اگر بوقطره از آن بنشام اهل دنیا را که از
بدان ملائک شوند و شخصی از کلام امام محمد باقر علیه السلام در وصف اهل جهنم
اهل جهنم در جهنم مانند کمان و کرکان از الم غلاب فریاد میکنند و ایشان را
بمیلانند و تخفیفی در عذاب میدهند هر گز نه و تشنه و کور و کرب و حله
سیاه و دگر و دلیل و پشیمانند و زقوم میشوند و جمیع میاشامند و کسان جهنم
ایشان را میگرد و ملائک ایشان را عذاب میکنند و اگر دعا میکنند سجاوت
و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیکرد و اینست شخصی از احوال جهنم انوار الله
التا و اسل الجنة **اگر پرسند** که هفتی کیست و در هفتی کیست بگو که شکر
و کافران و منافقان پس در غده در جهنم مخلد خواهند بود زیرا که حق تعالی در
کلام مجید خبر داده که ایشان در آتش جهنم مخلدند و کذب بر حق تعالی محال است
و جمیع نیز برین شده پس اگر کسی اعتقاد کند که ایشان را نجات خواهد بود که
و مؤمنی که کفر نموده باشد یا قی کرده باشد یا شبهه در بهشت مخلد خواهد بود

بی آنکه او را بچشم غلاب نمایند زیرا که غلاب مطیع و تابیهست و آنکه
 که اعتقاد و اقرار به کفایتی خلد رسول داشته باشند و با اخیال خود را
 بکفایتان کبره الود منوره باشند شفاعت حضرت رسول الله و الله اعلم بالصواب
 خواهند بود پس اگر شفاعت ایشان قبل از دخول جهنم واقع شود از جهنم
 اودق و بهشت داخل سازند و اگر چنانچه ایشان را شفاعت نمایند بعد از
 گناه غلاب کشند آنگاه از جهنم بجای تافه بهشت داخل شوند **خاتمه**
 در بیان مختصری از کیفیت نماز یومیه و شرایط آن بروج احتیاط **الف** طهارت
 شرط نماز است و بی طهارت نماز درست نیست و طهارت اسمی و وضو و غسل و تکمیل
 اما وضو نیست و آن واجبست و احتیاط آنست که قصدش از کرم و قوی و رفع
 و ساج بودن نماز و اطاعت امر خدا باشد و باید که متصل بر نیت بود و بشود
 شستن و از دستگاه و سر نبرد و دست را پایین کشد و بشود یا با پنج
 بعد از آن احتیاط چنانست که از مرقع گرفته بشود تا انگشتان و اگر کشد
 و آتش باشد آب بدن برساند و احتیاط آنست که اگر چه در دین ناخوش بوده
 از پیش از وضو پاک نماید و بچندین وضو و بعد از آن دست چپ را بگوید
 که دست راست من است بشود و بعد از آن بیامد و تکی از پیشانی را

و آنست که بر کمر و احتیاط آنست که با دست
 راست و چپ
 انگشت تا پیشانی و پنج انگشت از پیشانی

صحیح نماید و احتیاط آنست که کمر از مقدار سه انگشت نباشد و بعد از آن پیشانی را
 احتیاط آنست که از سر انگشتان تا پنج ساق صحیح نماید و بعد از آنست که پشت پا را
 بجهت کف دست صحیح کند و اگر چنانچه باشد یا حایض یا مستحاضه یا نفاس یا دست
 بریت گذاشته باشد بعد از آنکه بدین سه چیز دست زد شده باشد و او را
 نداده باشد باید که درین چند صورت غسل کند و نیت غسل واجبست چنانچه
 در وضو واجبست و باید که متصل بر نیت آب بر سر نیفتد بشود و احتیاط
 که بعد از شستن جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید و
 کافی است و او را که نیت کرده یکبار باب فرود و اگر نبودن آب یا بیماری
 مانع وضو و غسل باشد واجبست که بعضی وضو و غسل بچشم کند و در نیم نیت
 واجبست و در نیت قصد چنین کند که نیم میگویم از برای ساج شدن نماز واجب
 از برای فرمان بردن از خدا و متصل بر نیت دست بخاک زد و بجهت و قدوس
 خود را از دستگاه روی سر تا طرف و مانع هر دو کف صحیح نماید و بعد از آن
 صحیح کند پشت دست راست را بکف دست چپ و بعد از آن بکف دست چپ
 پشت دست چپ را صحیح نماید و او را نیت است که در نیم بدل وضو و غسل هر دو
 دو بار دست بر خاک زند یکبار از برای ساج چپانی و یکبار از برای نیت

و بعد از آن واجبست که چون وقت نماز داخل شود رو بقبله کند یا بپا
 و رخت پاک آن نجاست مگر آن نجاستی که شارع اذان عفو فرموده باشد
 شروع در نماز نماید و اگر رخت و بدن ببول نجس شده باشد و بار ببول بک
 احتیاط آنست که هر نجاستی که باشد و بار ببول نجس باشد باید نجس
 باید که منصوص و برنجیم محض باشد و از پوست و موی حیوانی که کشت از
 نجسند نباشد آنکه خالص و نجس و نجس است و نجس است که در پوست نجس
 نیز مانده است پس چون بپا یا بپاک و رخت نمازی متوجه قبله شود یا
 که پیش از نماز همچون فصل اذان و فصل اقامت بجای آورد و در میان
 علمایست که اذان و اقامت هر دو سنت است و احتیاط آنست که اذان و
 اقامت را هر دو نماز ترک ننمایند مگر آنکه دو نماز را در یک وقت بجای آورند که
 در صورتیکه اذان و اقامت آنکفا میتوان نمود و اولی آنست که در
 نماز آنکفا بقل صورت نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام واقع شود
 در خبر صحیح آنکه که حد بن عیسی گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رو
 بر گفت که ای حماد سیدانی نماز کن از آنکه یاسید من حفظ کرده ام کتابی را
 که هر چند نماز تو سنت است پس فرمود بلکه برخیز و نماز کن پس برخاستم

درین

در پیش حضرت متوجه قبله شدم و شروع در نماز کردم و رکوع و سجده بجا
 آوردم بر گفت که ای حماد سیدانی نماز کن از آنکه یاسید من حفظ کرده ام کتابی را
 هفتاد سال از پیش گذرد و یک نماز تمام با حدیثش گذارد حدیث
 که درونی و نفسی بهم رسید و گفتم که فدای حق شوم مرا تعلیم نماز کن پس حضرت
 قبله کرد و پشت خود را راست نمود و هر دو دست خود را گذاشت بر رانها
 خود و انگشتان خود را راست نموده هر دو دست خود را گذاشت بر رانها
 خود و انگشتان خود را بهم ختم نمود و دو قدم را از نیم جل کرد تا آنکه فاصله
 میان دو قدم مقدار سه انگشت از هم فاصله بود و انگشتان پا خود را بشو
 قبله ساخت با شش و شش کی بر گفت که ای حماد سیدانی نماز کن از آنکه یاسید من حفظ کرده ام کتابی را
 و بعد از آن قل هو الله احد خواند و بعد از آن یک نفس صبر کرده راست با
 و ایستاده گفت که ای حماد سیدانی رکوع کرده و گفت را از زانوهای خود
 نمود و انگشتان را کشاده ساخت و زانوهای خود را بعقب برگردانید تا آنکه
 پشتش از چنان داشت شد که اگر قطره ای یا قطره روئی میکید از جای خود
 حرکت نمیکرد و کرد و خود را کشید و پیش از آنکه بگذاشت بعد از آن سه بار یا
 گفت که سبحان ربی العظیم و بحمده و بعد از آن پشت خود را راست نمود و چون

درست بایستاد گفت **سَمِعَ اللَّهُ لَكُمْ سَجْدَةً** و بعد از آن الله اکبر گفت
 و دستهای خود را برداشت تا برابر بر روی خود و بعد از آن بچون رفت
 دستهای خود را بر زمین گذاشت پیش از آن که زانو یا زمین رسد و
 سجده کرد سه بار گفت که **سُبْحَانَكَ يَا أَعْلَى الْعَرْشِ وَجَنَانِ كُنْ**
 بچون کرد که هیچ عضویش معصوم دیگر چه پاره نبود و سجده بر هفت استخوان کرد
 پشانی و رکبت دست و زانو و دو انگشت بزرگ پا و دماغ گذاشت
 هفت عضو بر زمین گذاشتن فرض است و گذاشتن دماغ بر زمین سنت است
 و این را تمام میگویند و چون سر از سجده راست کرد گفت الله اکبر و بر جای
 چپ نشست و پشت قدم راست را بر کف پای چپ گذاشت و گفت که
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَالْتَّوْبُ إِلَيْهِ و بعد از آن نشست الله اکبر گفت و بچون مدیدم
 و هیچ عضو خود را معصوم دیگر نمیباید نه در رکوع و نه در سجده بلکه در هر دو
 حال کشاده بود و اعضا از هم جدا بودند و در ذراع خود را بر زمین نمیباید
 پس دو رکعت نماز برین هیأت کرد و گفت یا هادی یا هادی یا هادی و هیچ
 التفات مکن و بدست و انگشتان خود بازی مکن و باید هر میزد از اند
 بجانب راست و نه بجانب چپ و نه در برابر و نه آنکه آنچه حضرت امام علی علیه السلام

نماز آورده

بجا آورده اند بعضی واجب است اما استقبال قبله و راست
 ایستادن و دست انداختن واجب است اما دست بردن گذاشتن انگشتان
 بهم ضم نمودن سنت است و همچنین قدم را از انهم جدا کردن بمقدار انگشت
 و سر انگشتان را بجانب قبله نمودن سنت است و همچنین خشیع و شکستگی چنانچه
 بزرگ دلیل پیش ملاک جلیل میکند سنت است اما الله اکبر واجب است و نه کش
 عذاب و سهوا نماز باطل میشود اما نیت را حضرت امام علی علیه السلام بر زبان جاری
 نداشتند ازین که نیت زبانی نیست بلکه قصد است که بدک واقع میشود و اما
 الحود باجماع علماء از غایت است که اگر نماز عذر ترک نماید البته نماز باطل خواهد
 و همچنین اگر یک کلمه از آن غیر مخرج ادا کند نمازش باطل است مگر آنکه با
 نکرده و یاد نتواند گرفت و اما سبیل اگر بعضی بیرون آوردن هر دو دست
 از خارج واجب است و اگر بعضی وقف کرد دست در موضع که وقف باید کرد
 سنت است اما سوره مثل قل هو الله احد یا غیر این در میان طحا خلوفت که
 ایستاست یا واجب و احتیاط است که ترک ننماید و در قرائت بجز این
 واجب است در نماز هیچ و دو رکعت اول تمام و ختم و دو یا فی الحسنة جواب این
 خواند مگر هم الله را که احتیاط است که دو رکعت اول ظهر و عصر بلند کند

ولما اتي اذن بعد ان خواندن سوره بمقدار يكف من طاهر واجبت
اولا ان لا تترك تشد وكفى الله المفسرين ان يكون مشهورا في سنت
اما چون بعضی از واجبات است این و در اخبار صحیح است که ترک نشود و
احتیاط که چون تکبیر بگوید دست بر آید تا بر آید و در تکبیر تکبیر ^{چهار} بر آید
دست بر آید در تکبیر واجبت است و الله اعلم دست بر آید
اما کوع فرعون است و رکن نماز است و هر کس از اعضا یا سهوا ترک نماید یا زیاد
نمازش باطل میشود و مشهور در میان علماء اینست که در کوع اعتدال کعبه ^{کعبه}
واجبت است که دست بر آید و رکعت آن کف تا آن را تو بر نموی و انگشتان را
ساختن و زانو بعقب بر گردانیدن و گردن کشیدن سنت است و اجتناب
گذاشتن از انشای کوع در میان علماء مشهور نیست بلکه مشهور است که سنت است
در حالت کوع نظرد میان دو قدم نمودن و در حال قیام نظرد بر سجده
نمودن و در حالت نشستن نظرد کمار خود کردن و در حال سجده نظرد بر قضا
دماغ نمودن پس میتوان گفت که کسی عمل مشهور نماید و در حال کوع نظرد میان
دو قدم کند و میشود که عمل مجربش نماید و در حال کوع چشم را بر می گذارد و اما
کعبه بجان بجا العظیم و بجه طاهر مشهور است که یکبار واجبت است و بار

کعبه

سنت است و احتیاط است که کمتر از سه بار نموی و مشهور است که بجا ای ای
سیار بجا از الله میتوان گفت و بعضی از علماء هر گز که با سند جائز است
اما سر از کوع بر آید و راست شدن واجبت و اما گفتن صلوات ^{محمد}
در حالی که ایاده باشد سنت است و ایاده تکبیر کعبه سنت است و مجرب
انشای تکبیر دست بلند کردن سنت است و اما سجده فرعون است که اگر کسی ^{محمد}
عمر از ترک کند یا بچگونگی از زیاده سازد نمازش باطل است اما اگر از روی فراموشی
زیاده کند شود نمازش باطل نمیشود بلکه در سجده سهو یکبار بعد از نماز بخاطر
رسد که بچگونگی فراموش نموده بچگونگی را بجا می آورد ماد و سجده سهو و اما در ^{سجده}
باسم رکعت که اگر کسی عمل یا سهوا و بچگونگی را ترک نماید یا در سجده و یا یا
سازد نمازش باطل است و اما در وقت سجده کردن دست را پیش انداختن
بر زمین رسانیدن سنت است و قوله سبحان ربی الاعلی و بچگونگی مثل قول
در ذکر کوع است اما کشاده سجده نمودن و اعضا را از هم جدا ساختن سنت است
و مشهور در میان علماء اینست که سجده بر هفت عضو کردن واجبت و سجده
دماغ سنت است و بعضی از علماء سجده بر دماغ واجبت است اما احتیاط
اینست که ترک نشود و سر از سجده برداشتن و راست شدن واجبت است

واما تكبير گفتن و بجا آید چنانچه گفتیم و پشت پای راست را بر کف پای چپ
 گذاشتن سنت است و همچنین استغفر الله ربی و اتوب الیه گفتن و تشریم
 بجای آوردن سنت است و مذکور شد که در وقت هر تکبیر دست را بلند ساختن تا
 برابر دوش و احتیاط است و درین حدیث تصریح نمیشود و لازم واقع نشد اما
 باید که بدانی که تشهد واجب است و در خلافت نیست و اما در سلام
 خلاف کرده اند بعضی از او واجب دانسته و بعضی سنت و احتیاط است که
 ترف سلام نمایند و اولی آنست که اسلام علينا و علی عباد الله الصالحین
 مقدم دارد بر اسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته و احتیاط آنست که
 یکی آنکه نمایند و اگر امام باشد در سلام دویم قصد مومنین میکند و اگر امام
 باشد قصد امام و باقی مومنین نمایند و اگر نه نامائی کند قصد ملائکه
 و انبیاء و رسل میشود و ازین حدیث حکم در رکعت اول از نماز رکعت
 و چهار رکعتی دانسته شد اما اکثر احکام مثل در رکعت اول است و در دو
 رکعت آخر بخد سوره نباید خواند و بجای الحمد قیل میتوان خواند و مشهور است
 که بجای الحمد یکبار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله کافیت
 اما احتیاط آنست که سه بار گفته شود تم یا الحیر رب تم یا الحیر
 تم

قد فرغ من توبه هذا الكتاب المسمى بتحفة العباسی من تصانیف
 مولانا محمد طاهر کاشانی فی ليله الخميس عشرين شهر رمضان
 المعظم من شهر سنة ست و سبعین الف
 من الهجرة النبویه علی باجره المناء و الحیره
 کتبه الفقیر المذنب المذنب المذنب
 رب الفی محمد امین و محمد طاهر
 بن هادی الله الکرام
 غفر لهم و غفر
 ذنوبهم امین
 و اتوب

و از رعایت رافت و نهایت کرم که به بندگان دارد ایشانرا در شبان روز
بجای وقت چهارم فرمود تا کسر برزد و بچند یعدود در ساعات متعارفه
تقریب بندگان شود باجناب و ذریعه بار و روشن حبیب در دل ایشان
کرد و نسبت برب الارباب و اساعی چند بخصوع و خشوع و دوی نیاز برآستان
بندگواران نهادند و از دل خود را بر حضرت علام الغیوب عرض دهند
و غم خود با لطف او بگویند و دوگاه در خود از کرم او بگویند تا اواز دوی
و تعطف با تمامی هر کس را بعد راستمدارش تمام کند و شکستیش را در حق
انعام بخند **و** کرمی در حق نداشته **و** در حق بخشش نداشته

بسم الله الرحمن الرحیم و تعالی

و هر که یکی یا دو خاستن به **و** هر چه زیاد تو فراموشی **و**
پاس و تایش گریه را که با کمال کبریا و عظمت جاستغنا و عزت در لطف و رحمت
و باب عطف و رافت بر دوی بندگان کنه و احسان و خلایق را از سر
و وضع و خاص و عام بخصه کماله و مخاطبه و مناجات و عرض حاجات
ارزانی فرموده و هر که داری دارد باجناب شهادت دوی بر حق توان گفت **و** هر که
نیازی دارد در حضرت او بنماهد عرض تواند نمود ببردش و زری که
که بویله رنجه با و قبول باید بود و نه و یکی باز داشته که بدست او برنگش
با و قبول باید نمود نه حاجی و نه در بانی و نه ترس چو یکی و تعصب **و**
هر که خواهد که بیا و هر چه خواهد که بگو **و** دار و گیر و حاجب و دربان در حق
هر کس را در همه جا و همه وقت بجناب او راهست و از ظهور هر بواضی نمود
هر حال که است سلطنت و پادشاهی او را میسر و بس که حاجیه و هدی

و از رعایت رافت و نهایت کرم که به بندگان دارد ایشانرا در شبان روز
بجای وقت چهارم فرمود تا کسر برزد و بچند یعدود در ساعات متعارفه
تقریب بندگان شود باجناب و ذریعه بار و روشن حبیب در دل ایشان
کرد و نسبت برب الارباب و اساعی چند بخصوع و خشوع و دوی نیاز برآستان
بندگواران نهادند و از دل خود را بر حضرت علام الغیوب عرض دهند
و غم خود با لطف او بگویند و دوگاه در خود از کرم او بگویند تا اواز دوی
و تعطف با تمامی هر کس را بعد راستمدارش تمام کند و شکستیش را در حق
انعام بخند **و** کرمی در حق نداشته **و** در حق بخشش نداشته
و بنکر الله ثم شکر الله علی ما هدانا لکن النعم و صلی الله علی محمد و آله و سلم
و بنشیند نیست که نماز بهترین طاعتها و اخلاص در عبادت
چنانکه در حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وارد شد که نماز ستون دین است
هر که مقبول شد همه عبادات مقبول است و اگر مرد و دگشت هر مرد و دگشت
و چون مقصد اصلی از نماز یاد حق تعالی است و بچند یعدود با و و شایان از
دوی مسکن و خشوع و سوال و دعا از و باستمال و ضوع بر هر لایه بندگی را
بیار است از حالت ریاضت و از دان و فرمودن آنچه میگوید بر زبان خود

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که بیت بند را از نماز او بکنج ^{است}
 از آن قول باخود داشت در آن و بر وایت صحیح از حضرت امام علی باقر علیه السلام
 منقولست که بند بالا برده میشود مراد از آن نماز است و یکتا آن و یکتا آن ^{نماز}
 آن و پنج یکتا آن پس بالا برده میشود از برای او و کراجه از آن روی دل بان ^{شد}
 و در حدیث دیگر وارد شده که هر که دو رکعت نماز بکند ارد و بخیر کند ^{در آن}
 با نفس خود بخیر از آن سوره یا یسوی چنانی و سوره یا فاطر کند و آن تا فارغ ^{شود}
 از آن نماز نماید میان او و حق تعالی کماهی که آنکه امر ندید شود از برای او
 و چون از کار نماز بریان عربی وارد است و بسیاری از انبای عجم بکعبه عجم از
 قمید آن عاجزند بخاطر این ضعیف حسن بن رئوف رسید که از انبایان ^{مبارکی}
 ترجمه نماید و بعضی ادا و فرائد بان منظم سازد تا شاید جوی از مؤمنان ^{از آن}
 بجزم مذکورند و این تقریری بصاحت دارد و اوقات حضور دل بند ^{خدا}
 اوری نماید **بیت** تو که کیا فروشی نظری بقلب ما کن **که بصاحتی**
 مکنده ایم دایمی **۱** پس با حق چند انا و قات صرف این مهم نموده و این ^{در}
 که بنزله درای بهشت است بر کج طالبان شود و ترجمه الصلوة موسوم ^{است}
 و بالله التوفیق **بیا اول در اذان و اقامت** الله اکبر یعنی خدا بزرگتر ^{است}
 و ذکر

بزرگتر است از همه چیز و آن که بوضف و نعت در آید و یاد روی و خیال کن
 یاد دل او بقول و حواس توان نمود یا او را بخیر قیاس توان **نظم**
 فکر عابر است از اوصافش **۲** عقلمان هرگز نمیزند لافش **۳** عقل عقلت ^{صادق}
 جان جانت او **۴** و آن کزان برتر است است او **۵** حضرت امام ^{جعفر}
 علیه السلام میفرماید که هرگاه که بگوئی پس باید خود را بخیر بخاری در ^{خطبت}
 و کبریا و او هر چه در آسمان و زمینست پس بدستی که حق تعالی چون ^{شد}
 بر دل بند و او بکین میگوید و در دلش عارضیت ان حقیقت بکین ^{میکند}
 پیش از حق تعالی در دل تعظیم و توقیر نماید حق تعالی کویدای دروغ کوی ^{میکند}
 میدی قم بغیرت و جلالم که ترا محرم میازم از تلاوت ذکر خود و ^{میکند}
 از نزد یکی و هر انی با خود استند آن لا اله الا الله یعنی کواهی ^{میکنم}
 باین تحقیق معبود سزاوارد پیش من نیست غیر معبود یکباری حق که او ^{است}
 صفات کمال و باید که در حق شهادت نیز صادق باشد یعنی چه دیگر را بر حق ^{تعالی}
 نکرند و از وی دوست نندارد چه هر که چیز را بسیار دوست میدارد ^{تمام}
 تمام در شان آن میفاید و فی الحقیقه از ای پرستید است پرست ^{اهتمام}
 در سایر آن با حق و بقصد فرمان بردار او جل شانه نماید پس در صورت حق

پرسید است والا انچه بر پستید که او را بعبادت انچه از شما چون شیطان
و هوا و غیر این **نظم** بر افکن برده ما معلوم کردیم که زندان دیگری را
می پرسند ما را خواهی خطی بعالم در کش که کند یکدل دود و
ناید خوشی هر چه دلبستگی خداوند است **آیه از آیت من اتخذ**
الله له واه ای هوای تو هوا بگیر و ای خدایان تو خدایان را از تو
و دانستی که خدا یکست چسود چون در پیش خدا تضمین کنی بحد علم و عمل
و بالت و قول و فعل کمال نیجویی که تو قبول شود قبله دل یکسان و
غیر اینها کن تا فصل تو صدق قول تو باشد **و باقی** ای آنکه بقبله و فاقست ترا
بر غرر بچاب شد پست ترا دل و دلی این وان نیکوست ترا یکدل کار
بر است یکدوست ترا **اشهد ان محمدا رسول الله** یعنی گواهی میدهم آنکه
بتحقیق محمد فرستاده خداست جل جلاله باید که چون این شهادت داد بقضا
ان علمایند و مقتضای این است که او امر و نهی انحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
فرمان برد که نماید چنانکه حق تعالی فرموده **و ما اتاكم من رسول**
فخذوه و ما نهكم من شيء فانتهوا یعنی آنچه آورده است
شمارا رسول پس فرمایید و از آنچه باز داشته اند بپسندید از آن حق علی الصلوة

دوی

روی از نماز و رغبته نماز دارد و اذن از انحضرت میشود که وضع اذن از
برای اجابت بدخول وقت چه معنی اذن اشعار است یعنی واقف گردانیدن
حق علی الصلوة و روی از چیزی که موجب قوت و طفر یافتن است بعبادت خدا
اغرب یعنی نماز حق علی خیر العمل روی از به خیرین عمل که این نماز است **نظم**
زردی بند کمان است معراج بود کمان نماز است موقوف علیه طاعت
سر کرده جلد عبادات رکن شرع و ستون دین است شاید گفت که در همین
قد قامت الساعة بحقیق پای ایستاد نماز یعنی شروع در آن نزد یک شد و این که
مخصوص اقامت و در اذان نیست و در آخر هر رکعت و قبله باید گفت و بعد از آن
در هر رکعت دو بار باید گفت سکر تکبیر در اول اذان چهار رکعت باید گفت و قبل
تغیر اقامت کینوت و اذان را بلند و بتانی باید گفت و اقامت را آهسته و بتند
و وقف در آخر فصول هر دو باید کرد و فاصله بین آن هر دو رکعت نماز را
کامبرد داشتن یا گفتن تسبیح یا تحمید یا تکیب یا لا اله الا الله و لا اله الا الله یا آقا
خدا یا محمد ان دل را نیکو کند و عین حق را از دین کافی مراد شادی خویشی
کند و در فیه اذان و دوزی مراد از تبار و جلالی و بکرم از برای شنیدن
تسبیح محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد قبر خیر خود مستقر او قرار

اینکه در این کتاب
مستند است

و بدن تو چه بان کرده ام با هر تو و میدانم که افریده هست و سرای پیش
نیت نه است که بر پیش او میکنم **پیت** کعبه سنگی راسته است
قبله راهی بسوی خانه است **و بعد از تبیین مهم بگویند و تحفه**
لِلدَّائِي وَطَرِ السَّمَلَاتِ وَالْأَرْضِ رَوِي دَلْخُودَ بَا مَوْجِ سَانِم بَا نَكِي
بعض قدرت افریدن اسمها و زمین را **عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** ای
د آماهی همان و تسکین خفیه در حالتی که یا چهار دنیا تو حید مسلما
در حالتی که فرمان برده ایم **و مَا أَنَا مِنَ الْكَاثِرِينَ وَ نَسِيمِ** از شرک او
مرحوم راجع شانه اقی **صَلَوَاتِي** بدستی که نام من و فرمان من و حج من
یا همه عبادتهای من و بخشای و زید کافی من یعنی آنچه برانم در زندگی
از افتخارات حق و افعال حسن و بالجهله یکبار که میکنم در زندگی او
و آنچه بران میسر از ایمان و طاعت و بیکمایی که بعد از مرگ نفع آن
رسد **لِللّهِ** مریدان راست ریت **الْعَالَمِينَ** که برین ورد کار جهانت کلا
شیرین است که نیت انبیا را مراد یعنی چون بت پرستان و این کتاب است که
حق است از برای ابراهیم علیه السلام حکایت فرموده در قرآن و گفته اند که از
این کلمات تفویض امور است حق تعالی فرموده و گویم و دانم برای خدا

مورد

پیت سفر برای تو بوی هم حضرت برای تو بوییم **نخن** برای تو گویم
خمش برای تو باشم **و بِدَلِكِ أَمْرَتِ** و باین مامور شدن ام و نا امین
الْمُسْلِمِينَ و من از جمله مطیعان و فرمان برده دارانم و باید که درین حالت
بیز صادق باشد یعنی روی دل خود را با خود داشته باشد و همه کار را با او
گذاشه نه آنکه بشه کار و بار و دین و کان و بازار و محو از دنیا و عرف
و وسوسه ها کردید **پیت** در طریقت کجا و با باشد **دل به تجار** فیه
تن بهار **پس** در وقت گفته باشی که روی دل بخند کرده و کار باورها
و بسجادات که اول کلامی که در نماز افتتاح بان کند در وقت باشد و
در حال تکبیر دستها را برده ارد تا بعد از هر کس که تکبیر است با جانت
باشد و انگشتان بهم چسبیده کرده و انگشت بزرگ و انگشت کوچک را
دست برداشتن و انبهای آن بانههای آن و پنجه هر یک که در نماز گفته
و هر یک از تکبیرات هفتگانه را که خواهند قاف نیت بتوان داشت و
نیت است از اهلان و از انما ریت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پس

سید

اعمال بندگان تادردادن و ستادن تا محاط غلط نشود با قاضی خود
 کرد میان بندگان حکم می کند یا خراج هند و جزای و بر ذرات ملائک
یعنی پادشاه روز جزا که ملک و سلطنت او باشد چنانکه فرموده این
الْمَلَأُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ اَيَاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بس که غیر
 تو متقی عبادت نیست و پانی حقیقت عبادت در شهادت گذشت
 و دین مرفوع چون تفریح بعیدیت خود مخلص را میکند و چنان
 در و جل شانه مینماید بر سپیل خطاب با اعلام الغیوب پس کند
 الخش و اشع است و وَرَبُّكَ هُوَ هُوَ باید کرد و وَسَلَّمَ نَفْسُ امْرِئٍ
رباعی چون شمع بسوزد سینه میباید بود دل سوخته بر فکند می
بود کار بر جان خلایق باشد اما کامی گش که بنده میباید بود
 و بندگی از برای او میباید کرد نه از برای خود پست تو بندگی چون کند
 بشرط ممکن که دوست خود دوش بنده پر و گرداند و گفته اند
 نکته دین که تعبید بصیغه جمع واقع شده نه مفرد است که در حکام
 شریعت مقرر است که هر که شای چند در یک عقد بخرد و بعضی از آن عیب
 پیرونی آید هر دو باید کرد یا هر دو انکار باید داشت و بعضی را غیر

و مشرین را نیز بد که عیب دارد کند و بی عیب را نگاه دارد پس چون ند
 عبادت دیگر این عبادت خود ضم کرد حق تعالی می ترازانت که عبادت
 کسی را که بی عیب باشد رد نماید بجز عبادت عیب دار البته عبادت انکس
 بطغیل ان قبول خواهد بود و ایاک تستعین و خواص از غیور می ند
 در پیش تو و انجام سایر حاجت و محنت و باید که دین قول نیز صادق شد
 یعنی از دیگری هیچ امری یاری نخواهد کرد انکس را واسطه و سبب و محرک ند
 در از امر و دانند که حق تعالی خواهد و در انکس میفکند محال که او ند
 کرد پس فالتصیق می یاری میکند بدست انکس و او چون التیست ند
 یکی از شایع چون در تبار ایاک تعبد و ایاک تستعین رسید چون ند
 و مفاد می چون از سبب بر سید ند گفت رسیدم که مرا بگویند چون ند
 میکنی و از سایه میخواهی چرا از سلطان یاری میطلبی و دروغ چرا میگو ند
 یا نه از وی جو مجاز زید و عمر ند مستی از وی جو مجاز زید ند ند
 ما را از ما القراط المستقیم بر او راست ددا قول و افعال و اخلاق ند
 توسط بود میان قراط و تقریط و علو و تفسیر ثابت دار مار ابراهیم ند
 دین اسلام است و نت پیدا نام صلی الله علیه و آله و سلم ند ند

که در این شد میشود بخواند این دو سوره در نماز جمع پس آنحضرت فرمود
شک نکرد آن دل خود را بخواند این دو سوره پس بخدا قسم که فضیلتش
در سوره است و ما هر دو را تفسیر میکنیم با تمامی ادکار و بر وی افضل تریم
باشد و این را مبرور قد و میکنیم و وایت کنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و
دید که بنی امیه بر منبر او با امیر قند مانند میبوی مردم را به پس میزدند
آنحضرت از علی بن ابی طالب شد حق تعالی این سوره را برای سالی ^{فشیاد}
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَنَا اَنْزَلْنَاهُ بَدَسْمِی که فرستادیم قرآن را فی لیلۃ
القدر در شب قدر یعنی اندازه شبی که حق سبحانه و تعالی در آن تقدیر کند
و اندازه نماید هر چه در آن سال خواهد آمد گفتند که اندازه آن قرآن در آن شب
یا تمام قرآن در آن شب ان لوح محفوظ به بیت المعمور آمد بعد از آن جبرائیل علیه السلام
در مدت بیست سال آیه و سوره سوره بحسب مصالح نازل ساخت و از
اهل البیت علیهم السلام منقولست که در شب قدر رسالت نازل میشود و تمامی
احکام امور خیریه نازل گشت تا شب قدر رسالت دیگر بر امام عصر نازل میاز
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سید و وحی مشاهده فرستگان میکند اگر چه
پیغمبر بر سید محمدت یعنی فرشته با امام علیه السلام سخن گوید چنانکه امام

۱۸۹
آواز او را بشنود و شخصی را می بیند و علومی که ایشان را در آن شب حاصل میشود
و بیان علمیت که ایشان قبل از آن بر سبیل اعمال میدادند و ما آنرا
و چه خبر قرار داد که تا دانی که ما لیلۃ القدر رحمت شب قدر یعنی
با غایت و شرف که هر که در و ملاحظت کند غریب و شرف گردد و یا غریب گردد
واقع شود نزد یک خدای با قدر بود یا ترا که پیغمبر و سایر ائمه معصومین علیهم السلام
در و وقوعات عظیمه و فیوضات جمیده است دهد که قدر شما با آن ظاهر ^{گردد}
لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر از هزار ماه است
بعد از تو حکومت کند و ایشان را لیلۃ القدر نباشد چرا که اهل البیت ترا
درین شب فرستاد و کرامتهاست میدهد و شیعه ایشان را بر کما میرسد
که تلاطم حکومت مخالفین میکند باز یادتی و از قاسم بن فضل منقول است
که او گفت ما شریع مدلت تسلط بنی امیه هزار ماه بود که نه یک روز کم بود و
یک روز بیش و حکمت در اخفا و ابهام این شب تعظیم همه شبهای محمله است
و احیانا ابهام است یا آنکه آن در واقع شیعی نیست بلکه مبدل میشود ^{بلیالی}
سه ^{اینها چه جهلی} شب قدر نشانی است هفت شب قدر است
اگر قدر بولانی ^{تشرک} لَیْلَةُ الْقَدْرِ و اگر روح فرو نمایند فرستگان و روح

۱۹۲
 بامام عصر علیه السلام فَمَا وَدَّيْنِ شَبَّ يَأْذُنُ رَيْتِمَ فَرَّانِ أَفْرَدِ كَالِشَا
مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از هر امری که بند کار در کار است از امور دنییه و دنیویه
 سلام درود دایم البرکت هی این شب قدر حق مطلع الغیور باد میدن
 صبح بر هر کس حق تعالی توفیق برکت در یافتن آن داده باشد از بندگانی گردد
 میدارد اینانرا و میخواهد که بر بعضی امور مخفی مطلع شوند اینصورتی که
 سجاده که بجهت دخول ماه رمضانست متفاد میشود و در کافی نیز از حضرت
 نقل کرده که فرمود یعنی سلام میکند بر توبای محمد صلوات الله علیه و روح
 از اول وقت نماز میشود تا طلوع صبح و اما تفسیر سوره توحید را گویند
 که جمعی از کفار با حضرت گفتند نبی پروردگار خود را بیان کن ما و را نشان
 حق تعالی این سوره را فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
 بگو ای محمد انکس را که از تو پرسید اوست خدای یکا و غیره بنام حق تعالی
اللَّهُ الْقَدِيمُ خدای کبلی نیاست از همه و اوست پناه نیازمندان بخود و
 نیانامد و پانید است که کافی شود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ احد است و شمار از غیر دل
 احد است و نیاز از خود دل اللَّهُ أَحَدٌ که عقل داند و فهم و آنست که
 شناسد و دینم که میسازد تراد انکس را و بر میورد که گویند هر چه خدا

درود

۱۹۳
 و اگر بگوید و داده نشد از کسی بد بر نصایح است که گویند عیسی خداست
 و اگر بگویند که گفتوا أَحَدٌ نیست و نبود مراد را هتا هیچ کس رد بر
 مجوس و مشرکان عربست که گفتند ما و را گفتو هست كَذَلِكَ اللَّهُ
 یعنی چنین است پروردگار من و خواندن سوره بعد از حمد مخصوص
 رکعت اول است و در سوره و چهارم اگر حمد بخواند و بدل تسبیح و تحمید
 و تهلیل و تکبیر استغفار کند رواست و باید که قرآن باستانی و باطنی
 بادی فایز و توحیدی کامل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عربی حضرت قرآن تعالی که بر این
 که در الملک ایمان را مجسم چند از غوغا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 فرمود که هر که خواند و فروشنی خود را از او نشنید نمیشد بخواند آن
 و اندوه و توبه در باطن او بدین نیامد پس تحقیق که خوار است بر خدا
 و نشان حق جلانه و تقار و زیانی کرد زیان کردنی هویدا و بیاید که حال
 قیام بخضوع و خشوع بایست بطریق که علامان باخلاص در خلعت
 آقای خود میایستند یا مرد سهلی حدیثش پادشاه عظیم الشان که شنید
 او باشد و نظر بجانب سجده انکند نه بجای دیگر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خدای عز و جل
 اول سجده کردن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سرچین انکند ام بچاره من و از شر من دو

دستها را بر ناها بگذارد بجای دیگر وزن بر پستانها و قدمهای ازین بگذارد
 بدارد بدو کمره انگشت و انگشتان هر دو را با هم بکشد و بعد از فراغ هر
 فاتحه و خود را بکشد **در چهارم در رکوع** سجده کمره از
 رکوع بکمره بگوید در قیام و بعد از خم شدن دستها را بر زانو بگذارد وزن
 با کمره از زانو دست راست را بر زانوی راست پیش از دست چپ بگذارد
 و دست چپ را بگذارد بر زانوی چپ و دستها را بر پهلوی بچسباند و ناها
 پس برده پیش نیارد و انگشتها را از هم دور کند و پشت را راست بدارد
 بنوعی که اگر قطره آبى بران ریخته شود بجای خود نیفتد و کمرش را موازی
 کند و پیش نمکند و نظرها بین قدمین اندازد و قبل از تسبیح بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم**
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بار خدایا از برای تو رکوع میکنم **وَلَا شَکَّ** و بجهت تو فرست
 و پیش تو **وَلَا شَکَّ** و مرا بر مقام و فرمان بردار شد **وَبِکَ**
 و بتو ایمان آوردم **وَعَلَيْکَ تَوَكَّلْتُ** و بر تو توکل کردم یعنی کارای خود را
 باز گذاشتم **وَأَنْتَ رَبِّی** و تویی پروردگار من **خَشَعْتُ لَكَ** و افغانی گردیدم
 از برای تو **سَمِعْتُ** و بشنیدم **وَصَغِرْتُ** و کوچک گردیدم **وَمِنْ ذَلَلٍ**
 و ظاهری زدن **وَلَمْ یَسْمَعْ** و ندیدم **وَمِنْ ذَلَلٍ** و غمزدگی و غمی و غمزدگی و غمزدگی

من و عیسی و پی من و عیسی و انجیلها من و ما افلتت **وَمَا افَلْتَمَسْتُ**
 آنچه برده اند از آنکه من غیر شکوف در حالتی که نیم تنم در آن دراز
 هستی و فروزی **وَأَنْتَ کَبِیرٌ** و تو بزرگتر **وَلَا تُخْجِرُ** و نه حشر زده
 و تعب دارنده از آن **مصرع** پنجم سر ز فرات بیستم کردی هر دم
 شخصی از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسید که راسته اشق کردی بچند بخش
 فرموده تاویل آنست که ایمان بودم اگر چه بخی کردن مرا **بیت** که میفرماید
 در کوی نامده **کَرُونَ** و ما دیدیم **الْحَکَمُ** **سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ**
 و پاکیزه میدانم و بزرگ و مقدس میشناسم پروردگار خود را از هر چه خجاست
 و بزرگ او را از هر چه بزرگتر او را از هر چه بزرگتر او را از هر چه بزرگتر
 و حال آنکه شعورم بتو ایستاده و بزرگ تو فوق داده است مرا که تریه او کنم و بتو
 بجای آوردم و مستجاب است کفایت را که بجای آوردی و بتو بتو بتو بتو بتو
 زیاده بقدر نشاط و علم سالک مرا امام که از من میگذرد باشد که عاقلم را
 زنجیرند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که رکوع ادب است و سجده
 و کسی که ادب را بگوید بجای نیارد و شاید قرب بگیرد پس رکوع کن رکوع
 که در حق تو باشد و چون غریب را بدید و خود را خوار سازد و بر سر

در زیر سلطنت و بزرگی او و پیغمبر را بداند باشد از برای او جوارح خود را بپوشا
که بانی کسی که برسان و اند و هفتاد باشد بر آنچه او را قوت میشود از قوت الهی
کند کان سمیع الله لمن جعل یعنی خدای شنید و اجابت نمود و جباری خیر
انکس را که ستایش او کرد و عرض ازین کلام عادت نه شایع خدای شنید و جعل
حامدین را و مشکور کرد و اما در این کلام از ماسوم سا قاطع است و لکن در تفسیر
العالمین و همه ثناء و ستایشها در خدای است که پروردگار جهانیاست و اهل
الکبریا و العظما و است صاحب بزرگواری و قنوی و بزرگواری و
و الجود و الخیر و است صاحب بخشش و فرزانگی بر خلق از دوی قهر و غلبه
در پنجم و سیم متوجه است که قبل از سجده کعبه بگوید در حال قیام بگوید
رود اول کفهای دست بر زمین نهاد بعد از آن زانو و زانو بعکس این کند و با
انگشتان دستها را بجانب قبله کند و بهم بچسباند و زانو را از زمین دور دارد و سر را
و بینی را هم اعضای سجده کرده اند و از پیشانی مقدار یک ریم یا بیشتر بچسباند و کعبه
را کمر و بر خال سجده کند و بگوید و اشأ الله ان یخیر فی کماله و
جایز است و بقرآنست که خالق قبر معصوم علیه السلام باشد خصوصاً خال کربلا
و اگر اعضای سجده را به برهنه کند و خال برساند افضلست و قبل از تسبیح بگوید

در مذهب اهل عشق کامل نشوی **۸** این سخن ترمیم گوید **۹** پای بر سر خود
دست را در آغوش او **۱۰** تا بکعبه و صلتش دوری تو یک کام است **۱۱** و متوجه
که چون سر را بچو بر دارد بران چپ بنشیند و پشت قدم پارت بر شکم کند
پای چپ نهاد و در خاطر بگذارد که با خدا یا حق را بلند کردن و باطل را بپایان
و اگر زن باشد بر کف نشیند و زانو را با پا دارد و کف پایها بر زمین نهاد و چون
قرآن بخواند تکریم بگوید و استغفار کند و افضل است که بگوید اللهم اغفر لی
بار خدایا یا مریض مرا و آری حق در هم کن مرا و اجبر فی و شکستهای مرا در دست کن
فقط اقامت ملا فی کن و اهدی و راه بنمای مرا ای یما انزلتالی بین
خیر فقیس بدین سو که من هر چقدر که فرو فرستاده بسوی من از نیکیهای تو که
افسار کند بر کف من استغفر الله لی و اتوب الیه یعنی طلب آمرزش میکنم و
سود ما را بزرگوار بگو و کافیت بعد از سر برداشتن از سجده دوم نیز بگوید
و لحه در رک کند حضرت امیر المومنین را علیه السلام از نایل سجده این پرسیدند فرمود
سجده اول که سر بر زمین می نهاد اشاره است باینکه از خال آفرین شده و سر از آن
بر می آید ایمانست باینکه از زمین بیرون آمد و سجده ثانیه دلالت میکند بر این
باز برین سجده خواهد کرد و خال خواهد شد و بار که سر بر می آید در خالست باینکه

باز که از حال بیخوش خواهد شد و آخرت و پروردگار خواهد آمد از آن
 و چون آنجود بر بخیزد بگوید اللَّهُمَّ رَبِّي بَارِئًا یا ای پروردگار من
يَحْيَا لَكَ بگردانیدن تو و قوتت و بزرگویت و بر خیزد و میگوید وَأَجِدُكَ
 و بنشینم و اگر خواهد این را نیز بگوید قَاتِلْ عَنَّا و بجنگ و کوم و بجنگ
بیت راه او را با تو توان پیود **۱۰** بار او را با تو توان پیوست **۱۱**
در ششم در قنوت مستحب است که قبل از قنوت تکبیر بگوید
 بعد از آن دستها را بالا بدارد برابر دو جوانی آسمان و گفتار اللَّهُمَّ
 مکرر و انکسبت بحدک و چون اشرف از ذکر قنوت کلمات فرج است و
 عقبش وَأَنْ أَمَّ دَعَاءًا طلب غفران و عافیت است از بلی دین و دنیا و
 هر دو طلب را نیز ذکر در خصوص قنوت وارد شده بر وجه کلمات فرج
 و آن ذکر اقصر میرود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْكَرِيمُ نیست معبودی بخیر
 معبود بخیر ترا و این شش شق هَهُ كَالِ که بر بار و بخند است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ نیست معبودی بخیر خدای یکجا جامع همه
 صفات کامل بلند و بزرگوار است سبحان الله پاک و مقدس است خدایا
رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ که پروردگار آسمانها هفتگانه است و رَبِّ

لا اله الا الله

الْأَرْضِينَ السَّبْعِ پروردگار زمینهای هفتگانه است و مَا فِيهِنَّ
 و آنچه درینهاست و مَا بَيْنَهُنَّ و آنچه در میان اینهاست و وَمَا تَحْتَهُنَّ
 و آنچه در زیر اینهاست و رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و پروردگار عرش بزرگ
 عبارتست از علم حق جهان و تعالی با جمیع مخلوقات یا هر که محیطست بر همه
 اجسام و وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه ستایشها و افرینها را بخدا بر است
 کند که او جهانیا نیست اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا بار خدایا یا پروردگار او را رحمتنا
 و رحم کن ما را و عافنا و نگاه دار ما را از کوفتها و آفتها و اغْفِرْ عَنَّا
 و در گذر از بدیهای ما فی الدنیا و الآخرة در جهان زندگین و در اینجا
 پست أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدستی که تو بر همه چیز توانایی و هر چه
 در از دست راحت در قیامت پست است چنانکه در حدیث وارد شده
در هفتم در قنوت مستحب است که بطریق فیضی که در شش بابین
 بخواند این مذکور شد دستها را بر دانهها بگذارد و انکسرترا هم بچاند و نُطْرُقُ
 گناه خود کند و بگوید بِسْمِ اللَّهِ بیا نام بزرگ خدای که برای پرستش است
وَبِإِلَهِهِ و بخدای یکجا جل جلاله و وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و همه ستایشها و افرینها را
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گواهی میدهم باینکه نیست معبودی بخیر خدا که شق

جميع کالات و تنج عبادت و خلعت در حالتی که یکتا و مفرد است لا شریک
 که نسبت ابزاری مردود نظم شرک را سبک و حدتش را عقل از کند
 آکنه هست در راه کبریا و جلال شرک نالایق و شرک محال و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله و کواهی میدهم باینکه محمد بنده او و
 فرستاده اوست ان سله بالحق فرستاده است او را بدین که پیشک و شبهه
 بشیر ادو حالتی مرده دهنده بر حمت و فضل خدای کسی را که بتوحید الهی
 و بندیش او پیوسته است از عقوبت و عدل خدای کسی را که بر شرک
 و زندقه بدی الساعه پیش از وقوع قیامت اشهد ان لا اله الا الله
 کواهی میدهم باینکه بدستی که پروردگار من پروردگاریست و در
 لفظی دیگر چنین واردست کانت لکم الرب بر سبیل خطاب یعنی بدستی
 تو یکی پروردگار و ان محمدا رسول بدستی که محمد بنده
الاسم صل علی محمد درود بفرست بر محمد یعنی رحمت کن او را و گفتند
 تعظیم او را در دنیا با عباد دین و اطهار دعوت و اعظام و ذکر و بقای عمر
 و در آخرت قبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اطهار
 بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافران دنیا و مرسلین صلوات الله علیهم
 آمین

و الحمد لله

وال محمد و اهل بیت محمد که حضرت فاطمه و دوازده امام معصوم اند هر که
 سیرت ایشان و زنده و از علم ایشان خطی وافر داشته باشد مثل سلمان فارسی
 رضی الله عنه چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده سلمان منا اهل بیت
و تقبل شفاعته و پذیرد دعوات او را فی اقصاه در شان امت او
 و از رفع درجه و بلند کردن درجه او را در بخت بعد از ان حد خداست
 دو نوبت یا سه نوبت و چون بر بخیزد بر کعبه میگوید ان ذکر را که در جوار
 آن سجده میگفت و در تنه انداخته اند بسم الله الرحمن الرحیم
 مر خدا یار است و صلوات الله علیه هه مارها یا دعاء الطاهرات پاکیزه از شر
 جلی و خفی الطیبات پاکیزه از غفلت و کل و خدت نفس مشغوف و باشتا
 و طیب نفس و حضور دل الزکیات مبرا از اعراض نفسانی و مقاصد
 فانی و مقارنها بصدق و صفا و عبودیت و وفا الهادیات در اوایل
 کرده شده یا آیند ها الزکیات در اول و آخر و زکریه شده یا اوزید
 تمام دارد بها کباب و شرط باشد التناعات خوش آیند یا که بار غیب و جود
 و حلاوت و خضوع و پستی و افتادگی و کون و نوحی گذارده شده باشد
 الله مر خدا یار است ما طاب آنچه پاکیزه و خوش شد نکاحه و قبل و پاک
 گشت

وخلص وصفا وفضی و صافی که درین فلیله پس مرخدا بر است و اشهد
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسله
ان سله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد ان ربی
نعم الرب و ان محمدا انعم الرسل ترجمه این کلمات گذشته و الساعة
و بد رستی که قیامت آتیة آید است لا رب فیها شکی و شبهه در آن نیست
و ان الله یبعث و بد رستی که خدای عزوجل بر می آید و زنده میگرداند
من فی القبور انسانی را که در کور نامد فوندا محمد یوم الدین هکذا
و این مرخدا را که بفضل خود راه نمود ما را بدین اعتقاد و این عبادا
و ما کما انتم سیدی و بوعیم ما که بقوت خود میتوانیم یافت کولا ان هداانا
الله اگر خدای ما را راه نمودی باعمی که بد رقت لطف تو ننماید راه
از راه تو هیچ کس نرود اکاه و آنکس که بره رسید باید رفتن توفیق فقی
او شد و او یلا الحمد لله رب العالمین هر ترا و فریونی که بود و هست و باشد
مرخدا بر است که بر و در کار جهانیاست اللهم صل علی محمد و آل محمد جلایا
درود و رحمت بفرست بر محمد و اهل بیت محمد و باریک علی محمد و آل محمد
و برکت بفرست و جلالت را زیاده کن بر محمد و اهل بیت محمد و ترحم علی محمد و آل

محمد و ترحم بر محمد و اهل بیت محمد کما صلیت و بارکت و رحمت بچنانکه
درود و برکت و رحمت فرستاده و ترحم نموده علی ابراهیم و آل ابراهیم بر
ابراهیم جلیل خود علیه السلام و اهل بیت او ایک حمید و حمید بد رستی که ستوده
باعطاء نعم و بندگوری با طهارت کرم اگر کسی گوید که تشبه درود پیغمبر را اول
بر درود حضرت ابراهیم و آلش یادی ازان میدهد که حضرت ابراهیم افضل
از پیغمبر باشد و این خلاف واقع است جواب گویم که میتواند بود که ازین
تشبه مراد آن باشد

پس از برای کشودن نام و پیرون رفتن ازان در خاطر خود انبیا و ائمه
معصومین و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن حاضر کردند و ایشانرا
مخاطب ساخته بگوید السلام علیکم ورحمة الله و بركاته سلام بر شما
باد و رحمت خدای و بر کهای او و بگوئید چشم اشاره بجانب راست کند
و امام و مأمون بر حق و امام یکتوب و دیگر بجانب چپ سلام دهد کریم
چپ او شخصی باشد و هر یک ازین دو دیگری را در خطاب شریک کند
و اگر کسی تسلیات مستحبه یا بعضی از آنها را گوید قبل ازین سلام بگوید خیر

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که معنی سلام در آخر نماز امانت یعنی هر که
 ادا کرد امر خدای تعالی را و سنت پیغمبر او را از روی اخلاص پس او را است
 امان از بلاهای دنیا و عذاب آخرت **در هفتم ترجمه نماز کامل و ادب آن**
 چنانکه از امام معصومین صلوات الله علیهم بهر سیده و از اذکار آنچه یقین
 واجبست بی شبهه بخلاف تکبیر احترام و فاتحه و تسبیح و تهلیل از رکوع و
 سجده و تشهد و صلوات بر پیغمبر و آل او و بعضی فقها صورت دیگر قنوت
 و تسبیح را نیز واجب میدانند و از افعال آنچه یقین واجبست بی خلافتی که
 معتبر باشند نیست که قصد قنوت بنماز معینه و قیام راست داشتن نیست
 و تکیه نکردن بر چیزی و رکوع بقدر آنکه دستها برانوا برسد و سجده بر اعضا
 سبعة و جلوس و تشهد و در رکعت نمودن بمقدار ذکر واجب در هر یک از این
 چهار و بعد از دست شدن از رکوع و نشستن از سجده اول بعد از رکعت
 و بلند خواندن قنوت در نماز صبح و شام و غنیمت و در رکعت اول هجده
 خواندن در باقی سوره های نماز جمعه و عید و صلوات که بلند خواندن در آن واجبست
 و بعضی از فقها دست برداشتن در تکبیر و در رکعت نمودن بعد از سر برداشتن
 از سجده دوم و بلند گفتن جمله در حالتی که قنوت هجده میشود نیز واجب دانسته اند

corr^o ^o/_o ^o/_o